غلا

بسم الله الرحمن الرحیم

حلا یا علی اکبر بود در رحم

سابتل داه افتاد دیله عرع بجون ماه پکری

بسم الله الرحمن الرحیم

آثار الملوک

خواند میر

غلا

بسم الله الرحمن الرحیم

حلا یا علی اکبر بود در حیم در وبی اجادب

ما بشل داه افتاد دیله عزع بعون ماه پکری

بسم الله الرحمن الرحیم

۲
۲۷۱

تاریخ الملوک

خواند میر

محاسن الملوک در تاریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

زیب صفحات ارباب فایضه البرکات سلاطین کامکار و زینت کلمات فصاحت صفات خواقین
رفیع مقدار حمد و ثنای حکیمی است که بنوک قلم قدرت و ابداع و رشح خامه فطرت و اختراع رقم هستی بر
صحایف علویات و سفلیات کشید و عندلیب خوش الحان زبان بنی نوع انسان را از نهال گلبن
وجود ایشان با حسن صوت و ابدع نغمه گویا گردانید بیت سبحان خالقی که بپاراست از دو حرف ۰ این سقف
فیروزه اش برو بر کشید ۰ عکسش فکنده در سر شام اطلس شفق ۰ وانگون لیل باز از صبح در کشید ۰ کرامت شامله
اش زمام سر انجام امور رعایا و انام را بحکم تؤتی الملک من تشاء در قبضه اختیار و اهتمام سلاطین با احتشام
نهاد و قدرت کامله اش کلام بدیع انتظام الطایفه حال مقام را بمقتضای کلام الملوک ملوک الکلام بزیور جواهر
عبارت و وفق معانی از سخنان سایر انسان صفت امتیاز ارزانی داشته انسان را جهان آرا و پادشاه
برافراخت رایات اقبال و جاه بدانش ز اغیار ممتاز [illegible] بلاغت سر [illegible] ارشد نهایت [illegible]
احسانه و تمهید مبانی مولفات فضلای سخن شناس زینته [illegible] مصنفات سخنوران فضیلت اقتباس بدرجه
دعای فصیحی است که بر طبق کلمه شریفه انا افصح الفاظ گوهربارش از غایت بلاغت فصحای عرب را
از بیان بمقام معارضه مانع بود و بر رونق برد در صحیفه اوتیت جوامع الکلم ذات اعجاز بیانش در نظر مبصران
کامل درایت جامع جمیع اوصاف فضل و کمال می نمود رباعی ای ذات تو منبع اوصاف حسن [illegible]

دل

دل از نور کلمات تو روشن بوده سخن وران بنعت عاجز شده ختم بدوران تو اعجاز سخن طوطی شکر
خای و ما ینطق عن الهوی عندلیب دستان سرای ان هو الا وحی یوحی اسایش جلالت و سروری شهید
پناه رسالت و دین پروری نظم محمد شه لاجوردی سریر کز وگشت هستی عمارت پذیر صلی الله علیه و آله
البرره الکرام و اصحابه النجبا العظام و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا الی یوم القیام اما بعد بنده فقیر و ذره حقیر
غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر رب یسر علیه کل عسیر بعرض فضلای سخن ور و سخن وران فضیلت
گستر میرساند که مدتی مدید و عهدی بعید در دل میگذشت که بتالیف مجموعه پردازد که مشتمل بر اخبار جات
و کلمات ملوک ذوی الاقتدار و روشنی از نصایح و مواعظ ایمه هدایت آثار و حکمای بلاغت دثار باشد
اما بواسطه قلت بضاعت و عدم استطاعت و موانع مشتبه و دیگر حصول این مقصود در عقده تعویق می بود
و بلکه در انقلاب از جمال مطلوب بهیچ چهره روی نمی نمود تا روزی که از مساعدت بخت بیدار بلکه به
محض توفیق پروردگار بشرف ملازمت صاحب فضیلتی مشرف بود که در تحصیل اقسام علوم و حقایق
و تحصیل فنون این فضایل بود و قایق بر علمای اعلام و فضلای لازم الاحترام فایق گشته و با صابت ضمیر عالم آرای
و اصابت رای عقده گشای پایه قدر و منزلتش از سایر امرا و نوئینان سپهر احتشام برتبت گذشته
بیت همش علم و حلم است با هم داد و دین ازو باد راضی جهان آفرین [illegible] طوطی که
شعشعه خورشید مارکش [illegible] و بجور حوادث چون ماه چهارده عرصه گیتی را منور گردانیده و لوامع
مهر منیر [illegible] تابش [illegible] مانند انوار آفتاب در زوایای مراد و مقصود طالع گردیده مشعر
هر چه [illegible] نقش بند [illegible] ضمیر [illegible] و جز آن صورت پذیر باد و انچه [illegible] بر ورق راست
آید نسخه [illegible] از رسالات و در الفاظ [illegible] لولو مکنون در سینه صدف [illegible] و از لطافت معانی
بدیع آثار اشعار لطافت شعارش آب حیوان پژمرده و بیتاب شده نظم [illegible] طبع [illegible] است
افسرده [illegible] فهم [illegible] ملک خصایل فرشته شمایل مرجع علما و ارباب علم و اصحاب
فضایل [illegible] اوج ابهت و کمال جناب سپهر عزت و جلال [illegible] و زنگ ظلم از چهره ایام [illegible]

ابواب انصاف بر روی عالم منبع کمالات نفسانیه سلک جهان اختصاصات روحانیه یعنی مؤتمن اورنگ
خاقانی مقرب حضرت سلطانی آنکه مصرع از حضرتی گشته و در بذل دلیر نظام الدوله والدنیا والدین امیر علیشیر
خلد الله تعالی ظلال عواطفه و مراحمه علی مفارق کافة المسلمین الی یوم الدین منهی الضمیر این بنده حقیر از پرتو خاطر
آفتاب تأثیرش که مورد الهامات ربانی و مهبط واردات سبحانی است پرتو انداخته و این بنده را ملحوظ عین
عاطفت و عنایت ساخته بر زبان گوهرفشان گذرانیدند که مجموعه‌ای بباید پرداخت که مشتمل بر مجملات
وارثات سلاطین و محتوی بر کلمات ائمه معصومین و حکما بلاغت قرین باشد شعر راست چون سوسن و
گل از راز باطن پاک بر زبان بود ترا هرچه مراد در دل بود و چون این کرامت از آن عالیحضرت ولایت
منقبت مشاهده گشت بجد تمام و جهد مالا کلام بترتیب این اجزا که موسوم می گردد بجامع ملوک اهتمام کرده
شعار جا واثق و وثوق صادق که چون مستعدان مجلس جنت نشان درین کلمات پریشان نظر نموده
بر زلت و خطای بنده شکسته اطلاع یابند ذیل عفو و اغماض بران پوشیده و در اصلاح کوشیده که آن
لم یکن بران کشند و بها لا شرعت فی المقصود بعنایة الملک المعبود ذکر شمه از سخنان ملوک عجم با حشم
و پادشاهان متقدم اول کسیکه از طبقه پیشدادیان عالمیان را بعدل و داد نوید داد و بلکه
نخستین پادشاهی که تاج سلطنت و افسر جلالت بر سر نهاد کیومرث بود و آورده اند که پشم را بتن
و نافتن و از آن جامه و گلیم بافتن در ایام دولت او پدید آمد و بعضی از مورخان را عقیده است
که مخترع زین و لجام و سواری کیومرث است باتفاق جمهور ائمه تاریخ دماوند و اسطخر از جمله ساخته‌های
اوست و فرقه‌ای احداث بلخ را نیز بکیومرث نسبت کرده اند و صاحب تاریخ جعفری بخلاف اکثر
مورخان گوید که اردبیل و بابل و فلسطین و طوس و کرمان و ... و جرجان و سجستان و حصن نیز
از بناهای اوست والله اعلم در بعضی از کتب معتبره بنظر در آمده که کیومرث را پسری بود در
غایت زهد و تقوی و آن پسر روزی از پدر پرسید که بهترین صفات بشری کدامست کیو
مرث جواب داد که کم آزاری مترتب بر جمیع اعمال و عبادت موقوف بر وجود وی
آنگاه

۲

آنگاه از خلق انقطاع اختیار کرده در جبل دماوند بطاعت حضرت خداوندی مشغول شد و کیومرث گاهی
بعیادت ولد ارشد رفته دیده بدیدار او روشن میگردانید و در کرت اخیره متوجه ملاقات فرزند خود
گشت و در اثنای راه جغدی دو سه نوبت آواز کرد کیومرث با آواز آن طیر نظر نموده بر زبان راند که
از این آواز مستلزم مکروهی است که بمن رسیده است الله تعالی بپوشاند این جانور مرده و دعا گوی او باشد
و چون بمسکن پسر رسید او را کشته دید زیرا که جمعی از دیوان که در آن زمان از چشم آدمیان پنهان نبوده
و با اهل صلاح عداوت می ورزیدند فرصت یافته سنگی بر سرش زده بودند غرض آنکه نظر با آن جغد کرده آن
از آوای خروش گویند از آن زمان باز پیدا شده و نظر ببانگ خروس بهنگام نیز از زمان کیومرث و هو
چه در وقت مرض او در زوال شب بانگ کرد و بعد از لحظه مرغ روح شهریاری بعالم بالا پرواز نمود
از سخنان کیومرث است کل عمل محتاج الی التجارب و کل قرابة محتاج الی المودة و کل امر محتاج الی فرصة و من
کلماته ایضا ارحموا صغارکم و وقروا کبارکم ففی ذلک صلاح دینکم و دنیاکم هوشنگ پادشاهی عالم حکمت شعار
و ملکی عاقل مشفق و نام آور بود و در علم حکمت علی حده نسخه تألیف کرده آن را جاودان خرد موسوم گردانیده و حسن
ابن سهل وزیر در زمان مأمون از آن کتاب چند فصل انتخاب نموده از عبری بعربی ترجمه کرد و در تاریخ جعفری مسطور است
که اول کسیکه بشعر فارسی گفت و تاج بر سر نهاد هوشنگ بود و باتفاق ارباب اخبار اول نخستین شخصی است
که آهن از سنگ بیرون آورد و در کوره گداخت و از آن انواع اسلحه ساخت و از پوست سمور
و روباه پوستین دوخت و سگان تازی را معلم گردانید و گلاب را جهت حفظ رسم باز داشت و خدم
را در پیش خود بقیام امر ... و استخراج جوهر و سیم و زر از معادن و قطع اشجار کردن و تخته در از آن
تراشیدن هم از مخترعات اوست و هوشنگ در عمارت اصطخر و دار الملک کیومرث است چند
بر افزود و جمعی از مورخان بنای شهر سوس و کوفه و بابل را باو نسبت کنند و قاضی ناصر الدین
بیضاوی گوید که بابل از بناهای ضحاک است و نیز گفته اند که بابل را کیومرث احداث کرده چنانچه
مذکور شد و برخی بنای بلخ را منسوب بهوشنگ داشته اند و ایضا از مورخان را عقیده است که هوشنگ

بایران ملقب بود و ایران زمین منسوب بدوست اما اصح روایات آنست که ایران منسوب بایرج بن فرید
ون است و توران بتور بن فریدون والعلم عند الله قاعده از کلمات هوشنگ است که بصورت پادشا
شاه شود چون مخصوصان او با تو در مقام عداوت باشند هر کس که بجا و از خطا نکند و عذر قبول
نفرماید بمواخات وی رغبت منما و توانگری در قناعت است و سلامت در عزلت و آزادی در نفس ترک
شهوت و صدق دوستی در قطع طمع دیگر سلطان را باید که سه چیز را عادت کند درنگ در عقوبت
و شتاب در خیرات و شکیبائی در حادثات و فرمود که کمال محبت را در غیبت توان شناخت و اندازه
عقل مردم در حین غضب پیدا شود و حلم شرایست جواب دهنده مر سفها را ایضا از سخنان اوست که
پشیمان بعفو زودتر از دوستر است از نداست بر عقوبت در تاریخ بناکتی این کلمه که العلم والعمل سیان
کمقارنة الروح للجسد لا ینفع احدهما الا بالاخرة الکتاب خرد اوست طهمورث دیوبند خسروی بود عادل و خردمند
منقولست که روزه داشتن در زمان او پیدا شده و سبب آن بود که قحطی عظیم دست داده پادشاه با نصف
رواداد در انطفای آتش جوع که در معده ها شیوع داشت با غفلاش درست فرموده حکم نمود که مردم حساب
روت بقوت شام قانع شده غذای چاشت را بمستحقان رسانند و در تاریخ گزیده مذکور است که شبه
ناستوده بت پرستی در زمان طهمورث شایع شد و سببش آن بود که هر که را عزیزی وفات یافت
جهت تسلی خاطر صورتی بشکل آن میت ترتیب می نمود و آن حرمت پیدا شد و بعد از گذشتن سالی
چند بسبب تناسخ آن صورت بخاطر فراموش گشته مردم جاهل گمان بردند که این اصنام میان ایشان
و حق تعالی وسیله اند و آغاز بت پرستی کردند و در تاریخ منجم مسطور است که اول کسیکه خط فارسی نوشت
و زینت پادشاهان ساخت و اجمال و اثقال بر دواب بار کرد طهمورث بود و سگان را مثل باز و چرغ صید
کردن آموخت و از کرم قز ابریشم استخراج نمود و بالهام الهی او را معلوم شد که خورش برگ توت
است و از طهمورث بود بنای قهندز مرو و آمل و طبرستان و ساروبه اصفهان و هم این مسجد عراق
عرب که اکنون ویران است منسوب بدوست و در شهر نیشابور کاشان و مکران را نیز از جمله

بنا های او شمارند از سخنان اوست اقنع بالقلیل النافع فان القلیل النافع خیر لکم من الکثیر الضار و هم او
فرموده است که پادشاه صاحب رای باید در استیلای خشم و غضب آن کند که در وقت رضا بتدارک
قیام تواند نمود بیت انچنان خشم ران که گاه رضا بتدارک توان قیام نمود جمشید پادشا
خورشید منظر نصفت گستر بود در غنم بعضی آنست که اول کسیکه علم طب را بکثرت تامل و اندیشه استنباط
نمود و بوضع حمام اشارت فرمود و اول کسیکه حرفه خیاطت ظاهر کرد جمشید بود صاحب تاریخ گزیده
گوید که در زمان جمشید بافال بن لامح که از نسل قابیل بن آدم بود در علم طب شروع نمود
و پیش از وی کسی این علم را تمامی داشت برادر بافال توفال علم موسیقی را از او و از موسیجه وضع کرد
و برادر دیگرشان توفل بیشتر صنعتها اختراع فرمود و بعضی گویند که کشت زر رشیدن و از ار بردی اب
روان کردن از مخترعات اوست و این و انچه از گزیده نقل شده است ضعیف می نماید زیرا که بقول
اصح جمشید از اولاد نوح است علیه السلام و نوح جهت نجات از بلیه طوفان بمقتضای وحی الهی کشتی
تراشیده بود و در واقعه طوفان باتفاق مورخان تمامی اهل غریق بحر فنا گشتند مگر نوح و هشتاد کس که
که بدان حضرت ایمان آورده بودند و بعد از تسکین طوفان از آن جماعت غیر از نوح علیه السلام و
سه پسر او که یافث و حام و سام نام داشت و عورات ایشان کسی زنده نماند و نسل جمیع آدمیان از
ایشان باولاد آن پیغمبر و ایشان منتهی میشود و در بعضی از نسخ بنظر درآمده که ساختن کمان و تیر
شیدن تیر از ایام دولت جمشید پیدا شده و مشهور است که شراب انگور در زمان او بسمت ظهور یافت
آورده اند جمشید در فارس بنای عالی ساخت که طول آن بدوازده فرسخ بود و گویند که حالا
از رسوم آن اعمده و در و دیوارهای قصور پیداست و اسم آن در آنجا و فواره و جیلان مناره و ابو
سایر است از کلمات اوست که الحکمة مفتاح السعادات والسعادات ادراک الامنیات و از سخن کلید
تنگ تجنبهات و تنگ تجنبها در یافتن آرزوها و گفت بس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد
الله و فرمود که در نزول حوادث و حدوث نوازل زینت ظاهر نفعیت بود و در حب ظاهر مانع آید

ضحاک ظالمی ناپاک و پادشاهی سفاک بود لاجرم هم در زمان غضب حق سبحانه و تعالی گرفتار گشته از دو
از دو کتف او شکل دو مار بر آمده آغاز درد کرد و ضحاک ماران باشارت شیطان آدمیان را می کشت
و مغز سر ایشان را بر آن می نهاد تا تسکین حاصل شود و ملازمان او بر بعضی مردم ترحم می کردند و ایشان را
بجان امان میدادند و بطرف کوهستان می گریزانیدند و کردان از نسل ایشان پیدا شدند بصحت
که چون ظلم ضحاک بنهایت رسید کاوه آهنگر اصفهانی از قصد قتل اولاد او کرده بودند پوست پاره
حدادی را بر سر چوب نیزه بزده فریاد بر آورد و مردم را بر مخالفت ضحاک دعوت فرمود و خلقی بکثابت
متابعت او کردند کاوه بفریدون پیوست و او را بپادشاهی برداشته شر ضحاک را از سر خلق منع
ساخت گنگ دز در بابل از آثار ضحاک است و تازیانه زدن و بر دار کشیدن و مثله کردن از مخترعات
اوست فریدون خسروی بود بفرط عدالت و اقبال و وفور عظمت و جلال آراسته و از اعمال ناپسند
یده و افعال نکوهیده پیراسته آورده اند که اول پادشاهی که بر فیل نشست و آلات حرب بر روی تعبیه
فرمود و دقایق علم نجوم را بکثرت اندیشه و حدت طبع و ذکاوت پیشه استخراج نمود و اطبا را گرامی داشته
باایشان در کیفیت مزاج اسباب بحث کرد فریدون بود و ظهور بسیار از مخترعات او شمرده اند و
فریدون چون بر تخت سلطنت نشست آن پوست پاره را که کاوه در وقت اظهار مخالفت ضحاک
بر سر چوب کرده بود درفش کاوه بانام عبارت از اوست بجواهر قیمتی مرصع گردانیده و از آن سبب
فتح و نصرت تصور کرده در جمیع معارک همراه داشت و بعد از وی سلاطین عجم بدین سنت عمل نموده اند
و سبب پیدا شدن علم آن بود و برگزیده و مذکور است که فریدون این فنون نیکو میدانست و از مار
تریاک جهت زهر ساخت از سخنان فریدون است که من عدل فی سلطانه استغنی عن اعوانه و قال ایضا
الامراء اسوء السیرة و آفة الوزراء عجب النفس و خبث السریرة من کلامه ایضا الایام صحایف آجالکم فاد
عروها احسن اعمالکم روزگار دفتر اعمال و آجال شماست جهد کنید تا بر روی نیکوترین اعمال خود را بنویسید یعنی
بر صحایف روز باقلام اعمال خیر اندرز از ثبات محامد و سور محاسن و مکارم ثابت گردانید که آثار آن بیت

ممند

٤

ممنه از صحایف زمان محو نگردد منوچهر والا نجسته آثار و ملکی فرخنده اطوار بود و نهر فرات را او حفر کرده و آب
بعراق آورده و در آن ولایت باغات و بساتین جهت آیین ساخت و نخستین کسیکه خندق کندن
و نقاره زدن صبح و شام اشارت نمود منوچهر بود و از کلمات اوست که الدنیا اشبه شیء بظل الغمام و
حلم النیام دنیا مانند ابر چیزیست بسایه ابر و خواب خفته یعنی دنیا مانند سحاب تابستان و خواب نایم بیدوام
و بفنا است چه اگر چه آدمی در خواب بخیال محبوب و وصال مطلوب متنعم و ملذذ میباید و گمان برد که آن نعیم
مقیم است اما فی الحال بزوال انجامد و هم او فرموده که عفو الملک ابقی للملک عفو پادشاه از عصیان و گناه
نگاه دارنده ترینست ملک او را و ایضا از سخنان اوست که الجند للملک بمنزلة الاجنحة للطیر والملک
للرعیة کالرأس للبدن و الروح للجسد یعنی سپاه مر پادشاه را بمنزله پر و بالست مرغ را و سلطان رعایا
بمنزله سر است تن را و جان مر بدن را پوشیده نماند که بعد از فوت منوچهر نوذر در امر سلطنت شروع نمود
چون از احوال او چیزی که لایق بسیاق این مختصر باشد بنظر نرسید خامه مشکین شمامه بذکر زاب پرداخت
زاب خسروی عادل خیراندیش و پادشاهی باذل ستوده مآثر بود و از آثار او دو رود خانه در بغداد
بکر است که آب را از عمران گردانیده است و بدجله رسانیده تا آب دجله عذب گردیده کیقباد
اول پادشاهی از کیان که بانتظام عالم و عالمیان پرداخت کیقباد بود نظم جهاندار والا گهر
کیقباد ... بود با بسه و آیین و داد و از آثار او دو رود خانه است که در نواحی بلخ جاری کرد
شده و تعیین فرسنگ در زمان کیقباد پیدا شده از کلمات اوست که من لا ینفعک صداقته لا
یضرک عداوته دوستی هر که نتواند نفعی رساند از عداوت او ضرری متوجه نخواهد شد والرضا من کلام
بناء الملک علی قدر خطره و همته بنا هر پادشاهی بقدر بزرگی همت اوست یعنی اگر سلاطین همت بلند
داری باشند آثار ایشان متین و افعال ایشان محکم بود و در صحایف روزگار مدت دور و دراز باقی ماند
و هو ایضا گوید العمارة کالحیوة والخراب کالممات یعنی آبادانی چون زندگانی است و ویرانی مانند
مرگ که وداع کردن عالم فانیست کیکاوس همتش بر انواع خیرات و اشاعت مبرات مصروف

اما منوچهر در مزاج داشت و اگرچه گاهی در جزئی مهمی استقصا و مبالغه بسیار می‌نمود اما اکثر اوقات در قضایا بر
طریق حزم سلوک نمی‌داشت رسم کبود پوشیدن جهت تعزیت در زمان کیکاوس پیدا شد و سبب قتل
سیاوش بود و در نظام التواریخ مسطور است که کاوس رصدی بولایت بابل ساخت اکنون آثار اهل
عقرقوف گویند از سخنان اوست احسن الاشیاء الصحة و اطیبها العافیة و الهاها الامن و الذها الغنی و اعزها
الدین و حصنها العدل و قال الاعمال ثمار النیات کارها ثمرهٔ اندیشه‌هاست یعنی اگر در زمین دل درخت
نیت نشانند جهت اصلاح مفاسد بر آن ثمرهٔ آن بصلاح آمدن مهام باشد و قضایا موجب فلاح انجام
و قال البر رافع البلیات و الامور مرهونة باوقاتها کیخسرو قدوهٔ سلاطین کامکار و زبدهٔ خواقین
رفیع مقدار بود بی‌شایبهٔ تکلف و نمایهٔ تصلف هرچند مبالغه و تاکید در باب مناقب و مفاخر و اوصاف
ذات مکرمت آیات آن خسرو ستوده مآثر کرده آید هنوز قلم و زبان بعجز و قصور معترف باید جام
جهان نمای که احوال عالم را در آن مشاهده کردی مخصوص بکیخسرو بود و بعضی از اهل تحقیق بر آنند
که جام جهان نما کنایت از باطن صافی آن پادشاه عالم پناه چه هر امر که در عالم وقوع یافتی در خاطر
عاطرش پرتو انداختی و از کلمات اوست اعلم ان قوام الملک و الرعیة بالمال الذی جعله الله آلة
لصلاح المعاش و المعاد و الفقار تشویع الاموال معد یعنی آنکه پایداری ملک و رعیت بمال است
که حضرت حق سبحانه و تعالی آن را وسیلهٔ هر دو سرای کرده است لهراسب والا صاحب رای معدلت
شعار و ملکی ثاقب فکر نصفت آثار اما خونها ریز داشت و هیچ مجرمی را زنده نگذاشت اول
کسی که تعیین مراتب اصحاب دیوان نمود و شرف و منزلت هر یک مقرر فرمود لهراسب بود از
سخنان اوست که العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار و من کلامه ایضا الجواد عزیز الذکر و
و القناعة احسن من الغنی گشتاسب بلند همت عالی قدر صاحب رای بود و در زمان او زردشت
دعوی نبوت کرد و کتاب زند تألیف نمود گشتاسب بدو ایمان آورده آتشکده‌ها ساخت و ولایت
بیضا و شهر ابرکوه نیز از آثار اوست و بقول صاحب تاریخ گزیده قلعه سپید فارس را گشتاسب ساخته

وگشتاسب

۵

وگشتاسب اول پادشاهی که دیوان رسایل و مکتوبات نهاده فرمان داد تا مکتوبات را بعبارات
خوب و کلمات مرغوب نویسند و هم او فرمود که بر یک روی سکه شکل آتشکده نقش کردند
و بر جانب دیگر صورت آذر ارشم ساختند و پیش از وی این رسم نبود و از کلمات اوست
احق الناس بالتواضع من حسن الله قوة الید و بسط بالقدرة یده یعنی سزاوارترین از بنی آدم بفروتنی
آنست که حق سبحانه و تعالی درباره او خاصه جهان ارزانی داشته باشد و دست تصرف او بر رقاب
جهانیان مبسوط ساخته و قال ان المیت من لا دین له سواء و لا امانة لمن لا دین له یعنی مرده و مرد
بی دین نزد اصحاب یقین برابرند و امانت نیست مر آن کس را که دین نیست اسفندیار شهزادهٔ خورشید
شجاعت شعار بود و از سخنان اوست الشکر افضل من النعمة لانه یبقی و النعمة تفنی یعنی شکر منعم از
نعمت دادن افضلست مصرع چه آن بگذرد است و این پایدار و نیز مروی شد که لا تعمل عملا تستحی
ان یذکر علانیة و پنهان بر کاری اقدام منمای که اگر آشکارا شود شرمساری بری بهمن
شهریاری بود بفضیلت و دانش از امثال و اقران منفرد و دست تصرف او به بسیاری از ممالک
و ولایات رسید بنابر آن بدراز دست ملقب شد حافظ ابرو گوید اول کسیکه نام حضرت حق عز اسمه
در آغاز رسایل ثبت نمود بهمن بود و از آثار او در فارس بندگوار است و شهر فسا و جهرم و کسکار را
نیز از بناهای او شمرده اند صاحب گزیده گوید که بهمن میان نجد و بصره و رسته آتشکده در عراق نعمیه
شنود و از کلمات اوست که بالافضال تعلو الاقدار یعنی بسبب انعام نمودن و اکرام فرمودن بزر
گیها زیادت شود چه هر که در وجود آید بر مستحقان بگشاید حق سبحانه و تعالی ابواب ارزاق و در
اقبال بروی وی فتح فرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و قال الرفق مفتاح النجاح چرب زبانی کلید
آمال و امانی است چه سوء خلق و درشت خویی موجب انهدام قواعد حشمت و سبب انقاض رایات دولت
و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و نیز منقول که تجربة المجرب تضیع العمر آزمودن آزموده
ضایع نمودن زندگانی است و از سخنان اوست الانصاف احسن الاوصاف در عدل و داد کوشیدن

نیکوترین اعمال حسنات و انتقام مظلوم از ظالم کشیدن بهترین خصلتهاست و بسم ادکو یدحسن
الذکر ثمرة العمر رستم دستان از تعریف مستغنی و توصیف سر سلان مستغنی است و او در زمان کیکاوس
زینت یافته و مدت مدید در سپاه عجم بود و حاکم سیستان گشته در زمان سلطنت بهمن بعالم دیگر
شتافت لکل شئ علیه النفقة من الاموال لا الحرب فان النفقة علیهما من النفوس یعنی هر واقعه که حادث
شود او را بصرف اموال دفع توان نمود مگر جنگ که در آن از سر و جان بر باید خواست و این کلامه
ایضا الرای السدید من الاید الشدید رای متین از جمله نعمتهای قوت و ایضا من کلامه حسن الصبر
طلیعة النصر یعنی هر که احتمال شداید نماید و بصفت حلم و اصطبار در اشعار خود سازد شجره احتمال او به
ثمره نصرت و اقبال بارور گردد [illegible] ملکه جمیله عادله بود و شهر جرباذقان از آثار اوست و رود آبی هزار
هزار ستون اصطخر نیز از جمله عمارات همای است دارا اکبر سلطان دادگستر و خاقان رعیت پرور بهمن
دارا ابن [illegible] از بناهای اوست و در تاریخ جعفری مسطور است که قلعه [illegible] را بهم در ساخته و بعضی صاحب
تاریخ گزیده و اصحاب اخبار در ولایات [illegible] و در منازل از جمله مخترعات دارا است از
کلمات اوست مثل العدو الضاحک الیک مثل الحنظلة الخضرة اوراقها القاتل مذاقها یعنی دشمن با تو خوش
خرم و تازه روی نماید مانند حنظلی است که ظاهر او بصفت خضرت و سمت نضارت موصوف و معروف باشد
و خاصیت او مثال زهر جان گزای و بسان شمشیر عمر فرسای بود و پس بر عقلا واجب است که
بطراوت ظاهری او فریفته نشوند و از سمت باطن او غافل نباشند دارای دارا پادشاهی بس جبار
و ملکی با سطوت خونخوار بود با عشقا صاحب گزیده شهر ابهر از آثار دارای اصغر است از سخنان اوست
که لا تطمع فی کل ما تسمع طمع مدار که هر چه بشنوی بیابی و گفت که یا اخی انظر الی الملوک و صاحب
اقلیم السبعة جر بخا سافقا تحت التراب منفردا عن الاصحاب والاحباب قد زال ملکه و خان [illegible]
فاعتبر یا اخی قبل ان تصیر عبرة للناظرین خلاصه معنی این سخن است که اگر بقوت تفوق و استیلای
عرصه ربع مسکون در تحت تصرف کسی در آید عاقبت الامر جدا از راحت و تنها از احباب از این

عالم

6

عالم خراب رخت بر خواهد بست پس باید که عقلا دل بر این دنیای فانی ننهند و از آن کار بر سلف اعتبار گیرند
پیش از آنکه عبرت بینندگان گردند بیت دل برین گنبد گردنده منه کین دولاب آسیائیست که بر
خون عزیزان گردد اسکندر ذوالقرنین سلطان قدرت آثار و خاقان صاحب اقتدار بود و بعرصه کیاست
و درایت معروف و بوفور معدلت و انصاف موصوف نظم برادرش همه معدلت کار بود
[illegible] تا سحر پیشه بکار بود تمامی ربع مسکون را در تحت تصرف آورد و مدت چهارده سال پادشاهی کرده
و علما و حکما را گرامی میداشت و پیوسته با تامل اندیشه مسایل حکمی بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و این حکایت
که نوشته بر کمال دانش آن پادشاه عالیجاه دلالتی تمام دارد آورده اند که یکی از ملوک هند که موسوم بکید بود
دختر خود را که در حسن و جمال نظیر نداشت با فیلسوفی و قدحی برسم هدیه نزد اسکندر فرستاد و ذوالقرنین بدیدار مهر
طلعت جهان آرای دختر بامتحان فیلسوف بعد از تامل بسیار سوزنی چند در روغن خلانیده فرمود تا قدح را نزد
اسکندر بردند اسکندر فرمود تا سوزن را که جمع کرده ساخته در نظر حکیم رسانیدند فیلسوف ساعتی
[illegible] آینه ساخته پیش اسکندر بردند چون آینه بنظر پادشاه رسید فرمود تا آن را در طشتی پر آب افکنده
مجموع را بفیلسوف نمایند فیلسوف از آن آینه [illegible] ساخته و در طشت پر آب نهاده چنانچه بر روی آب بیکرانه [illegible] و آن را
[illegible] بدان جماعت نزد اسکندر فرستاد و بفرمان ذوالقرنین [illegible] بنظر حکیم رسانیدند
فیلسوف را چون چشم بر آن افتاد [illegible] کلمه استغفار بر زبان راند و طشت [illegible] را
ضعف بار فرستاد اسکندر از آن حالت متعجب شده مجلس یاران اسرار اطلاع نبخشید و ذوالقرنین روز
دیگر مجلس خود را بوجود حکما و فضلا زیب و زینت داده با حضار فیلسوف [illegible] که تا غایت او را ندیده
بود فرمان فرمود و چون حکیم حاضر گشت اسکندر از طول قامت و عظم جثه او متحیر شده بر ضمیر منیرش گذشت
که چنین شخصی اگر حدت ذهن و سرعت فهم جمع کرده وحید عصر باشد و فیلسوف ما فی الضمیر شاه را [illegible]
دانسته و انگشت بر گرد روی گردانید و بر سر بینی نهاد و ذوالقرنین گفت سبب حرکت استفسار نمود
فیلسوف گفت بزرگیست دنیا و فربهی آنچه ملک نسبت بمن در خاطر عاطر گذرانید فهم کردم و این فعل

مشیر باشد که چنانکه در روی یک جنبی است من نیز در روی زمین بی شبیه و نظیر بودم اسکندر فرمود که
بگوی که مقصود من از قدح و از ارسال روغن چه بوده و غرض تو از خلانیدن سوزن چه فیلسوف گفت که مرا
ازین دو ظرف پر روغن چنین معلوم شد که ملک می فرماید که دل من پر است از علم و حکمت مملو است که چنانکه
این قدح گنجایش سایل حکمی نمانده و من بفرو بردن سوزن در ان اشارت بدان کردم که امکان
دارد که معلومات دیگر با معلومات ملک مجتمع شود و همچنانکه سوزن بسبب دقت در قدح روغن
جهت خویش جای پیدا کرده و چون اسکندر را حقیقت کره و آیینه سوال نمود فیلسوف جواب داد که زر
دیدن کره چنین بخاطر رسید که ملک دعوی می فرماید که دل من از کثرت قیام نمودن بامور سپاهی شل گردیده
و محکم گشته است و او را قابلیت قبول مسایل حکمی نمانده و من از زر چه آیینه ملک را شبیه که آهن هر چه بیان و
مستحکم باشد بحیله چنان میشود که از غایت روشنی و صفا سایر جواهر و اجسام در آن معاینه نماید باز اسکندر
گفت غرض من از نهادن آیینه در طشت آب و مقصود تو از ان مشربه که بر سر آب می گشت چه بود حکیم
فرمود که مراد پادشاه آن بود که چنانچه با توقف در ته آب عمل نشیند لازم نیز زود بر هستی می انجامد و
علم کثیر در زمان قصیر حاصل نتوان کرد و مطلوب من از ساختن مشربه آنکه همچنانکه چیزی را که در ته آب
رسوب بکند بر بالای آب نگاه میتوان داشت کسب فنون بسیار در زمان قلیل بجد و جهد ممکن است [illegible]
گفت که چون مشربه را پر خاک کرده نزد تو فرستادم چرا در مقابله هیچ نگفتی حکیم گفت آن عمل جواب [illegible]
زیرا که مدعای ملک از ان عمل این بود که بقای مخلوقات از جمله محالات است و مجموع اولاد آدم عاقبة
الامر و فانی خاک خواهند گشت بعد ازان ذوالقرنین حکیم را تحسین فرموده خلعت فاخرش را
بخلع گرانمایه بیاراست گویند که اسکندر پس از امتحان فیلسوف بآزمایش قدح پرداخته از ارباب
ساحت خلایق را بشرب آن امر فرمود هر چند مردم ازان آب آشامیدند همچنانکه قدح پر بود
و هیچگونه انقصانی در آب بدید نیامد والعهدة علی الراوی و در بعضی از نسخ معتبره بنظر در آمده که یکی
از حکما رساله بنام نامی اسکندر تالیف نموده و چون آن کتاب بمطالعه آن پادشاه عالیجاه رسید

خراج

7

خراج یکی از ولایات معموره را برسم صله بمؤلف مسلم داشت جمعی از امرا بعرض رسانیدند که بمجرد آنکه کسی
نام پادشاه را بر کاغذی ثبت نماید مناسب نیست که خراج ولایتی را باو گذارند ذوالقرنین گفت فی المثل
اگر کسی حیات جاوید بشما بخشد در حق او چه عطا می کنید گفتند در مقابله چنین نعمتی دست قدرت ما بعطیه نرسد
اسکندر بر زبان آورد و من دگر چه انعامی بکنم ابقای نام ابدا مقصود ازین کلمه است که کسیکه نام مرا در رساله
بنویسد که ان بر صفحات روزگار پایدار ماند همچنان است که مرا حیات جاوید کرامت کرده آورده اند که
بلده مرو و بلده هرات و سمرقند و اصفهان از آثار اسکندر است و یکی از شعرا در تفصیل اسامی بانیان هرات
این رباعی بنظم آورده نظم لهراسب نهاد شهر را بنیاد و گشتاسب در و بنای دیگر بنهاد و بهمن
پس ازان عمارت دیگر کرد و پس اسکندر روش همه را بر باد در تاریخ جعفری مسطور است که شهر اسکندریه
را اسکندر بنا کرد و بر کنار دریای محیط مناره ساخت که سیصد گز ارتفاع داشت و بر ان مناره آیینه تعبیه نمود
چنانچه هر کشتی که بر روی آب روان گشتی در آن آیینه نمودی صاحب گزیده گوید که وامق و عذرا معاصر
اسکندر بوده اند از سخنان ذوالقرنین است که صاحب سخاوت و مروت همیشه مکرم باشند هر چند از جمله اغنیا بود
و فرمود که چه قبیح است گفتن و ناکردن و چه جمیل است کردن پیش از گفتن و هم او گوید که بنی آدم بعقل
محتاج ترانند که بمال و نیز از سخنان اوست که قدر استاد از پدر بیشتر است چه پدر سبب حیات فانیست و استاد
موجب علم باقی اشکانیان نخستین شخصی که از اشکانیان بر جهانبانان فرمان فرما شد اشک بود از کلمات
اوست که کینه و بغض اگر در سینه نگاه داشته شود مهلک است زیرا که با اصحاب دولت و ارباب حشمت عداوت
ورزیدن و بر ایشان مخاصمت گردیدن همچنانست که کسی با فلک در مقام معارضه و مقابله آید و این صورت عاقبتی
وخیم و خاتمتی ذمیم دارد و هم او گوید که عز الملوک فی کثرة الممالک عزت پادشاهان در بسیاری ولایت [illegible]
امور خطیره است شاپور بن اشک ملکی صاحب همت و خسروی با معدلت بود و در کتاب فضایل و کمالات
جد و اجتهاد تمام نمودی و با فاده و استفاده علمی شایسته اشتغال نمودی صاحب تاریخ جعفری گوید که مداین را
شاپور طرح انداخت و جسری آهنین که تا زمان کسری بر دجله بود از وی ساخت بعضی گویند که شاپور

عراق نهری حفر نمود که از انهر عالم خوانند از کلمات اوست که بلات معیشتی که اجر ثواب ندارد بهاء حریر نبود

بهرام بن شاپور در تاریخ جعفری مسطورست که بهرام در حوالی سواد شهر انبار ساخت و در مقابله که حالا رویه است بلده

که قواعد ان از سنگ تراشیده بود طرح انداخت بلاش بن بهرام پادشاهی صاحب عدل بود در ایام سلطنت

او طایفه از بنی اسرائیل طریق نافرمانی و عصیان سلوک داشته بصورت بوزینه مصور شدند پس از هجرت

که بدیشان عبرت عالمیان بودند جان بمالک سپردند هرمز بن بلاش خسروی نیکوسیرت و ملکی

بانصفت بوده گویند که فارسیه و بهروان از آثار اوست اوش بن بلاش بنا و شهر ششتر او نهاد

و در نواحی اصفهان نهری که موسوم است بزنده رود جاری گردانیده و بعد از او فیروز بن بلاش

پادشاه شد بلاش بن فیروز تبریز و طارم و برک از جمله عمارات بلاش است و مرغزار بلاشان در حد

اصفهان منسوب بدوست آورده اند که در زمان سلطنت او سه سال باران نبارید از کلمات اوست

که اوزا هیبت این مکرده توجهت بکره چون در مکروهی بگریزی روی بدان آورده باشی یعنی تقدیر ملک غیر

مانند دام صیاد و آدمیان مثل مرغان صید او بسکونند و این معنی معین است که هرچند شکاری در حلقه

دام پیشتر اضطراب نماید بند ما محکم تر گردد بیت ما صبر گزیدیم بدام تو که در دام ؛ بیچاره شکار افکند گرد در طپیدن ؛

و قال قلوب الرعیة خزاین ملوکها و اموال رعایا خزاین پادشاهانست یعنی اگر رعیت و زیر دستان از داد

و عدل سلاطین نافذ فرمان خرسندل و شادمان باشند ایشان نیز از شیوه اما باشند که برای کامرانی چنین

اند و الا فلا اردوان بن اشغان ملک دارا بضرب شمشیر روشان از اشکانیان انتزاع نموده ملک جهانیان

شد از سخنان احق الناس ان یغبط الملک الصالح المظفر سزاوارتر کسی که برو رشک برده شود

پادشاه نیکوسیرت فیروزبخت است و بعد از اردوان برادرش بلاش پادشاه شد گودرز بن

بلاش در تاریخ جعفری آورده که شهر بکرت و بخارا و کازرون و ساوه از آثار اوست و پس از وی

بیژن بن گودرز و گودرز بن بیژن و نرسی بن بیژن بنوبت سلطنت کردند اردوان بن پیری که چون

ملوک طوایف است صاحب جعفری گوید که اردوان در فارس شهر جور بنا نهاد و قصری بلند

رتب

٨

ترتیب داده و آن شهر را بعد از آن فیروزاباد موسوم گردانیده و قصری مسمی بقصر ایران گردید اردشیر بابکان نسبه انبا شیر صحیح اوست

ساسانیان و مطلع افتاب حشمت و مکنت ایشان بود و اول شهنشاه و ملقب گشت و اختراع کشورگیری از ابریان

بت ارده شیر است و از جمله مولفات او رساله ایست موسوم بکارنامه و آن نسخه مبنی است بر چگونگی ظهور او و

و طوف در اطراف ربع مسکون و شرایف دیگر و اردشیر موسوم با واب العیش و آن کتاب مبنی است از آداب

خوردن و آشامیدن و با خلق معاش کردن و در انجا بیان کرده اند که آدمی در هر وقتی چه کار کند چنانچه تمامی

اوقات را مستغرق ساخته و فرموده که هر کس معطل ماند اندیشه ها خطا و آن منجر بعیب و دست شود در روایت که

اردشیر منهیان مقرر فرموده بود که هر امر در دار الملک و حادثه کشتی او را اخبار رسانیدندی چنانچه هر کس در

مجلس او حاضر شدی گفتی که دوش چه کار کردی و چه خوردی از جمله عمارات اردشیر اردکوره از شهر است و

آن شهر را سوری بغایت مستحکم بوده و شهر بردسیر که از انکو دشیر گویند از سواد کرمان و اهواز از زمستان ؛

و جزیره از موصل و خط از بحرین و بر که نهر بن از بناهای اوست و حفره از اسم فان نیز منسوب با رد شیر

است در تاریخ گزیده آورده اند که در بیابان سیستان قلعه از قاروزست از کلمات اردشیر است لا ملک الا

بالرجال و لا رجل الا بالمال و لا مال الا بالعمارة و لا عمارة الا بالعدل یعنی سلطنت را محافظت نتوان نمود مگر بلشکر

لشکر جمع نتوان کرد مگر بمال و خزانه بهم آمدن مال میسر نشود مگر بآبادانی و تعمیر میسر نپذیرد مگر بعدل و فرموده که سلطان عا

دل بهتر من مطر وابل باد است و داده است و بهتر است از باران بزرگ قطره چه فایده باران بعضی از بلدان

رسد و ترشحات سحاب عاطفت سلطان عامه رعایا و کافه برایا را شامل باشد و هم او فرماید که الدین بالملک

یقوی و الملک بالدین یبقی ما حصل این کلام از فحوای این دو بیت مستفاد میشود قطعه سرسبزی نهال لطافت

باغ ملک بر رشحه عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمه دین کی شود روان بی یاری سیاست شاهان

کامکار و از سخنان اوست که بدنیا رغبت منماید که با هیچکس وفا نکند و دست از وی باز مدارید که آخرت

بدو بدست نیاید یعنی دل باین معشوق پر جفا و محبوب بیوفا منه که امور آخرت مهمل ماند و بالکل نیز ترک روی

مده که ارمعیشت و عبادت بی این بضاعت منتظم نپذیرد شاپور بن اردشیر پادشاه عادل باذل بود

در نظام التواریخ مذکور است که شاپور شهر نیشابور که ظهور است بنا کرده بود و سکندر خراب ساخته آبا
دان کرد و انبدان و بلاد شاپور از اعمال فارس و جند شاپور از خوزستان و شادشاپور از سجستان از
جمله آثار اوست از کلمات شاپور است ان الکریم المختار من استوی عنده الذهب والاحجار و من کلامه
ایضا لا نصیحة الا بالشفقة ولا حلم الا بالاناة ولا صدقة الا بالنیة ولا رای الا بالمشورة هرمز بن شاپور را
بسمت جرأت و مردانگی موصوف و بصفت نصفت و فرزانگی معروف بود و رام هرمز از اعمال خوزستان
و دستگرد در میان بغداد و خوزستان از جمله عمارات اوست بهرام بن هرمز بغایت کریم و حلیم بوده مانی
نقاش که در زمان شاپور ظهور نموده دعوی نبوت کرده بهرام فرمان داد تا ارباب دانش با او
مباحثه نمایند و چون ملزم گشت بحکم بهرام بقتل آمد از سخنان اوست که لا سرور الا مع الامن ولا لذة
الا مع العافیة بهرام بن بهرام چون بر تخت سلطنت نشست آغاز ظلم و تعدی کرد و بنا بر آنکه اعیان و اشراف از
وی متنفر گشته خواستند که بخلع او پردازند و دیگری را بجای او پادشاه سازند از خواب غفلت بیدار شد
و اعمال سیئه خود را بافعال حسنه مبدل گردانید از کلمات اوست که الدنیا فانیة والاموال عاریة
وقال ایضا کلام العاقل اکثره مال و کلام الجاهل اکثره وبال مراد از این کلمه آنست که هر سخن که از گنجینه سینه
عقلا بیرون آید مانند سبیکات طلاء احمر بسکه حکمت و عیار فطانت منقش و مجلی بود و اکثر سخنان که از دار
الضرب خیال جهلا ظاهر شود و چون بمحک بصیرت امتحان نمایند مثل زر قلب مس روی اندوده باشد
و وسیله نکال دنیا و وبال عقبا گردد و بعد از بهرام پسرش که بهرام ثالث عبارت از اوست پادشاه
شد نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز پادشاه معدلت گستر و ملکی رعیت پرور بود و از سخنان اوست الجود افضل الذخر
والقناعة افضل الغنی والمروة افضل القرابة هرمز بن نرسی در تاریخ گزیده مسطور است که اول پادشاهی که
از ملوک عجم که بنفس خویش در دیوان مظالم نشست هرمز بود و گویند از آثار او در ولایت خوزستان قری و قصبات
فراوانست شاپور بن ذوالاکتاف خردسال بکار ملک دولت یار بود و پیش از تولد او پدرش هرمز از عالم
انتقال نمود و امرا و ارکان دولت تاج سلطنت را بر زبر سر والده او آویختند و بعد از چهل روز از شکم مادر

متولد

متولد گشته جهانیان را سرور موفور دست داد و خواطر بسلطنت او قرار یافت و غیر از شاپور هیچ پادشاهی
را این دولت میسر نگشته که بنبوت پیوسته که در ایام طفولیت شاپور طوایف اعراب غارت بلاد عجم کرده خرابی
بسیار کرده و چون شاپور بسن رشد و تمیز رسید جهت انتقام با سپاه فراوان بجانب دیار اعراب
شتافته بر ایشان ظفر یافت و جمع کثیر را از تیغ بیدریغ بگذرانید و بعد از آنکه دور از کثرت قتل ملال روی
نمود فرمود تا شانهای بعضی اسیران را سوراخ کرده در ریسمان کشیدند بنابرین بذو الاکتاف ملقب شد
آورده اند که فیروز شاپور که انبار نامند و عکبرا و طیسفون از حدود بغداد و شادروان شوشتر از بناهای
اوست و قاضی ناصر الدین بیضاوی با آنکه تعمیر نیشابور را بشاپور بن اردشیر نسبت نموده اند چنانکه
مذکور شد در ذکر شاپور ذوالاکتاف باین عبارت نوشته که نیشابور در خراسان و چند شهر
در سجستان و چند شهر دیگر در هند از آثار اوست والله اعلم بالصواب در تاریخ گزیده مذکور است از
شهرستان قزوین و شهر مداین و حویزه شاپور که ایوان مشهور است هم از جمله بناهای اوست و مردی
آذرباد نام در عهد او بدعوی نبوت زبان گشاده مردم آذربایجان تابع او شدند و آن ولایت
منسوب بآن شخص است و ایضا بزعم مولف تاریخ گزیده ظهور مانی در ایام دولت شاپور ذوالاکتاف
بوقوع انجامیده والله اعلم بحقیقة الحال از کلمات شاپور است ان من الکلام ما هو انفع من الغیث
وما هو اقطع من السیف یعنی بعضی از سخنان نافع تر بود از باران و برخی زبان کارگرتر بود از شمشیر بران وقال
بالمکاره تظهر جبل العقول یعنی اندازه خردها در حین نزول مکروهات پدید آید و من کلامه ایضا من
قال فی الناس ما لا یعلم قالوا فیه ما لا یکون یعنی هر کس درباره مردمان نادانسته سخن گوید مردم نیز در
حق او سخنان غیر واقع بر زبان آرند و پس از شاپور ذوالاکتاف بقول اکثر مورخان برادرش
برادرش اردشیر متصدی امر ایالت گشت و چون شاپور بن شاپور بحد بلوغ رسید زمام امور خطیر
سلطنت را در قبضه اقتدار او نهادند شاپور بن شاپور ذوالاکتاف ملک شفقت شعار نیکو اخلاق بود و
از سخنان اوست ما احسن من المعروف والشکر احسن منه که نیست چیزی خوبتر از احسان و شکر انعام بهتر از

نعمت است وهم ازو گوید الشر کامن فی طبیعة کل واحد فان غلبه صاحبه بطن وان غلب علی صاحبه ظهر یعنی شرارت
در طبیعت مجموع افراد اولاد آدم مذکور است اگر صاحب طبیعت برو غالب آید شرارت پنهان ماند واگر بر
خداوند خود دستیاب گردد وصاحبش مغلوب شود بدی سمت ظهور یابد پوشیده نماند که بعضی از مورخان این سخن را
باردشیر بن هرمز نسبت کرده والعلم عند الله تعالی بهرام ابن شاپور ملقب بکرمان شاه بود اکثر اهل تاریخ را
عقیده آنست که چون در زمان پدرش حکومت کرمان باو داشت ملقب باین لقب شد وبعضی گویند که کرمان را او
بنا کرده است بسبب آن کرمانش گفتند در تاریخ گزیده مزبور است که بهرام صندوق قبر خود را از چوب آبنوس
ترتیب نموده وبر آن نقش کرد که ما دانستیم که چون بدین جایگاه رسیم جز هیچ مهربان ما را سودی ندارد وکاین
هیچ بدگمان ما را آسیبش از وعده بدین جا نرسد خط خود را از جهان برداشتیم وجهان بدیگران بگذاشتیم یزدجرد
الاثیم ملکی جفاکار وظالم مردم آزار بود وچون جور وتعدی او از حد اعتدال درگذشت اسبی که دیده کوشش بیچ مثل
آن ندیده بود بروایت اصح در قصر یزدجرد پیدا شد یزدجرد حکم کرد فرمود تا آن اسب را بلجام زین دهند وچون
خدام بارگاه سلطنت متوجه آن مهم گشتند اسب تندی کرد هیچ کس را گرد خود نگذاشت آخر الامر یزدجرد بنفس خویش
متصدی آن امر گشت اسب رام شد شهریار ستمکار زین برپشت او نهاده وچون قصد کرد که زین را بقشون مستحکم
گرداند اسب لگدی چنان برو زد که تا مستقر در هیچ سفر قرار نگرفت از سخنان اوست اعلم الملوک من لا یبادر
بالعقوبة فی حال الغضب ویعجل بمکافات المحسن عند القدرة والامکان یعنی داناترین پادشاهان آنست که در حال
خشم بسرعت در عقوبت مبادرت ننماید وبهنگام قدرت ونگش بمکافات کردار نیک شتاب فرماید
وهم ازو گوید که دست چون از اعمال خیر فارغ آید با فعال شر گراید ودل چون از اندیشه آخرت خالی ماند
بار گناه ماتم وجرائم رغبتش بیفزاید وزوجه دهر کز بمقتضای این سخنان ولید بر قیام ننمودی وپیوسته بظلم
وستم وسایر جهال پیشه وافعال نامرضیه اقدام نمودی بهرام گور چون متولد شد پدرش یزدجرد او را
نزد نعمان ابن منذر که پادشاه عرب بود فرستاد تا در آن دیار که بلطافت هوا وعذوبت ماء اتصاف
داشت او را پرورش دهد ونعمان کما ینبغی بتربیت بهرام پرداخته خورنق وسدیر را که از غایت غرابت وکمال

رفعت

رفعت ومناعت مثل شده جهت او بنا فرمود وبهرام بعد از فوت یزدجرد از عربستان ببلاد عجم شتافته
بر سریر سلطنت نشست واو پادشاه شجاع عادل وخسرو عیاش باذل بود گویند که در ایام دولت او
سوقیه تا چاشت بکسب واشتغال می نمودند وباقی اوقات را بعیش وعشرت مصروف میداشتند غلامان
که چون وزرا از کثرت انعام او بجنگ آمدند عرضه داشتی نوشته بهنگام فرصت رفع کردند مضمون
آنکه قاعده قصر دولت خزانه است وخزانه چون از مال خالی ماند اساس حشمت واهی ویادر روش گردد
بهرام بر پشت رقعه نوشت ان لم نصد قلوب الناس ارباب فنای کششی انصیدها یعنی اگر مرغ دل ازاری
را بدانه انعام واحسان صید نکنم پس بکدام دام صید توانم کرد جمهور مورخان آورده که بهرام در شکار
گاه در اثنای صید بچاهی در افتاد وناپدید شد چنانچه هرچند مردم بآن چاه رفته لوازم جست وجوی بجای
آوردند ازوی اثر نیافتند اما از سخن صاحب تاریخ گزیده خلاف این معنی فهم میشود زیرا که در آخر
ذکر بهرام نوشته که بهرام فرمود تا بر گورش نوشتند که با آنکه از این جهان همه کامی برداشتیم از
با کام بیلاد اشتیم القصه بعد از انقضاء ایام حکومت بهرام یزدجرد وفیروز پسرانش بنوبت سلطنت کردند
در تاریخ گزیده مذکور است که فیروز رام ودرون فیروزجان وکازرون فارس وشاد آذرها
یکی از جمله بناهای فیروز بن یزدجرد است قباد بن فیروز بزیور عدالت گستری وحلیه رعیت پروری
آراسته بود وخروج مزدک وقتل آن مردک در ایام دولت او شد وشاهپور را که در فارس است واو
جان وحلوان را از جمله عمارات او شمرده اند وبعضی گویند که بردع وگنجه ومنار فارقین را قباد احداث
کرده در تاریخ جعفری مسطور است که استراباد وجرجان وخابور وموصل از بناهای قباد است انوشیروان
ابن قباد کسی را که خواجه کاینات وبهترین موجودات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات سلطان
عادل خوانده کما قال صلی الله علیه واله وسلم ولدت انا فی زمن السلطان العادل او را بتعریف
وتوصیف ترسلانه چه حاجت باشد بصحت پیوسته که انوشیروان اول پادشاه است که کسری لقب یافته
وبعد از وی سایر ملوک عجم بهمین لقب ملقب گردانیدند وروایت است که در ان انوشیروان بفتح بلاد

و در عمارتش مقام می نمود و انطاکیه که در ان زمان بهترین بلدان بود رسید و وضع ان شهر کسری را
خوش آمده فرمان داد تا صورت انطاکیه را بر تخته کشیدند فرمود تا استادان بهمان شکل و هیئت
بلا زیاده و نقصان نزدیک بمداین شهری طرح انداختند چون عمارت باتمام رسید نوشیروان حکم فرمود
که تمامی متوطنان انطاکیه بدانجا نقل نمایند گویند که کوچهای ان شهر که برومیه اشتهار یافت چنان مشابه بود
بکوچهای انطاکیه که هر کس از مردم انجا که از دروازه در آمدی بی تامل و اندیشه بخانه خویش رفتی و تفاوت
میان ان دو شهر بیش ازین نبود که بر در خانه کازری که در شهر قدیم داشت درختی موجود بود و در بلده جدید
ان شجره مفقود مصراع این طرفه حدیثیست اگر راست بود در بعضی از تواریخ دیده مذکورست که کتاب کلیله
و دمنه و شطرنج را در زمان انوشیروان از هند بایران آوردند بوزرجمهر که وزیر او بود در برابر شطرنج
نرد را اختراع کرد و دار السلام از سخنان نوشیروان است که فاضلترین نسوان از شوهر و بهترین اسبان از
تازیانه و نیکوترین شمشیرها از صیقل بی نیاز باشد و هم او فرماید وجدنا فی العفو من اللذة ما لم نجد فی العقوبة
و قال مثل الملک الذی یعمر خزائنه باموال الرعیة کمثل من یطین سطح بیته بما یقلع من اساس بانه یعنی که
پادشاه که خزانه را باموال رعیت معمور گرداند مثل شخصی باشد که ازبن دیوار خانه خاک برکند و ببام فاش
بیندازد و بینداید بیت از رعیت شهی که مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود و قال اصلاح الرعیة
انصر من الجنود و عدل الملک اخصب من عدل الزمان بیت شه چو عادل بود ز قحط منال ؛ عدل سلطان به
از فراخی سال ؛ نقش نمود که تا بر گورش نوشتند که هر چه از پیش فرستادیم ما را ذخیره است پس سکه
جزای نیکی که باید در بدی بیفزاید و بعد از انوشیروان هرمز متصدی امر سلطنت گشت و چون
سیزده هزار کس از عقلا و اشراف فرس در مدت پادشاهی خود که بروایت اصح دوازده سال
بود بقتل آورد بقیه ارکان دولت و اعیان مملکت او را از حکومت معاف داشته خسرو پرویز را بر
سریر ایالت نشاندند از سخنان اوست که کافر نعمت در معرض سخط خالق و ذم خلایق است خسرو
پرویز بوفور عظمت و کثرت حشمت از سایر اکاسره ممتاز و مستثنی بود چنانچه گویند که پانزده هزار مطرب

خدنگ در پیش هزار خادم و جاریه داشت و پنجاه هزار و پانصد اسب عربی و رومی و اشتر زمینی در طویله
داشت و جو میخوردند و شصت زنجیر در فیل خانه او بوده و در ایام سلطنت او فیل سفید در ایران بچه آورد با
انکه در ایران فیل را تولد معهود نبوده و طلاء دست افشار که چون موم نرم بود مخصوص پرویز بوده و
باربد گوینده که نظیر نداشت در بزم او بسر میبرد از سخنان اوست که سه درد را دوا نیست
درویشی که قرین کاهلی بود و دشمنی که با حسد آمیخته باشد و بیماری که مقارن پیری بود و هم او
گوید شکر کننده را نعمت دهید و نعمت دهنده را شکر گوید و کلمه الفرار فی وقته ظفر را بعضی منسوب
باو میدارند و بعد از انقضاء ایام دولت خسرو شیرویه و اردشیر و شهریار و بوران دخت که بو
راه منسوب بدو است و جشنده و آزرمی دخت و کسری بن جیسش و فرخ زاد بنوبت سلطنت کردند و یزد
جرد بن شهریار که آخرین ملوک عجم بود در زمان خلافت عمر کشته شد و از ان طبقه جز نام و نشان نماند
و تلک الایام نداولها بین الناس ذکر بعضی از آثار کلمات حکماء متقدمین که پیش از ظهور حضرت
سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه زمانی بعرصه ایشان تربیت داشته چون حضرت مخدومی ابوت مکانی
خلدت ظلال عواطفه و مراحمه الی یوم الدین در کتاب افادت انتساب روضة الصفا حالات
حکما را مصدر بذکر آدم علیه السلام کرده اند این بنده نیز تیمن و تبرک طریق متابعت سلوک
داشت ابو البشر آدم علیه السلام چون دست قدرت صانع بیچون از تخمیر طینت آدم علیه السلام باز پرداخت
و روح در قالب همایونش در آمد ابو البشر بهشت شتافته بعنایت الهی سرافراز شد و در
ان اثنا حوا را از پهلوی چپ آدم مخلوق گشته بینهما عقد زوجیت انعقاد یافت و بعد از اغوای
شیطان و اکل ثمره شجره ممنوعه آدم و حوا سلام الله علیهما از بهشت بدار فنا نزول کرده از یکدیگر
جدا افتادند و آدم بلوازم استغفار و ولایت قیام نموده کریم عطابخش او را قبول فرموده بیت
المعمور را از آسمان ششم بزمین فرستاد و در آن محل که حالا کعبه معظمه است و ابو البشر بطواف آن
مامور گشته از سراندیب بجانب مکه روان شد و چون بعرفات رسید حوا را انجا یافته

جبرئیل اورا اشارت نمود بنابران آن موضع بعرفات موسوم گشت بعد ازان آدم و حوا با هم بمکه شتافتند و بتوالد و
تناسل مشغول گشتند و حوا هرگاه حامله شدی پسری و دختری آوردی و آدم دختر بطنی به پسر بطنی دیگر دادی
و چون قابیل و اقلیما یک شکم و هابیل و لیوذا یک شکم دیگر بودند آدم خواست که اقلیما را بهابیل و لیوذا را بقابیل دهد
و قابیل از قبول این امر سر باز زده میان برادران منازعت اتفاق افتاد آدم فرمود که هر دو قربان
قربان کنند و قربان هر یک مقبول شود اقلیما او را باشد و طریق قربان در آن زمان چنان بود
که هر کس گوسفندی یا چیزی دیگر از جنس ماکولات بر سر کوهی نهادی اگر مقبول بودی آتشی ظاهر شدی و ازان
جنس چیزی سوختی و چون هابیل و قابیل قربان کردند قربان هابیل در حیز قبول آمده بدین سبب قابیل قصد قتل
برادر نموده در وقتیکه آدم بحج رفته بود سنگی بر سر هابیل زد تا بسعادت شهادت رسید و رسم خون
ناحق در میان بنی آدم ازان زمان باز پدید شد آنگاه شیطان بقابیل گفت که آتش قربان هابیل
ازان جهت قبول کرد که او در رای پرستیده بنا بران قابیل بسجده آتش قیام نمود و طریقه آتش پرستی شیوع
یافت القصه چون آدم علیه السلام از حج مراجعت فرموده بر کیفیت واقعه هابیل مطلع گشته مرثیه چند در مرثیه
فرزند ارجمند خود در سلک نظم کشید و اول آن ابیات اینست شعر تغیرت البلاد و من علیها ؛ فوجه
الارض مغبر قبیح ؛ بر نقاد سخن این روایت آدم کسی است که بزبان عربی شعر گفته اما روایت صحیح آنست
که اشعار آدم علیه السلام بلغت سریانی بود و یکی از فضلا مضمون آنرا بعربیه ترجمه کرده و برخی از اهل تحقیق را
عقیده آنکه آدم علیه السلام در مرثیه هابیل الفاظ منثور که فحوای آن مطابق ابیات بود ادا فرمود والعلم عند الله
تعالی امام شمس الدین محمد شهرزوری در تاریخ حکما آورده که من بعضی از مولفات آدم را دیده ام و او
اول شخصی است که باستخراج صنایع و ترتیب آلات آن توفیق یافته فرزندان خود را التعلیم داد و نخستین
کسی است که تاج نبوت و افسر رسالت بر سر نهاد و شیث علیه السلام اوستاد ادریس علیه السلام است
و چون بعد از فوت آدم بیت المعمور را باسمان بردند شیث خانه کعبه را در همان موضع بنا کرد
و در زمان طوفان نوح آنخانه منهدم گشته ابراهیم علیه التحیة و التسلیم تمهید و تشیید آن مقام قیام نمود

از سخنان

از سخنان شیث است که بهترین توانگریها شکر است و بزرگترین شادیها فراغ دل و هم او فرماید که خوا
موشی و نه مجاورت جهال شبهات و نه اشرار و بعد از فوت شیث پسرش انوش قایم مقام گشته در حفظ
او کوشید و بروایتی ولد انوش قینان بابل را عمارت کرد ادریس بن یرد بن قینان علیه التحیة و الغفران
پیغمبر عظیم الشان و عاقلترین اهل زمان خود بود و او را بتالث در کلام ارباب حکمت عبارت از اوست و
نامش اخنوخ است و بسبب کثرت تدریس ملقب شد چون ادریس بنعمت نبوت و حکمت و حکومت مشرف
بود و الجناب و المثلث بالنعمه نیز گویند در تاریخ حکما مذکور است که ادریس صد شهر بنا کرد که کوچکترین آن
شهر رهات و در هر اقلیمی مناسب طور متوطنان آنجا سنتی تمهید نموده و رسم مقرر فرموده بقولی اهرام
مصر را که بلندترین اشتهار یافته عمارت نمود و بروایت اصح اول کسی که اختراع فن نجوم کرده او
بوده و وضع اسامی بروج و نظرات از تربیع و تثلیث و غیر ذلک منسوب بآنحضرت است و صنعت کتابت
و حرفت خیاطت را نیز از مخترعات ادریس علیه السلام شمرده اند و رسم وسی در باب کفار از سنن
آن پیغمبر است از سخنان اوست که بهترین نیکیها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی
و عفو در حال قدرت و هم او گوید که نادان در نظر بصیرت خورد نماید اگر چه بزرگ باشد و دانا بعکس او
و گفت که هر که در موضعی متوطن باشد که در آنجا سلطان قاهر و قاضی عادل و طبیب ماهر و نهر جاری نباشد در
تضییع نفس و مال خویش سعی کرده باشد و فرمود که هر که راحق سبحانه و تعالی بثروت و غنا اختصاص دهد
لایق بمکارم اخلاق آنست که تکبر ننماید و بر خلایق مفاخرت نفرماید و شکر نعمت را بتواضع و مواسا با
مساکین و فقرا بسر برد و گفت که بزرگترین مصیبتها قلت عقل و حکمت است و عدم رغبت در تحصیل ادب و
جناب سید ادریس است علیه السلام و طایفه را که بنبوتش اعتراف نموده خود را منسوب باوی دارند
صابیه میخوانند از سخنان اوست که علامت عقل و کفایت تمام نیکوئی افعال ایشان تواند بود و حسن طلب
معظم اسلام اسقلبیوس از جمله علما زمان و تلامذه ادریس بود علیه السلام از کلمات اوست که در تعجب
از شخصی که بسبب خوف عرض مرض از اطعمه و اشربه مضره اجتناب نکند و از بیم عقوبت عقبی

دور جزا از ان کتاب ماتم و اکثر ارباب حظ با حضر رازی نیابند لقمان حکیم بعضی از علمای اخبار رحمهم الله الملک
الغفار اعتقاد دارند که جناب حکمت پناهی را حضرت الهی بشرف نبوت نیز مفتخر و مباهی ساخته بوده اما
اکثر مورخان بر آنند که آنجناب را میان نبوت و حکمت مخیر ساخته و او حکمت اختیار فرموده و در اوائل
که آن قدوه احرار در مبدا حال در سلک ممالیک یکی از بنی اسرائیل انتظام داشت و بسبب آزردگی دل آنشخص
که روزی ان شخص اسرائیلی با حریفی در لب رودی بلعب نرد مشغول می شود و شرط برانکه هر کس مغلوب شود آب
رود را بتمام بیاشامد یا نصف متملکات خود را تسلیم نماید از خاصیت چرخ شعبده باز خواجه لقمان مغلوب گشته
خصم او را بر آشامیدن آب رود تکلیف نمود و چون این معنی متعذر بود خواجه قبول فرمود که نصف مال
را تسلیم نماید مهلتی طلبیده و بخانه آمده و آن شب را از دست بردن منصوبهای کرده آن دو دن درشته و محنت و اندوه
بروز رسانید و صباح که مقتضای حکمت ربانیه آفتاب جهانتاب طالع شده و مهرهای بساط سپهر را برچیده و حریف
غالب شب را مغلوب گردانید جناب حکمت مآب بدستور معهود و بسلام خواجه رفته او را در غایت ملالت
یافت و از سبب حزن پرسید خواجه از جواب اعراض نمود لقمان سوال را مکرر گردانید بر زبان گذرانید
که در امثال این اوقات اعراض مناسب نمی نماید چه شاید که در تدبیر مهمی که دست دهد مرا رای صواب
بخاطر گذرد و خواجه صورت قضیه را با لقمان در میان نهاده آنجناب گفت که دفع این واقعه بسهولت گذرا است
میسر میشود مرا با خصم بکنار رود بر تا او را مغلوب گردانم و چون حریف غالب جهت اخذ اموال بخانه خواجه
لقمان آمد گفت بیا باتفاق بکنار رود رویم تا خواجه من آب را بیاشامد و آن شخص با لقمان و خواجه
او بکنار آب رسیده جناب حکمت مآب خصم را مخاطب نموده گفت اگر خواجه مرا بگویم که آبی را که دیروز
در میان نهر با حسن در این رود جاری بود می باید بیاشامد تو آن آب را باز بگردان تا بخورد و اگر تکلیف می
نمایی که آبی را که حالا در میان دو کنار رود است بسمت جریان دارد بکار رحچانید برد تو آبی را که از بالا
می آید نوعی بساز که با این آب مخلوط نشود و آب حاضر در محل خود قرار یابد تا بموجب فرموده عمل نماید
و اگر غرض شرب همه است که گنجیع است تو از ابتدای منبعش نگاه دار تا خواجه به آشامیدن قیام فرماید و این معنی

معین

معین است که خواجه من با تو مقرر ساخته که هر آب که از اول آفرینش تا غایت درین رود روان بوده
و هست بیاشامد لا جرم یکی ازین وجوه اشارت باید نمود و حریف غالب از استماع این حرف
اسیمه و مغلوب گشت و لقمان با او بار و چندان جدل کرد که بلطایف الحیل خواجه خود را از چنگ ایشان خلاص
ساخت و او دل گشته که از علم و حکمت آنجناب بین الناس شهرت یافت این قضیه بود و بعضی گویند که
جهت اعتاق آن حکیم استحقاق ان شد روزی خواجه او را بذبح گوسفندی امر نمود و فرمود که بهترین
اعضایش را بنظر من رسان و لقمان گوسفند را کشته دل و زبانش را بنزد خواجه آورد و پس از چند
روز باز جناب حکمت مآب بکشتن شاتی مامور آمد اما این نوبت امیر گفت که بدترین اجزایش
را بیاور این کرت نیز لقمان دل و زبانش را پیش خواجه برد خواجه لقمان این دو فعل را ظاهر
متناقض یافته بر آنجناب اعتراض فرمود لقمان گفت که اگر دل و زبان کسی با یکدیگر موافق باشند بهترین
اعضاست و اگر مخالف است بدترین اعضاست و در سبب آزادی او وجوه دیگر است نیز که تفصیل آنها
موجب تطویل میشود و نقلست که لقمان پسر خود را گفت با مردم درشت مگوی و بسیار در فکر باش
و خاموشی را شعار خود ساز تا از رشته زبان ایمن گردی و از طعام خود را گرسنه دار و از حکمت سیر
اگر مردمان بچیزی که در ذات تو موجود نباشد ترا ستایش نمایند بقول ایشان مغرور مشو که البته
جاهل هرگز خوف زیرکان شود و با زیردستان منازعت منمای و ایشان را حقیر مشمار و با سفها اسلوب مطارحت
و معاشرت طلب فرمای و چون خواهی کسی که عقد برادری در میان آری وی را دوست خود سازی
او را در حین نزول بلا یا حدوث زراید بازار آید او در حد غضب ارا اگر در زمان خشم او را منصف یابی بدوستی
و برادری او رغبت کن و الا از مواخات او محترز باش و از کلمات اوست که چهار صد هزار کلمه از حکمت جمع
آوردم و چهار از آن برگزیدم دو چیز را یاد باید داشت و دو چیز را فراموش باید کرد و مرگ را نیز
پیوسته یاد باید نمود و احسان که با مردم کرده از قسم نسیان باید کشید بر آن و بدی که از مردم بتو رسد
فراموش باید کرد پوشیده نماند که مدار رشته تاریخ لقمان حکیم را باتفاق جمهور مورخان معاصر

داود پیغمبر علیه السلام بوده و چنانچه مذکور است در زید این حال در سلک ممالیک یکی بنی اسرائیل بوده
و انتظام داشت لقمان ابن عاد پنداشته و در تاریخ مذکور است تصریح نموده که لقمان حکیم در زمان هود
علیه السلام جهت باران بمکه شتافت و عمر کرکس از جنسنده یافت الکمس بوده و حال آنکه این صورت
از لقمان ابن عاد بود و بوقوع انجامیده نه از لقمان حکیم والعلم عند الله الخبیر العلیم سولون حده در ای
افلاطون است طلاقت لسان و فصاحت بیان آنجناب بمرتبه بود که گوش لام کلام او را مفرح
القلوب می گفتند از سخنان اوست که خوشتر چیزی که ملوک بر آن باشند چشانیدن مرارت سیاست است
و حلاوت تخفیف موونت رعیت ازو سوال کردند که جواد کیست و بدتر از شریر کیست و حد عقوبت
قائل بر کدام است که بذل اموال خود قیام نماید و بخواسته دیگران طمع نفرماید و بدتر از اشرار زبان صاحب
نظم و نثر است که خلق را به بدی یاد کنند و ما گشنده پدر هر بخاطرم خطور نکرده که او را عقوبتی تعیین نمایم
فیثاغورس حکیم بحلیه علم و عمل محلا بود و بمعروف امر نمودن و از منکر نهی فرمودی گویند که دویست و هشتاد
رساله در علوم مختلفه تالیف کرده در تاریخ گزیده مذکور است که فیثاغورس از جمله تلامذه لقمان است
و اکثر سازها در علم موسیقی ساخته اوست از سخنان فیثاغورس است که جهد نمای تا کمرانی را در دل
نگذاری و فرمود که آنکس که ترا بر عیب تو مطلع کردانید عزیزتر از آن شخص دار که ترا بمدح دروغ
مغرور سازد و گفت که بیشتر آفات که بحوادث رسد سبب آن فقدان نطق است و واسطه حدوث
مخافات آن ز اوجدان آن جاماسب بقول صاحب گزیده شاگرد لقمان و برادر گشتاسب است
در علم نجوم مهارت بنهایت داشت از سخنان اوست که بدترین خصال کریم ترک کرم است و بهترین
افعال لئیم ترک خست و ایضاً از کلمات جاماسب است که بزرگ ترین جراحات آنست که کریمی از لئیمی
حاجتی خواهد و رد کرده و هم او گوید که گناه در دلست که دوای آن استغفار است و شفای آن
توبه و اعتذار بقراطیس سقراط حکیم عبارت از اوست صاحب زینت الالواح گوید که معنی سقراطیس اه
المعتصم بالعدل است از کلمات اوست که نفس فاضل شریف را بحسن قبول حق و نفس خسیس ناقص را برغبت

رغبت

رغبت سوی باطل توان شناخت در بعضی از اشعار جناب حکمت شعار با توانگری که مال بسیار و امتعه بیشمار
داشت همراه بود و در اثنای راه قطاع طریق بدیشان رسیده مرد متمول بگفت که ای وای اگر مرا بشناسند و
سقراط می گفت که ای وای اگر مرا نشناسند ایضاً از سخنان سقراط است که چون شعله غضب اشتعال پذیرد
مدارا و حلم را شعار خود سازد و هرگاه نایره خشم مشتعل گردد اگر متواضعه و عتاب گفتی شاید که منتهی
او را بر آنکه از خاندان بزرگ بود تشنیع زد سقراط جواب داد که اصل حسب من از من بنا بر رغم تو عاری
اند و فوری نفس الامر خاندان خویش عاری و از الفاظ گوهر بار اوست که با مادران تواضع کردن
همچنانست که خطرات آب و دوان زیرا که هر چند آب بیشتر باید بارش تلخ تر گردد دیوجانس الکلبی گویند
او را کلبی بجهت آن میگفتند که کلمه حق را بدرشتی در روی ارباب بطلان بر زبان می آوردی و بر جاهلان
بانگ میزد و چون پیش علما و حکما میرسید تواضع و تملق می نمود ازو سوال کردند که شایسته اکل و شرب
کدام وقت جواب داد که جمعی را که با محتاج و اسباب مهیا باشد هرگاه که اشتها باشد و طایفه را که
دسترس نیست هرگاه که طعام و شراب یابند افلاطون الحکیم یعنی افلاطون طبعت یونانی عام منفعت
کثیر علم بود و او ارشد کردان سقراط حکیم است نقلست که افلاطون در مدینه دو مدرسه بنا نهاد و
تا اواخر انجا بتعلیم و تعلم مسایل حکمی پرداختند مولف تاریخ حکما گوید که اسامی شصت و پنج رساله
از مصنفات او بما رسیده است از سخنان افلاطون است که بر سلاطین خوردن مسکرات حرامست
زیرا که سلطان نگهبان رعایا باشد و لایت بد تا بود که نگهبان را حارسی باید و فرمود که هر که
ترا بصفتی ستایش کند که در ذات تو آن صفت موجود نباشد چون از تو رنجد ترا بعیبی متهم کرداند
که در تو مفقود بود و گفت که هر جا عقل تمام یابی حرص و شهوت را ناقص بینی و از سخنان اوست که اگر
سخنی را رعایتی خواهی فرمود و او را محتاج بسوال نگردان و انجاح ملتمسات ارباب حاجات بفردا
حواله مکن چه نتوان دانست که فردا چه پیش خواهد آمد نظم امروز کاری بفردا مهمان چه دانی
که فردا چه کردد زمان و فرمود که اگر دل متکلم با زبان موافق باشد سامع را در حرکت آرد

واگر مخالف بود سخن او در گوش شنونده موقع قبول نیابد از او سوال کردند که آدمی در حالت
پیری چرا بر جمع مال حریص میگردد جواب داد که از برای آنکه می داند که مردن به گشتن گدا
شدن بهتر از آنست که در شیخوخیت بدوستان محتاج شدن ارسطو فیلسوف اول و معلم اکبر عبارت
از وست معنی ارسطو بلغت یونان کامل فاضل باشد و معنی فیلسوف محب حکمت بود و او را ارسطا
لیس نیز گویند پیوسته بمجلس افلاطون آمد و شد می‌نمودی و از وی استفاده مسایل حکمی می‌نمودی و بعد از
وفات افلاطون ارسطو بمدینه حکما رفته و آنجا مدرسه بنا نهاده بافاده مشغول شد و صد و بیست کتاب
در فنون مختلفه تالیف کرد و بروایتی علم منطق را ارسطاطالیس وضع نموده از کلمات اوست که عالم
جاهل را شناسد برای آنکه هرگز عالم بوده است و گفته که بر کاری که نفس تو بار تکالیف آن مبادرت
نماید دیگری را عقوبت مکن و فرمود که میل نفس نمودن بمصاحبت کسی که از تو اعراض نماید موجب
ذل نفس است و اعراض نمودن از شخصی که بصحبت تو مایل است از قصور همت و مال الاخیار متقربون
الی الملوک بذکر المحاسن الناس والاشرار متقربون الیهم بذکر مساویهم من کلامه ایضا سر الملوک لا
یفشی لانه مهلک بدو گفتند ادخار مال از حکما پسندیده نیست گفت حکیمان اموال از برای آن جمع
کنند که محتاج لئیمان نشوند و ایضا از سخنان اوست که پادشاه مانند دریاست و امرا و ارکان
دولتش مثال انهاری که از بحار منشعب میشود پس همچنانچه آب انهار در حلاوت و مرارت تابع
آب دریاست طریقه امرا و ارکان دولت نیز در عدل و ظلم موافق سیرت پادشاه است آور
ده اند که ارسطاطالیس چون از تعلیم ذوالقرنین فارغ شد او را در مجلس که بوجود فضلا و حکما
مزین بود احضار نمود و از وی از مسایل علمی و عملی سوالات فرمود اسکندر مجموع را جواب
باصواب گفت و ارسطو بجای نوازش و تحسین او را بانواع درشتی برنجانید حضار مجلس اول را
بظلم منسوب گردانیدند و فعل او را از مقتضای حکمت مستبعد شمردند و موجب الحرکت را از و پرسیدند
گفت اسکندر کودکیست که در چهار بالش مملکت و کنار ناز و نعمت پرورش یافته خواستم که او را

علم ظلم بچشد تا مرارت جور بر وی از حیف و تعدی بر رعیت مانع آید و بحلاوت چشانیدن شهد
عدل و داد او را ره نماید بقراط حکیم در علم طب نسخ بسیار تالیف فرموده بافاده این علم شریف اجابت
و آبا عن جد راه همتون کرده اند چه قبل از وی اطبا بتعلیم بیگانگان و غربا اشتغال می‌نمودند و حالا از مولفات وی
حصول در میان طبیبان شده اول و مشهور است و کلمات حکمت آیات ان کتاب افادت مآب در السنه و افواه
مذکور است از سخنان بقراط است که صداقت و دوستی میان دو عاقل بسبب مشاکلت عقل واقع شود
و بلوازم ثبات اتصال داشته باشد و در میان دو احمق هرگز محبت پایدار نماند بجهت آنکه مقتضیات عقل
همه بر یک ترتیب و نسق است و آرای ارباب جهل دائما مخالف یکدیگر باشد و دو جاهل هرگز بر یک امر
اتفاق ننمایند بندرت بقراطیس بقول صاحب گزیده شاگرد بقراط است از کلمات اوست که علوم
شریفه در دل قرار نگیرد تا خبث اعمال سینه حسنه از انجا بیرون آید بیت تا خانه دل خالی از اغیار نیابد
بام و در این خانه پر از یار نیابد افلیمانیوس در تاریخ گزیده مسطور است و باین عبارت مزبور که شاگرد
ارسطاطالیس بود و منارهٔ اسکندریه که مرجع در ملک فرنگ معروف است و بنا نهاده او بود و ساخت و این
سخن با روایت جعفری که در اثنای ذکر اسکندر سمت گذارش یافت فی الجمله مخالفتی دارد والعلم عند
الله فی اوجرس الشاعر افضل شعرا یونانست و در میان اهالی یونانست شان و جلالت قدر بسیار تمام
داشت کلمات حکمت آمیز و قصاید حسنه بسیار دارد و از الفاظ گوهر بار اوست که کثرت خاموشی کم آمیزی
بار آورد و بسیاری سخن قدر ناطق را نازل کرداند بدو گفتند که کذب بسیار در قصیده تو یافته میشود
جواب داد که شعر عبارت از کلام موزون مقفی است و صدق سخن متعلق برسل و انبیا بطلمیوس در فن هیئت
و نجوم از اکثر حکما مهارت بیشتر داشت و در علوم مختلفه تصانیف بسیار دارد و از انجمله در میان اهالی یونان
رساله ایست موسوم بماغاسطین و معنی این لفظ عظیم تام است و بلغت تازی مجسطی خوانند از کلمات
بطلمیوس است که هرکه احیاء علم کند تا حقیقت نمیرد و هر کس هلاک نفسانش در آید مست شود و درویش گردد
و فرمود که مردم عالم و فاضل در میان اقسام با خویشان که بقدر و منزلت او جاهل باشند غریب است

ملکیست که در میان جاهلان بیگانه و گفت چنانچه بدن انسان را در حین عرض مرض و شاول اطعمه و اشربه
زیان دارد دل را که محبت دنیا و غفلت از عقبی مبتلا کرده باشد نصیحت و موعظت سود ندارد و دلیل
موت الصالح راحة لنفسه و موت الطالح راحة للناس یعنی موت نیکوکار آسایش است مر نفس او را چه از
محنت دنیا و فنا و بازمی رهد و محبت جاه و دانا و اصل میگردد و مرگ بدکردار سبب راحت کافه انام است
زیرا که از شر او ایمن میشوند و از کثرت ظلم و جور او مطمئن میگردند و از اکابر حکما
کرام و مشاهیر اطبای عظام بود بلکه بعد از وی هر کس در باب تحصیل علم طب دوید بگرد او نرسید از
سخنان اوست که شرف نفس انسان زاهدان توان دانست که از ارتکاب اعمال دون و افعال خسیس
عار دارد و همواره همت او بر ارتکاب عظایم امور و جلایل قضایا مقصور باشد و فرمود که هر که دوستی
که به نصیحت و موعظت اقدام نماید و دوست را از عیوبی که دارد آگاه نفرماید سزاوار آنست که از وی پرهیزند
و بمهاجرت او در روش نمایند دیمقراطیس از اعاظم حکما در زمان خود بود از کلمات اوست
که او را مبرا ورد فت عرت در حق باید از موده هنگام خواری و مذلت و فتنه شود که عالم عنا
کننده بهتر است از جاهل انصاف دهنده و گفت بسیار بشر مباش تا فزونی مذمت و از بعدار نمی
مباش که دراز باشد بیرون نکند و گفت که عالمی که مقتضای علم خود عمل ننماید مانند مریضی است که دارو
داشته باشد و بدان رنج خود را به معالجه نفرماید اقلیدس نخستین حکیمی است که در فن ریاضی سخن کرده آن
علم را علاحده تدوین نموده و مصنف وی موسوم باسم اوست شخصی با قلیدس گفت که من چندان
کوشش نمایم که از عمر تو اثر م اجل سبدل کرد جواب داد که من چندان سعی فرمایم که خشم
و غضب تو نسبت بمن بدوستی و محبت معوض شود و گفت بدترین مردم شخصی است که بنا بر بد
کماینبغی بهیچکس اعتماد ننماید و هیچ کس هم بواسطه سوء افعال و قبح اعمال بر وی اعتماد نفرماید
بوذرجمهر در زمان انوشیروان عادل بمرتبه وزارت رسیده در سلک خواص کسری انتظام
یافت از کلمات اوست که پنج چیز مقتضای ریاست و سعی و تدبیر انسانی در آن دخل ندارد

اول

اول زن موافق خویش دوم فرزند آزاد سیم مال بیش چهارم با علامات حشمت و جاه رسیدن پنجم
عطیه عمر دراز فایز شدن و پنج چیز بجد و جهد بنده حاصل کرده اول علم دوم ادب سیم شجاعت ۴ یافتن
بهشت ۵ رستن از دوزخ و پنج چیز از مقتضیات طبیعت است ۱ وفا ۲ مدارا ۳ تواضع ۴ سخاوت ۵
راست کرداری و پنج چیز است که موروثیست ۱ روی خوب ۲ خوی خوش ۳ همت بلند ۴ شکیبایی ۵
عقل گفت که روزی کسری مجلس عظیم آراسته و ما حضار حکما و موبدان مثال داده و اشارت
فرمود که هر یک کلمه چند که متضمن صلاح احوال پادشاه و وزیر راستان باشد بیان فرمایند و هر
کس از اماثل آن محفل در این باب استقصا نمود و چون نوبت به بوذرجمهر رسید بعرض رسانید
که مقصود ملک را در دوازده کلمه ادا نمایم انوشیروان سوال کرد که آن کلمات کدامست حکیم جواب داد که
اول پرهیز است از شهوت و غضب و هوای نفس دوم صدق است در گفتار و وفا نمودن به وعده و شرط و عهد و
مواثیق سیم مشورت است با ارباب دانش در آنچه سانح شود از حوادث چهارم اکرام علما و اشراف
و امرا و کیاست علی قدر مراتبهم پنجم تعهد قضات و تفحص حال جبر ادادن نیکوکار و بدکردار بواجب
احسان و بشارت ایشان ششم تفتیش زندانیان هر چند گاه تا گناه کار را از عقوبت فرمایند و
هر که مستحق گذاشتن باشد او را اطلاق نماید هفتم تعهد طرق و اسواق و اهل تجارت هشتم حسن تادیب
رعایا است بر جرایم و اقامت حدود بر لایق مآثم نهم جمع اسلحه و آلات حرب است دهم اکرام
اهل بیت و عشایر و اقارب است یازدهم تعیین منهیان و جواسیس است تا حوادث ملکی را معروض دارند
تفکر و تفحص در باره وزرا و ندما و خدم و خواص است بر ضمایر اولی البصایر مخفی و مستور نماند که آنچه از کلام
حکما در این اوراق ثبت تسطیر یافت قطره از دریای بی پایان و رشحه از بحر بیکرانست و چون
بنده بعدم امکان مامور است به همین مقدار اختصار رفت و اکنون وقت آنست که عنان جواد
خوشخرام خامه بذکر ارتفاع اعلام اسلام و بیان آثار کمالات خلفای عظام و ائمه کرام معطوف
باید و منه العصمة والتوفیق ذکر ظهور سید انبیا و سید اصفیا علیه من الصلوات افضلها و من التحیات

در بیان شمهٔ از آثار و کمالات ائمهٔ معصومین علیهم الصلوات و علیهم السلام

چون از زمان بعث عیسی علیه من الصلوات اتمها هشتصد سال و بروایتی ششصد و بیست سال بگذشت
و درین مدت پیغمبری مرسل مبعوث نگشت عرصهٔ ربع مسکون را ظلام و تیره‌گی شرک فرو گرفته اکثر عباد غبار
شرک و کفر و ند غلبه لام از عبادت معبود بحق گردن پیچیده و پرستش اصنام و غیره قیام و اقدام نمودند
درین اثنا مهر سپهر اصطفا از افق بطحا طالع شده و آفتاب آسمان اجتبا از مطلع ام القری لامع گشت
یعنی حضرت خاتم الانبیا مجتبی شفیع ابو القاسم محمد مصطفی علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اسناها بنور طلعت
همایون خورشید روی زمین را منور ساخت و چون مدت چهل سال از زمان ولادتش منقضی گشت
تاج رسالت و افسر نبوت بر فرق مبارک نهاده سرگشتگان بادیهٔ غوایت و تشنگان بادیهٔ ضلالت
را بمنزل سلامت و سرچشمهٔ هدایت رسانید و خطهٔ خاک را از لوث وجود کافران ناپاک و مشرکان
بی‌باک پاک گردانید بحث پیوسته که از نسوان اول کسیکه بشرف ایمان مشرف شد خدیجهٔ کبری بود
و از جوانان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نخستین کسی است که اطاعت حضرت رسالت نمود
و از رجال صحابه ابوبکر در ادراک شرف اسلام بسیار اهتمام سبقت دارد و زید بن حارثه رضی الله عنه
نخست غلامی است که در سلک اهل اسلام انتظام یافت و جمال حال ذو النورین در سال اول
از بعثت بانوار ایمان منور شد و حمزه رضی الله عنه و عمر در سال ششم مسلمان گشتند و در
سال یازدهم از بعثت ابتدا اسلام اهل مدینه که ایشان را انصار گویند بوقوع انجامید و
در سال دوازدهم قضیهٔ معراج واقع گردید و صلوات خمس واجب شد و در سال سیزدهم حضرت
رسالت علیه السلام و التحیه از مکهٔ معظمه بمدینهٔ طیبه هجرت فرمود و نخست در محلهٔ قبا که ظاهر آن بلدهٔ شریفه
واقع است نزول کرده مسجد قبا را که اسس بنیانه علی التقوی از عظم شان آن حکایت
میکند بنا نمود و چون روز جمعه شد بجانب نفس مدینه آنحضرت متوجه گشته در اثنای راه نزول
اجلال فرموده و خطبه در غایت فصاحت بر زبان رانده و از لسان معجز بیان گذرانیده نماز جمعه

گذارده

17

گذارده و این اول نماز جمعه بود که در سال سیزدهم گذارده شد و چون مدینه از یمن مقدم حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله غیرت گلستان ارم گشت حجرات و مسجد همایون خود را بنا فرموده و
هم در سال اول از هجرت شست روزه از رمضان در بیان آمده و در سال دویم ابتدا جهاد شده
غزوهٔ بدر دست داده و عباس رضی الله عنه که از جملهٔ اسیران آن معرکه بود در سلک اهل اسلام
انتظام یافت و هم درین سال روزهٔ مبارک رمضان فرض شد نسخ قبله بوقوع انجامید
و در سال چهارم آیت تحریم خمر نازل گردید و در سال پنجم غزوهٔ مریسیع واقع گشته در وقت
مراجعت از آن غزوه آیت تیمم فرود آمده و هم درین سال حرب خندق اتفاق افتاد و در سال
ششم صلح حدیبیه دست داده و در سال هفتم قلاع خیبر مفتوح گشت و هم درین سال منبر جهت خوا
ندن خطبه و موعظه گفتن صنعت اختراع یافت و در سال هشتم فتح مکه و غزوهٔ حنین و غزوهٔ طایف واقع
شد و در سال نهم غزوهٔ تبوک سمت وقوع پذیرفت و در سال دهم حجة الوداع روی نمود و بعد از مراجعت
از آن سفر و در آمدن سال یازدهم از هجرت عرض مرض ذات میمنت صفات خواجهٔ کاینات دست
داد و باعث اشتداد آن عارضه روی در ازدیاد نهاد تا در ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره
در وقتیکه مدت شصت و سه سال از سن همایون آنحضرت گذشته بود بیت بحکم خدا که از واجبات
بود ذات او را بقا و ثبات ∴ ازین مرحلهٔ فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود و طایر روح مطهر آنسرور
از قفص قالب بریاض و حظایر انس پرواز نمود بیت چنین است آیین این خاکدان ∴ نباشد بقای
جهان جاودان ذکر مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام و الصلوات
فضایل و کمالات آن قدوهٔ اولیا و اسوهٔ اصفیا یعنی علی مرتضی علیه السلام بیش از آن است که
قلم و زبان و بنان بیان پیرامون تقریر شمه از تحریر آن توان نمود و اکابر متقدمین و افاضل
متاخرین در جمع کلمات حکمت آیات آنسرور و روسا و فقرا ارباب یقین مجلدات ساخته اند
و نهج البلاغه و صد کلمه و وصایا و شرح الامالی از آن جمله است و دیوان اشعار بلاغت آثار آنحضرت معارف مشهور

است و بسیاری از اشرح نوشته‌اند بر ضمیر فیض پذیر اهل دانش مخفی نخواهد بود که این مختصر گنجایش
ایراد تمامی سخنان شاه ولایت ندارد لازم جهت تیمن و تبرک کلمه چند مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده
طریق اختصار سلوک میدارد و از آن جمله آنست که ان الناس من خوف الذل فی الذل مردم
از بیم خواری در مذلت باشند وقال طوبی لمن ذکر المعاد وعمل للحسنات وقنع بالکفاف ورضی الله
یعنی خوشا حال کسی که یاد آخرت نماید وجهت احراز مثوبات اخروی باعمال خیر قیام نماید
وقناعت کند بانچه او را رسیده باشد و رضا بارادهٔ حق تعالی مقرون بود و من کلامه ایضا
اغنی الغنی العقل واکبر الفقر الحمق واوحش الوحشة العجب واکرم الحسب حسن الخلق خلاصه معنی این
کلام است که هر که بحلیه خرد و زیور عقل محلی باشد توانگرترین مردم بود و مفلس‌ترین بنی آدم کسیست که
بحماقت موصوف باشد و هر که را خودپسندی اکثر وحشت از پیشتر بهترین کمالات نفسانی حسن خلق
است ومن کلامه ایضا الغنی فی الغربة وطن والفقر فی الوطن غربة مقصود ازین کلام است که هر کس در غربت
صاحب ثروت بود مردم بصحبت او رغبت نمایند و کسی که در وطن ببلای فقر و درویشی مبتلا باشد اقربا
وخویشان از مجالست و همنشینی او گریزان باشند وقال فوت الحاجة اهون من طلبها الی غیر اهلها یعنی
نارسیدن بمقصود آسانتر است از آنکه مصرع عجز بدرگاه لئیمان برند؛ و از ایشان طلب نمایند و از سخنان شاه
مردان است من یعط بالید القصیر یعط بالید الطویلة یعنی هر که نفقه کند از مال خود طلب لمرضاة الله تعالی
وان مال اگرچه اندک باشد حضرت عزت او را در عوض مال بسیار کرامت فرماید و غرض از ید
درین کلمه نعمت است و از کلمات انور است ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله واحسن منه
تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله تعالی خلاصه معنی این کلام است که چه خوبست فروتنی توانگران نسبت
بدرویشان و از آن خوبتر تکبر اهل فقر است نسبت بایشان بنا بر توکل و اعتمادی که دارند بر عنایت ملک
مستعان و از اشعار بلاغت شعار آن قدوهٔ اخیار برین دو بیت اختصار میرود ؛ رضینا قسمة الجبار فینا ؛
لنا علم وللاعداء مال ؛ فان المال یفنی عن قریب ؛ وان العلم باق لا یزال ؛ ابو محمد حسن بن علی مرتضی ع

علیه الصلوات

علیه الصلوات در نسخ معتبره بنظر در آمده که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام بجوار رحمت و مغفرت ملک
علام پیوست امیر المؤمنین حسن علیه السلام در مسجد جامع کوفه بر منبر بر آمده گفت ایها الناس امشب
از میان شما مردی بیرون رفته است که متقدمان مثل او ندیده‌اند و متأخران مثل او نخواهند دید مردی
بود که چون رسول صلی الله علیه او را بجهاد میفرستاد جبرئیل بر یمین و میکائیل بر یسار او بودی
و تا فتح و ظفر دست ندادی مراجعت نفرمودی و در شبی متوجه جوار رحمت ایزدی شد که موسی
ابن عمران در آن شب رحلت یافت و عیسی بن مریم در آن شب بر آسمان عروج کرد و یک
یک از قضایا کلیه که در آن شب واقع شده بود نام برد آنگاه مردم با آن جناب بخلافت بیعت
نمودند و نخستین دولتمندی که باین سعادت فائز شد قیس بن سعد عباده رضی الله عنه بود
و قیس در این حالت بیعت گفت که بیعت میکنم با تو بکتاب خدای عز و جل و سنت خاتم الانبیا
و جهاد با اعدا امیر المؤمنین حسن علیه السلام فرمود که جهاد با مخالفان و امثال آن داخل کتاب
و سنت رسول است احتیاج بتصریح نبود و ازین سخن عقلا ازین استدلال کرده‌اند که امیر المؤمنین
حسن علیه السلام با معاویه صلح فرموده امر خلافت را بدو خواهد گذاشت و بروایتی در کشف
الغمه مسطور است که صلح نامه بدین عبارت نوشته شد که بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه
الحسن بن علی بن ابی طالب معاویة بن ابی سفیان صالحه ان یسلم الیه ولایة المسلمین علی
ان یعمل فیهم بکتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وآله وسلم وسیرة الخلفاء الصالحین ولیس لمعاویة بن
ابی سفیان ان یعهد لاحد من بعده عهدا بل یکون الامر شوری بین المسلمین وعلی ان الناس آمنون
حیث کانوا من ارض الله فی شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب علی آمنون علی
انفسهم واموالهم ونسائهم واولادهم وعلی معاویة بن ابی سفیان عهد الله بذلک ومیثاقه وما
اخذ الله علی احد من خلقه بالوفاء بما اعطی الله من نفسه وعلی ان لا یبغی حسن بن علی ولا لاخیه الحسین
ولا لاحد من اهل بیت رسول الله صلی الله علیه غائلة سرا ولا جهرا ولا یخیف احدا منهم فی افق من الآفاق

علیه بذلک وکفی به شهیدا اطلاق بدقلان والسلام منقولست که بعد از آنکه قواعد مصالحه معاویه
بنا بر مبالغه عمرو عاص از امام حسن علیه السلام التماس نمود که بر منبر برآید و خلایق را آگاه گرداند که چهره خلافت
تعلق بمعاویه گرفت و آنجناب این ملتمس را باجابت مقرون گردانیده چون بر منبر رفت فرمود الحمد لله
الذی هداکم باولنا وحقن دماءکم باخرنا یعنی سپاس وستایش خدای را است که راه راست نمود شما را باول
یعنی حضرت علیه من الصلوات اشرفها وخونهای شما را از ریختن نگاه داشت باخر ما یعنی حسن مجتبی علیه السلام
وبعد از ادای حمد وثنا بر زبان الهام بیان گذرانید که ای قوم شما هر آینه مرا اطاعت و پیرویش
میکنید که این مهم را بغیر اهل آن دادم واین حق را در موضعش نهادم اما قصد من درین قضیه صلاح است
بود وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین چون
بدینجا رسید معاویه بیتحمل شده گفت بس است ای ابو محمد فرود آی و غایت فصاحت ونهایت
بلاغت آنجناب بر حضار مجلس ظاهر گشته معاویه وعمرو عاص خجل شدند واز آن التماس پشیمان گشتند
ودر کشف الغمه مذکور است که چون امیر المؤمنین حسن علیه السلام التماس معاویه را باجابت
مقرون ساخته بر منبر برآمد وبعد از ادای حمد وثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی این
کلام را بر زبان فصاحت بیان راند که ایها الناس ان اکیس الکیس التقی وان احمق الحمق الفجور وانکم
لو طلبتم بین جابلقا وجابلس رجلا جده رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما وجدتموه غیری وغیر اخی
الحسین وقد علمتم ان الله هداکم بجدی محمد صلی الله علیه وآله فانقذکم من الضلالة ورفعکم به من الجهالة واعزکم
به بعد الذلة وکثرکم به بعد القلة وان معاویه نازعنی حقا هو لی دونه فنظرت لصلاح الامة وقطع
الفتنة وقد کنتم بایعتمونی علی ان تسالموا من سالمت وتحاربوا من حاربت فرایت ان اسالم معاویه واضع
الحرب بینی وبینه وقد بایعته ورایت ان حقن الدماء خیر من سفکها ولم ارد بذلک الا صلاحکم
وبقاءکم وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین القصه بعد ازین قضیه قرة العین خیر البریه با اهل بیت
خویش از کوفه بمدینه تشریف برد ودر آنسر زمین بنا بر فرموده معاویه ومروان زوجه آنجناب

جعده

جعده بنت اشعث بن قیس را بفریفت تا بعد از مباشرت وجود آنسرور زمن را بمندیل زهرآلود پاک
نمود و زهر بسایر اعضای مبارکش سرایت کرده بدان سبب وفات یافت از امیر المؤمنین حسن علیه السلام
مرویست که در ایام مرض موت فرمود که سقیت السم مرتین وهذه الثالثة و خواجه محمد پارسا رحمه الله تعالی
در فصل الخطاب آورده که حسن بن علی علیهما السلام زهرش بار هر وار و تا پنج بار کار نکرد و در کرت
ششم بر او مضر جان خراشید و هم در فصل الخطاب مکتوبست که روزی حسن علیه السلام نان میخورد ومردی
در آمد و بر وی عرض کرد که مرا ده هزار درم قرض است آنجناب فرمودند که ده هزار درم بوی دهند واو
را امر نمود که نان بخورد چون آن شخص بیرون رفت گفتند یا ابن رسول الله ده هزار درم بخشیدی وگفتی که با
ما نان بخور جواب داد که بآن خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که من تا امروز ندانسته ام که کسی را که
باید گفت بیا تا نان خوری ودر سخنان آنجناب است هلاک الناس فی ثلث الکبر والحرص والحسد فالکبر
هلاک الدین وبه لعن ابلیس والحرص عدو النفس وبه اخرج آدم من الجنة والحسد رائد السوء ومنه قتل قابیل هابیل
یعنی هلاک مردم در سه چیز است کبر وحرص وحسد پس سبب هلاک دین است وبدان جهت
ابلیس ملعون گشت وحرص دشمن نفس است وبآن سبب آدم از بهشت بیرون افتاد وحسد رائد بدیست
از آنجهت کشت قابیل هابیل را وقال علیه السلام ما رایت ظالما اشبه بمظلوم من حاسد یعنی ندیدم ظالمی
مانندتر بمظلوم از حسد برنده ومن کلامه الجامع هذا الکلام قبل السلام فلا تجیبوه وقال رضی الله
عنه حسن السؤال نصف العلم ابو عبدالله امام حسین ابن علی علیهما السلام در اوایل شعبان سال چهارم
از هجرت متولد شد گفته اند میان تولد امام حسن وعلوق حضرت فاطمه بحسین علیه السلام پنجاه روز بوده
علی اختلاف القولین ومدت حمل امام حسین علیه السلام بروایت اکثر مورخان شش ماه بوده وهیچ
فرزندی غیر از وی ویحیی بن زکریا علیه السلام شش ماهه بر زبان نیامده مگر آنکه زنده مانده باشد در فصل
الخطاب باین عبارت مذکور است که از اخلاق امام حسین علیه السلام نیز خبری بگویم روزی طعام میخورد
کنیزکی بر سر وی ایستاده بود با کاسه طعام کاسه طعام از دست وی بیفتاد ووی خشم گرفت کنیزک گفت والکاظمین

الغيظ امام حسين عليه السلام گفت كظمت غيظي كنيزك گفت والعافين عن الناس امام حسين عليه گفت
عفوت عنك كنيزك گفت والله يحب المحسنين امام حسين عليه گفت انت حرة لوجه الله سبحانه و تعالى و مناقب
آن سايه اله نتوان گفت كه پاره از پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم باشند و خداى عزوجل در شان ايشان گفته
باشد انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا كه بپايان رسد انتهى كلامه و از ابيات رايقات
شعار حكمت آثار آنجناب است كه نظم اذا ما عضك الدهر فلا تجنح الى خلق ۞ ولا تسأل سوى الله تعالى قاسم
الرزق ۞ فلو عشت وطوفت من الغرب الى الشرق ۞ لما صادفت من يقدر ان يسعد او يشقي ۞ ۞
وقال ايضا نظم انا ابن علي الحبر من آل هاشم ۞ كفاني بهذا مفخرا حين افخر ۞ وجدي رسول الله اكرم
من مشى ۞ ونحن سراج الله في الخلق نزهر ۞ وفاطمة امي سلالة احمد ۞ وعمي يدعى ذو الجناحين جعفر ۞ وفينا
كتاب الله انزل صادقا ۞ وفينا الهدى والوحي والخير يذكر ۞ شهادت امير المؤمنين حسين عليه السلام در كربلا در روز
دهم محرم الحرام سنه احدى و ستين اتفاق افتاد و مدت حيات آنجناب بروايت اصح پنجاه و شش سال و پنج ماه والعلم عند الله الودود
ابو محمد علي ابن حسين عليه السلام چهارم است از ائمه معصومين اثنى عشر و لقبش زين العابدين و سيد العابدين و سجاد
و ذو الثفنات بوده و آنجناب را بنسبت بكثرت عبادت عابدين القاب ميخوانند نقلست كه هرگاه
امام زين العابدين عليه السلام وضو ساختى رنگ مباركش زرد گشتى و چون از سبب اين حال پرسيدند
جواب داد كه هيچ ميدانيد كه روى بجناب عزت و علا و عظمت و كبريا كه مى آورم و توجه بحضرت
بجناب وحدت كه دارم آورده اند كه يكى از اولاد امير المؤمنين حسن عليه السلام روزى بر در امام زين
العابدين آمده آنجناب را بزبان برنجانيد و بعتاب منسوب گردانيد و امام عليه السلام در برابر او هيچ نگفت
و بعد از مراجعت آن شخص با جمعى كه در خدمتش بودند بدر خانه‌اش رفت و او را طلبيده فرمود كه اى
برادر آنچه در شان من گفتى اگر در نفس من موجود است از آن استغفار ميكنم و دست در دامن
توبه و انابت ميزنم و اگر موجود نيست خداى تعالى ترا بيامرزد و از تو عفو كند و آن عزيز چون اين
لطف مرحمت بديد پيشانى هر دو چشم مبارك امام را ببوسيد و زبان ثناى آنجناب گشاده گفت

بل

بل قلت فيك ما ليس فيك و انا احق به و از كلمات حكمت آيين امام زين العابدين است كه عجبت كل العجب
لمن يشك في الله وهو يرى خلقه و عجبت كل العجب لمن انكر النشأة الاولى و عجبت كل العجب لمن عمل لدار الفناء
و ترك العمل لدار البقاء ابو جعفر محمد ابن زين العابدين عليه السلام امام پنجم است و بواسطه تبقر يعنى توسع در علم باقر
لقب يافته بود و از سخنان آنجنابست كه مردم بمحبت كينه و عداوت ما مى ورزند كه اهل بيت رحمتيم و ثمره
شجره نبوت و معدن حكمت و جاى فرشتگان و محل فرود آمدن وحى از كلمات اوست كه بلاى
مردم بر ما عظيم است و از خلايق در بيميم اگر ايشان را مى خوانيم اجابت نمى كنند و اگر ترك ايشان
ميكوييم از غير ما راه بجائى نمى برند و فرمود كه ما خازنان علم خداونديم و ما واليان امر حقيم و خدا
اسلام را با ما فتح كرده و بما ختم خواهد نمود و پس از ما بيا موزند كه بان خدا ابيكه نبات ارزانيد رو
يابند و آدمى را بيافريده كه علم خدا امرى است الا ما را و الفاظ گوهر بار اوست كه سخن ما دشوار يابنده
و مردم آنرا آسان فهم نكنند و احتمال آن نكنند مگر فرشته مقرب يا نبى مرسل يا بنده كه بارى سخن
و قلب او را امتحان كرده باشد براى ايمان و اخلاص و او را در آن دانسته و از كلمات اوست
كه بخدا سوگند كه ما خازنان خداييم در آسمان و زمين نه بر زر و نقره بل بر علم او خازنانيم كه علم حق ما دانيم
قال ما دخل قلب امرى شيء من الكبر الا نقص من عقله مثل ما دخله من ذلك قل ذلك او كثر يعنى
در نيايد در دل مردى چيزى از كبر مگر آنكه كم شود از عقل بمقدار كه كبر در آمده باشد در آن خواه كم
باشد آن كبر خواه بيش و از كلمات حكمت آيات آنجناب است عالم ينفع بعلمه افضل من الف عابد يعنى دانا
يكى نفع يابند از علم او بهتر است از هزار عابد و ايضا فرموده و الله لموت عالم احب الى
ابليس من موت سبعين عابد يعنى بخدا سوگند كه هر آينه مرگ عالمى دوستتر است نزد ابليس از
مرگ هفتاد عابد و قال عليه السلام لابنه يا بنى اياك والكسل والضجر فانهما مفتاح كل شر انك ان
كسلت لم تؤد حقا وان ضجرت لم تصبر على حق يعنى اى پسرك من بپرهيز از كاهلى و ضجرت
پس بدرستى كه اين دو خصلت كليد هر بديست بدرستيكه تو اگر كاهلى كنى ادا نمى توانى كرد

حقی را اگر صحبت ورزی صبر نمی توانی کرد بر حقی و قال علیه السلام ثلاثة ذکر الله علی کل حال و
والانصاف من نفسک ومواسات الاخ فی المال وقال علیه السلام شیعتنا من اطاع الله ایضاً
قال علیه السلام من اعطی الخلق والرفق فقد اعطی الخیر والراحة وحسن حاله فی دنیاه وآخرته ومن
ومن حرم الخلق والرفق کان سبیلا وسرا الی کل شر وبلیة الا من عصمه الله سلام علیه وعلی سایر الائمة
المعصومین ابوعبدالله جعفر بن محمد الباقر علیهما السلام امام ششم است و ملقب بصادق بخاری در تاریخ خویش
آورده که کلام نفیس در علم توحید و تحقیق از امام جعفر صادق علیه السلام صادر گشته و رشاد جناب
حیان الصوفی کتابی تالیف کرده محتوی بر هزار ورق و منطوی بر رسایل آن امام عالم و فاضل سفیان
الثوری گوید از ابوعبدالله جعفر صادق علیه السلام التماس کردم که مرا وصیتی کن که بواسطه محافظت
آن در عتاب الهی شفیع گردم گفت ای سفیان دروغگو را مروت نیست و حسود را راحت نی
و بدخوی را بزرگی و سیادت نی و ملوک و سلاطین را اخوت نی گفتم ای پسر رسول خدا زیاده کن فرمود
که نفس خود را از محارم حضرت الهی باز دار تا عابد باشی و بانچه خداوند جل ذکره نصیب کند راضی باشی
تا بصفت غنا متصف باشی و بر حسن مجاورت خلق اقدام نمای تا مزین بزینت اسلام گردی و با
هیچ فاجری مصاحبت مکن تا بارتکاب گناه مبتلا نگردی گفتم زیاده کن ای قرة العین
رسول فرمود ای سفیان هرکه عزت خواهد بی عشیرت و هستی خواهد بی سلطنت باید که بیرون آید
از ذلت معصیت گفتم زیاده ازین نمی خواهم گفت مصاحبت نمودن با همنشین بد بیرون از جاده سلامت
است و مجالست کردن با پاکان مستلزم تهمت و ملامت و عدم محافظت زبان موجب شماتت و ندامت
از ربیع حاجب منقول است که گفتی نوبتی ابوجعفر منصور امام جعفر صادق علیه السلام را جهت اجرای غضب
طلب نمود و چون امام علیه السلام بمجلس او در آمد مشاهده کردم که در زیر زبان چیزی می خواند و هر
چند لب او حرکت می کرد غضب او کمتر می شد بعد از آنکه از پیش خلیفه بیرون رفت از جناب سوال کردم
که در آن عتاب چه میخواندی که سبب تسکین خشم ابوجعفر گشت جواب داد که دعای جدم حسین ابن علی

می خواندم که یا عدتی عند شدتی ویا غوثی عند کربتی احرسنی بعینک التی لا تنام واکنفنی برکنک الذی لا
یرام ربیع گفت این دعا را یاد گرفتم و در هر چه که خواندم فرج یافتم بعضی از اکابر مورخان بصحت این
روایت تصریح کرده اند که روزی امام جعفر صادق علیه السلام گفت علمنا غابر و مزبور و نکت فی
القلوب ونقر فی الاسماع وان عندنا الجفر الاحمر والجفر الابیض ومصحف فاطمة علیها السلام وان عندنا
الجامعة فیها جمیع ما یحتاج الناس الیه جمعی از تفسیر این کلمات پرسیدند فرمود که غابر علم است بدانچه واقع
خواهد شد و مزبور علم است بقضایای گذشته و غرض از نکت در قلوب الهام است و مقصود از نقر
در اسماع کلام ملایکه است که سخن ایشان را می شنویم و ذات ایشان را نمی بینیم اما جفر احمر ظرفیست که سلاح
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در آنجاست و آن بیرون آورده نشود تا برخیزد قایم از میان ما که اهل
بیت ایم اما جفر ابیض ظرفیست که توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و سایر کتب الهی در
آنجاست اما مصحف فاطمه هر چیز که از قوه بفعل آید و نام هر ملکی و حاکمی که تا قیامت پیدا شود در اوست
و جامعه کتابیست که طول آن هفتاد گز است و رسول صلی الله علیه و آله وسلم املا فرموده و علی علیه
السلام بخط خود نوشته و هر چه محتاج الیه خلق است تا روز قیامت در آنجا مزبور است حتی ارش
و خدش و جلده و نصف جلده و ایضاً از سخنان آنجناب است سلونی قبل ان تفقدونی فانه لا یحدثکم
احد بعدی بمثل حدیثی و ایضاً از کلمات امام جعفر است من لم یکن لاخیه کما یکون لنفسه لم یعط الاخوة
حقها یعنی که آنکس که نباشد مر برادر خود همچنانکه باشد مر نفس خود را حق اخوت بجا نیاورده و قال
علیه السلام ما کل من نوی شیئا قدر علیه ولا کل من قدر علی شیئ وفق اصاب له موضعا فاذا اجتمعت
النیة والقدرة والتوفیق والاصابة فهنالک تمت السعادة خلاصه معنی این سخن آنست که همچنین نیست هر
چیزی را که کسی نیت کند بر او قادر شود و همچنین بر هر چیزی که کسی قدرت یابد موافق باشد و نیست
همچنین که هر چیز که کسی را موافق افتد در هر موضعی او را صواب باشد پس هر گاه که نیت و قدرت
و موفقت و اصابت مجتمع گردد پس آنگاه مر ترا انجام میشود سعادت و در وصایای صادق علیه السلام مذکور است که

یا بنی اذا طلبت الجود فعلیک بمعادنه فان للجود معادن وللمعادن اصولا وللاصول فروعا
وللفروع ثمرا ولا یطیب ثمر الا بفرع ولا فرع الا باصل ولا اصل ثابت الا بمعدن طیب وقال
علیه السلام لا زاد افضل من التقوی ولا شیء احسن من الصمت ولا عدو اضر من الجهل ولا داء ادوی
من الکذب وقال ایضا ایاکم والخصومة فی الدنیا فانها تشغل وتورث النفاق بروایت اشهر اکثر
امام جعفر در شهر شوال سنه ثمان واربعین ومائه بریاض رضوان خرامید عمر عزیزش شصت
و پنج سال بود و مدت حیات هیچ یک از ائمه معصومین این مقدار امتداد نیافت
ابو ابراهیم موسی ابن جعفر صادق علیه السلام امام هفتم است و بواسطه وفور حلم و کظم خشم بکاظم ملقب گشت
و از ایوب بن حسین هاشمی منقولست که نفیع انصاری بر درگاه هرون الرشید روزی متعرض امام
موسی علیه السلام گشته عنان مرکبش را بگرفت و گفت که تو کیستی و از کجای کاظم علیه السلام جواب داد
که اگر مقصود تو اینست که نسب خود بیان کنم من پسر محمد حبیب الله بن اسماعیل ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله
و اگر از شهر من می پرسی شهر من اینست که حق سبحانه و تعالی بر کافه مسلمانان و بر تو اگر از زمره ایشانی بشرط
که شنیده ام که بیدینی واجب گردانیده زیارت و طواف آنجا روند تا در اخرت ما جرا از مثوبات
اختصاص یابند و اگر غرض اظهار امارت من و مفاخرت خویش است بخدا سوگند که مشرکان دیار
ما راضی نشدند که مسلمانان مدینه در برابر ایشان ایستاده گفتند ای محمد اکفا ما را بیرون فرست
و این سخن امام علیه السلام اشعار بآن بود که در روز بدر عتبه و شیبه و ولید از صف کفار قریش بیرون آمده
مبارز طلبیدند و سه کس از انصار در برابر ایشان رفتند مشرکان چون دانستند که آنجماعت از مردم
مدینه اند حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را ندا کرده گفتند که اکفاء ما را بفرست بجنگ ما و اگر سبب
تو از شرف و نسبت است ما آنکسانیم که بموجب فرمان اهل ایمان والقان بر ما صلوات میفرستند و تو
اگر مسلمانی میگوید که اللهم صل علی محمد وآل محمد اکنون دست از مرکب من باز دار و از زه بر عضلی نفیع افتاده
بانواع مذلت و خواری بازگشت در کشف الغمه مسطور است که روزی هارون الرشید از حضرت امام موسی

کاظم

وارزوی صحفه

۲۳

کاظم پرسید که بچه جهت گمان میبرید که شما از ما نزدیکترید برسول صلی الله علیه وآله وسلم انجناب جواب
داد که یا امیر المومنین اگر حضرت رسالت صلوات الله علیه وآله وسلم زنده شود و دختر ترا خواستگاری
نماید ملتمس او را اجابت می نمایی یا نه هرون گفت سبحان الله و گفت افتخر بذلک علی العرب والعجم
امام علیه السلام فرمود لکنه لا یخطب الی ولا ازوجه لانه ولدنا ولم یلدکم و در سخنان انجناب که من
استوی یوماه فهو مغبون ومن کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون ومن لم یعرف الزیادة فی نفسه فهو
فی النقصان ومن کان الی النقصان فالموت خیر له من الحیوة ابو الحسن علی ابن موسی الکاظم علیهما السلام
امام هشتم است ملقب برضا بود و مرتضی نیز القاب انجناب در فصل الخطاب مرقوم گشته که قیل
لابی جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام ان لاک سماه المامون الرضا ورضیه لولایة عهده فقال بل الله سماه
سماه الرضا لانه کان رضی الله عز وجل فی سماه ورضا لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی ارضه وخص
من بین آبائه الماضین بذلک لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون وکان ابوه موسی الکاظم
علیه السلام یقول ادعوا الی ولدی الرضا واذا خاطبه قال یا ابا الحسن وکان ابو مسلم صاحب الدعوة
ومن معه یدعون الی کتاب الله عز وجل وسنة رسول الله والی الرضا من آل محمد صلی الله علیه وآله ورضی
عنهم نقلست که شخصی با رضا علیه السلام گفت که تو بهترین مردمی فرمود که خلاف واقع میگویی هر که از
من پرهیزکارتر بود و از من بهتر باشد و این آیت منسوخ نگشته که ان اکرمکم عند الله اتقیکم امام هشتم از زهر
مسموم گشت در قبه که حالا مطاف اکابر و اصاغر آفاق و مقصد سالکان موفور الاستحقاق است مدفون
گشت فرد یک طواف ارضش از قول رسول خدا تا به هفتاد حج و نافله یکسان آمد سلام الله و تحیاته
وعلی آبائه الطیبین الطاهرین از انجناب سوال کردند که فرد ترین مراتب معرفت چیست جواب داد
الاقرار بان لا اله غیره ولا شبه له ولا نظیر له انه قدیم مثبت موجود غیر فقید وانه لیس کمثله شیء و عبد العزیز
بن مهتدی از آن مقتدی مهتدی پرسید که توحید کدام است جواب داد که هر که قل هو الله احد را خواند
و مضمونش را حق و صدق داند پس بدرستیکه شناخته است توحید را و از سخنان انجناب است که

جمع نمیشود مال مگر به پنج چیز بخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطیعه الرحم و ایثار الدنیا
علی الاخره و از کلمات بلاغت سمات آن عالی مقام است که من رضی عن الله عز و جل بالقلیل من الرزق
رضی منه بالقلیل من العمل در کشف الغمه مسطور است که مردی از برادر خود در نزد رضا علیه السلام
شکایت کرد آنجناب این شربت در جواب او انشا فرمود و بیت اعذر اخاک علی ذنوبه ؛ و استر
و غط علی عیوبه ؛ و اصبر علی بهت السفیه ؛ و للزمان علی خطوبه ؛ و دع الجواب تفضلا ؛ و کل الظلوم
الی حسیبه ؛ ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام علیه الصلوات امام نهم است و لقب شریفش تقی و جواد و
منتجب و مرتضی نیز گفته اند از الفاظ درر نثار ان امام عالی مقام است که چهار خصلت یاری
میکند مرد را در عمل خیر صحت و توانگری و علم و توفیق و ایضا فرمود که بزرگ نشد نعمت الهی بر کسی
مگر اینکه بزرگ شود بر اینکس مؤنت مردم پس هر کس که گمان تحمل آن مؤنت ننماید نعمت خدا
را در معرض زوال درآورده باشد عنوان الصحیفة المسلم حسن خلقه و عنوان الصحیفة السعید حسن
الثناء علیه و من کلامه ایضا علیکم بطلب العلم فان طلبه فریضة و البحث عنه نافلة و هو صلة بین الاخوان
و دلیل علی المروة و تحفة فی المجالس و صاحب فی السفر و انس فی الغربة و قال علیه السلام الفضلاء
بل اربعة اجناس احدها الحکمة و قوامها فی الفکرة و الثانی العفة و قوامها فی الشهوة و الثالث القوة
و قوامها فی الغضب و الرابع العدل و قوامها فی اعتدال قوی النفس و من کلامه علیه السلام یوم العدل
علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم و قال علیه السلام العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء و قال علماء
الغرباء لکثرة الجهال بینهم و فرمود که الصبر علی المصیبة مصیبة علی الشامت بها و من کلامه علیه السلام ان
علیلا لابد الصحیح محتمی و علیل مخلط وفات امام جواد در ذی قعده سنه عشرین و مائتین اتفاق افتاده و
در بغداد مدفون گشت علیه السلام ابو الحسن علی ابن محمد النقی علیه الصلوات والسلام امام دهم است و لقبش هادی
است و نقی نیز گفته اند نقلست که متوکل خلیفه امام علی النقی را از مدینه بدار الملک خویش طلب نمود
و چون امام علیه السلام بسر من رای که به سامره اشتهار دارد رسید ملازمانش را در منزل ناخوش

فرود

فرود آوردند صالح بن سعید خدمت آن امام صاحب تایید آسمانی آمد و روایت کرده که در آن
حال بآن جناب گفتم یا ابن رسول الله جعلت فداک اینجماعت همه در اخفاء قدر و اطفاء نور تو سعی
مینمایند که ترا در این موضع پر وحشت فرود آورده اند گفت هیهات ای صالح تو هنوز در این مقامی
آنگاه بدست مبارک بطرفی اشاره کرد و من چون در آن جانب نظر کردم باغهای خوش هوا
و جویهای آب روان و قصرهای رفیع و ایوانهای وسیع دیدم حیرت و دهشت بر من غالب شد و
گفت ای صالح ما در هر جا باشیم این مواضع که دیدی با ما باشد در کشف الغمه از فتح بن یزید جرجانی منقولست
که در راه عراق با امام ابو الحسن علی ابن محمد همراه شدم و در اثنای طریق شنیدم که می گفت من اتقی
الله یتقی و من اطاع الله یطاع پس جهد نموده خود را بدان جناب رسانیدم و بروی سلام کردم جواب
داد و فرمود که بنشین و اول سخنی که گفت این بود که یا فتح من اطاع الخالق لم یبال بسخط
المخلوق و من اسخط الخالق فایقن ان یحل به الخالق سخط المخلوق وفات امام علی الهادی
در زمان معتصم بن متوکل روی نموده و در سامره مدفون شد ابو محمد حسن بن علی النقی علیه السلام
امام یازدهم است و لقب شریفش زکی و عسکری است و خالص و سراج نیز از جمله القاب
آنجناب است یکی از ثقات روایت کرده که روزی رقعه بامام حسن عسکری نوشته از معنی مشکوة پرسیدم
والتماس نمودم که خاتون مرا که حامله بود دعای خیر یادآوری نماید و فرزندش را باسمی موسوم
گردانند امام علیه السلام در جواب نوشت که مشکوة کنایت از دل محمد رسول است صلی الله علیه
و آله و سلم و بعد از آنکه از حال خاتون و فرزند لفظی ذکر کند در آخر کتاب نوشته بود که اعظم الله
اجرک و اخلف علیک و من شامل شدم بعد از روزی چند فرزند مرده متولد شد و حرم
من بار دیگر حامله گشت پسری آورد از سخنان اعجاز بیان آن امام عالیشان است ان کلام
الله فضلا علی سایر الکلام کفضل الله علی خلقه و لکلامنا فضلا علی کلام الناس کفضلنا علیهم وفات امام
حسن علیه السلام بسنه در سامره اتفاق افتاده و در جنب والد بزرگوار خود مدفون شد سلام

الله علیها و علی سایر الائمه المعصومین الی یوم الدین **ابو القاسم محمد بن الحسن العسکری علیهما السلام**
امام دوازدهم است از ائمه اثنی عشر و حق سبحانه و تعالی آن قدوه اصفیا را در صغر سن حکمت
کرامت فرمود چنانچه یحیی علیه السلام را در حالت طفولیت امام گردانید چنانکه عیسی علیه السلام را در
اوان کودکی بشرف نبوت مشرف ساخت و آن امام عالی مقام ختنه کرده و ناف بریده متولد
شد و بر ذراع ایمن او مکتوب بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا از حکیمه خاتون
عمه امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که گفت چون محمد بن حسن تولد نمود بعد از سجده خود
آواز بر آورد که ای عمه فرزند مرا پیش من آور و چون طفل را پیش او بردم او را بر کنار خود نشاند و
زبان در دهان وی کرده فرمود سخن گوی ای فرزند من باذن الله تعالی طفل گفت بسم الله
الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین باعتقاد مجتهدان مذهب
امامیه مهدی که در احادیث و اخبار وارد شده عبارت از آن در درج لامت است و آنجناب را
حجت و قایم و منتظر و صاحب الزمان خوانند و گویند که امام محمد بن حسن علیهما السلام در سرداب سر من
رای بموجب اراده حق عز و علا مختفی گشت و در آخر الزمان ظهور خواهد فرمود آنجناب را دو غیبت
اثبات کنند یکی غیبت قصری و یکی غیبت طولی غیبت قصری از زمان ولادت آن امام عالی مقام است
تا هنگام انقطاع سفارت است و غیبت طولی از وقت انقطاع سفارت است تا آن دم که مشیت
ایزدی متعلق شده باشد بظهور او و عیسی علیه السلام در آن ایام از آسمان نزول خواهد فرمود
امامیه در غیبت قصری آنجناب را رسولان بوده اند که یکی بعد از دیگری حاجات و سؤالات خلایق را
بدو می برده اند و جواب باز می آورده اند و آن سفارت بشیخ علی نام ابن محمد سمری انتها یافته
و وفات علی مذکور در سنه ست و عشرین و ثلثمائه اتفاق افتاده نقلست که علی پیش از رحلت خود
نسخی از رقعه ظاهر ساخت و گفت که محمد بن الحسن العسکری نوشته است و این سخن در آن رقعه مکتوب
بود که یا علی ابن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع

امر که

امرک و لا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک چون برین قضیه شش روز گذشت علی وفات یافت
اخبار امام منقطع شد اما اعتقاد اهل سنت و جماعت آنست که مهدی آخر الزمان دیگری خواهد بود از اولاد
فاطمه علیها السلام و هرگاه اراده ازلی بظهور او تعلق پذیرد تولد خواهد نمود و بعضی برآنند که مهدی
از سادات فاطمه خواهد بود و اتفاق دارند و اختلاف در آنست که صاحب الزمان محمد ابن حسن عسکری است
یا دیگری و احادیث که درین باب ظهور مهدی از حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه ثبوت
پیوسته بسیار است و در کتب مبسوط سمت تسطیر یافته و ایراد آن لایق بسیاق این مختصر نبود لاجرم در طریق
اختصار سلوک نمود اللهم صل علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و عترته الطیبین خصوصا الائمة الهادین الی
المهتدین و سلم تسلیما کثیرا الی یوم الدین **ذکر شمه از احوال ملوک بنی امیه علیهم اللعنه** بصحت پیوسته که از بنی امیه چهار
ده نفر بسریر سلطنت نشسته مدت نود و یکسال و کسری ایام دولت ایشان امتداد یافت **الاول**
معاویه ابن ابی سفیان علیه اللعنه اول کسی که سکه زد دنانیر ساخت از اهل اسلام و یکان یکان تعیان کرده است تا بمواضع فرستاد
و از مردم بیعت بنام پسر خود بستاند و در روز جمعه بر منبر خطبه نشسته خواند و خواجه سرایان را بجهت
خویش تخصیص نمود و استلحاق نسب بیگانه بخلاف شریعت مطهره بکار برد معاویه بود زیرا که زیاد ابن ابیه را
که سید بود برادر خواند و او نخستین شخصی است که در مساجد مقصوره ساخت و عمارت فرمود و بعضی از مورخان
گویند که معاویه اول کسی است که بر دوات دیوانی مهر زد و سبب آن بود که عروه بن زبیر را صد هزار درم بر مال
بصره نوشت و عروه آن بر اثر گشاده بود است تبدیل کرده اند و بعد از چند گاه در وقت محاسبه بتفصیه
ظاهر شد و پس از آن معاویه بخاتم خود بر دوات مهر نهاد گفت که روزی معاویه بر زبان آورد که بلغنی
ان یکون الهاشمی سخیا و الزبیری جوادا و المخزومی تائها و الاموی حلیما این سجع شریف امیر المؤمنین علی
علیه السلام رسیده فرمود که غرض معاویه ازین سخن آنست که بنی هاشم اسباب خود در نفقه کنند و محتاج
بمعارک در آیند و بمبارزت قیام نمایند تا کشته شوند و آل زبیر هرچه دارند بمردم بخشند و مفلس گردند
و مخزومیان تکبر را شعار خود سازند تا مردم از صحبت ایشان نفرت نمایند و خود بحلم اشتهار یابد تا محبت او

در دلها قرار گیرد در روضة الصفا مسطور است که شخصی از شامیان بر یکی از اهل کوفه شتری دعوی کرد و صورت
قضیه بمعاویه رسیده ایشان را طلب فرمود و بر دفع آن مهم اشتغال نمود و شتر ناقه بر کوفی دعوی کرده بود
شامی را بمجلس معاویه برد و ناگواهی دادند که این ناقه تعلق بدین شخص دارد و در دست کوفی بغیر حق است
آنگاه معاویه حکم کرد که کوفی شتر را تسلیم دمشقی نماید کوفی پیش رفته گفت اصلحک الله الامیر این شتر نر
جمل است نه ناقه معاویه جواب داد که هذا حکم قد مضی و بعد از تفرق مردم معاویه کوفی را طلبیده و ضعف
بهای شترش را بدو داده گفت برو و با علی بگوی که با پانصد هزار کس که ناقه از جمل نشناسند با تو
مقاتله خواهیم کرد و فی الواقع اگر شامیان ناقه از جمل و جدی از حمل و ماده از نر دفعه بر از آغر
فرق میکردند جهت معاودت معاویه با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در مقام مقاتله و مقابله
نمی آمدند از کلمات معاویه است الملک من غلب جده هزله و قهر رایه هواه یعنی پادشاه حقیقی
آنکس است که جد او زیاده باشد از هزل او و رای دیده بر او مقهور گرداند هوای نفس وی را و از رضای
از سخنان اوست که اگر مردم بدانند که من از عفو چه مقدار لذت یابم بارتکاب مآثم جرائم از دو من
تقرب جویند بعد از آنکه معاویه در حال جهنم شد ولد ناخلف او یزید پلید علیه ما یستحق من سخط الله و غضبه بر سریر
حکومت نشست و چون زمان او نیز بر مردم سر آمد پسرش معاویه بن یزید بیعت کردند معاویة بن یزید
گویند که او مردی خدای ترس پاک اعتقاد بود و چون روزی چند از حکومت او بگذشت بر بالای منبر بر
آمده گفت ایها الناس من از عهده امر خطیر سلطنت بیرون نمی توانم آمد لاجرم قصد کردم که
عمل کرده شخصی را بر شما خلیفه گردانم مانند فاروق الاعظم کسی را نیافتم و چون خواستم که مثال عمر شش
کس را بشوری تعیین نمایم مثل آن شش بزرگوار یک تن در میانه شما ندیدم اکنون شما اختیار دارید
هر کس را خواهید بر تخت حکومت بنشانید مردم مبالغه کردند که البته تو که سزاوار خلافتی مقرر ساز تا شروط
متابعت بجای آریم گفت والله ما ذقت حلاوته فلا اتقلده وزرها مروان ابن الحکم مدت دو ماه
بود از معاویه بن یزید حکومت نمود و او اول شخصی است که در روز عید خطبه را بر نماز تقدیم فرمود و این

بیت از اشعار اوست که [illegible] والملک بعد ابی لیلی لمن غلبا ابو لیلی کنیت
معاویه بن یزید است و اعراب مردم ضعیف را ابو لیلی گویند [illegible] بعد از فوت
پدر بامر سلطنت قیام نموده و از سلاطین اسلام اول کسی که غدر کرد او بود [illegible] عمرو بن الاشدق را
بعد از امان بقتل رسانید و عبد الملک نخستین شخصی است که محاسبات دیوانی را از فارسی بعربی نقل
نمود و مردم را از تکلم پیش خلفا نهی فرمود قبل از ارتفاع علم دولت او هر کس هر چه خواستی در مجلس خلفا
بر زبان آوردی و اول ملکی از ملوک اسلام بخل ورزید عبد الملک بود و اول کسیکه از امر بمعروف نهی
نمود در بالای منبر گفت لا یأمرنی احد بتقوی الله بعد مقامی هذا الا ضربت عنقه در تاریخ گزیده مسطور است
که نخست کسی از پادشاهان اسلام که از طلا و نقره دراهم و دنانیر ساخت و از آن سکوک کرد آنید
عبد الملک بود و نقلست که چون هلال رمضان سنه ست و ثمانین بر چرخ برین نمودار شد عبد
الملک مروان گفت که من درین ماه از وفات خود اندیشه ناکم زیرا که در ماه رمضان تولد
نموده ام و هم درین ماه مرا از شیر باز کرده اند و هم درین ماه بیعت من درست داده و بر مسند
حکومت نشسته ام و چون عید گذشته پنداشت که مرگ از او بعید افتاده آن دغدغه از خاطرش
مرتفع گشت و بحسب تقدیر در منتصف شوال همان سال از عالم انتقال نمود و مدت سلطنت او بیست و
یک سال و شش ماه بود گویند عبد الملک در وقتی که بمرض موت مبتلا گشت فرمود تا دری از درهای
قصر او بگشادند چشم او بر گازری افتاد که بصنعت خود مشغول بود گفت چه بودی که من گازری
کردمی و زنده بودمی از مسعود بن خلف روایت که عبد الملک در ایام بیماری گفت مرا تا بیک فلان
غرفه برید چون او را بدان محل رسانیدند گفت ای دنیا چه خوش جایی اما عمر تو کوتاه است و اندک
تو بسیار و ما از تو در غروریم و از سخنان اوست که کاتب نصفه و حاجبه کله حجاج بن یوسف در سنه خمس و
سبعین هجری بفرمان عبد الملک مروان حاکم عراق عرب گشت و بکوفه شتافته از راه مسجد در آمد و
بازوی بسته بر منبر نشست باحضار خلایق فرمان داد و بعد از اجتماع مردم نقاب از روی و دستار از سر

بر داشته بعد از حمد و ثنای حضرت باری تعالی و درود و دعا لفظی بر زبان راند و تخت و این
بیت خواند که   انا ابن جلا و طلاع الثنایا   متی اضع العمامة تعرفونی آن گاه خطبه در کمال فصاحت
بسمع جمع رسانید چنانچه فصحای زمان در حیرت افتادند و مدت امارت او بیست و یک سال امتداد
یافته در این اوقات صد و بیست هزار کس را بان بعین بر تیغ ستم او کشته گشته و عدد کشتگان معارک
او را غیر خدا که عالم السر و الخفیات است کسی نداند عبد الله ابن سهل در کتاب اوایل آورده است که
سفاین را او بقیر چند و در دست مردم نام مواضعی را که در آنجا تولد نموده بود زده نقش کرد و هزار هزار
درم بیکبار صله داد و مردان و زنان را در یک زنجیر کشیده محبوس کردانید و گویند که حجاج اول
کسی است که در مجلس او هزار مائده بیکبار بنهادند و سر خانی زندان بی سقف هم از جمله بدعتهای اوست
و شهر واسط از جمله بناهای حجاج است در نثر الدرر آورده است که حجاج از ندمای خود پرسید که چه چیز ماندگی
را بر دبیعضی جواب دادند که خواب و برخی گفتند که دلاک و زمره بر زبان آوردند که حمام حجاج گفت
چیزی را که در طلب او مانده شده باشی چون بیابی ماندگی بر طرف شود نقلست که حجاج نوبتی وکیل
خود را گفت که مال مرا در دست کسی منه از که من از ستاندن آن عاجزم وکیل سؤال کرد که آن کس که باشد
که امیر وجه خود را از وی نتواند گرفت جواب داد که مفلس از سخنان حجاج است که ضعف السلطان اضر
من جوره لان ضعفه یعم و جوره یخص عجز و ضعف پادشاه ضرر بیشتر دارد از ظلم او زیرا که مضرت ضعف
او جمیع رعایا را شامل باشد و ظلم او مخصوص بعضی بود و ایضا از کلمات اوست که ان الله کتب علی الدنیا
الفناء و علی الآخرة البقاء فلا یغرنکم شاهد الدنیا عن غایب الآخرة و اقهروا طول الامل بقصر الاجل و من العلم
ولید بن عبد الملک بعد از مرگ پدر بامر حکومت پرداخت و مسجد جامع دمشق را که آن را جامع بنی امیه گویند احداث
و مسجد حضرت مقدس نبوی را صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بفرمان وی وسیع کردند و مسجد اقصی را نیز تجدید
و عمارت کرد و در عمارت جامع بنی امیه شش هزار بار هزار دینار شرعی خرج نمود و در دمشق دار الشفا و دار
الضیافه بنا نهاد و پیش از وی این رسم نبود و چون ولید را بعمارت میل بسیار بود ارکان دولت او

بر

بر عمارت مایل شدند و برادرش مسلمه بن عبد الملک در ایام دولت او قسطنطنیه را فتح کرد و در آن بلده
مسجد جامع طرح انداخته باتمام رسانید و العلم عند الله المجید از کلمات ولید است عجبت ممن یتقوی العبد حالة
و لا ایشر بحر بعفاله   قطعه   بنده از او کردن است ه سر داشت کو بکو لطیف ه چون همی بینم
زر و سیم خود ه سر و آزاد مرد را بخرد   سلیمان بن عبد الملک پس از فوت ولید بر منبر برآمده خطبه در غایت بلاغت
خواند و او مردی فاضل بود بخلاف برادرش ولید و از آن زمان سلیمان را مفتاح الخیر خواندند زیرا که
چون بر چهار بالش سلطنت نشسته زندانیان را از اوقات مرده با کافه خلایق بر وجه احسن معاش کرد
و عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه را ولی عهد ساخت از غرایب اتفاقات آنکه روزی سلیمان در پی جنازه
یکی از اکابر شام رفته خاکی را که از لحد بیرون آورده بودند بوی کرده گفت عجب خاک پاکیزه است
و بوی خوش دارد هفته دیگر در پهلوی قبر او مدفون گشت نقلست که سلیمان بر اکل و شرب رغبتی تمام
داشت چنانچه روزی چهار بره را با سی نان تنک یکبار بخوردی و چون شیلان کشیدند با حضار
مجلس موافقت نموده پیش از هر یک طعام خوردی و در بعضی از کتب مسطور است و العهدة علی الراوی که
سلیمان بسنگ عراق روزی صد رطل طعام خوردی و بسیار بودی که مرغ بریان گرم پیش او آوردند
و او با آستین او را گرفته تناول نمودی و چندان تحمل ننمودی که خنک شود و شب طبقهای پر از
حلوا از دیک نزد فراش سلیمان می نهادند تا چون از خواب بیدار گشتی بخوردن آن مشغول شدی
و وفاتش در سنه تسع و تسعین هجری روی نمود و مدت حکومتش دو سال و هشت ماه بود   عمر بن عبد العزیز
ابن مروان بکمال زهد و عبادت و صفت تعفف و عدالت متحلی و آراسته بود و بتایید الهی توفیق متابعت شرع
بخلاف آبا و اسلاف خویش بمنهج قویم و صراط مستقیم آمده محبت اهل بیت رسالت را علیه
و التحیه در دل جای داده نخلستان فدک را که بآنحضرت موصوف و مخصوص بود و خلفا و حکام در آن
تصرف می نمودند باولاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بازگذاشت و از سب امیر المومنین علی علیه السلام
نهی فرموده پیش از آن خطبای بنی امیه در جمعات زبان به دشنام علی مرتضی علیه السلام میگشادند

عمر فرمود که بجای آن قول شنیع این آیت را خوانند ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
بروایتی آیت ان الله یامر بالعدل والاحسان آن سخنان ستمگر بر زبان راندند و از طفیل ابن
مرداس روایت کنند که عمر بسلیمان ابن ابی السری نوشت که بر سر راهها رباطها بنا کن و هر کس که
از اهل اسلام بدان رباط رسند او را یک شبانه روز جای داده ضیافت نمای و چهارپایان او را تعهد نما
نقلست که سلیمان نوبتی از عمر بن عبد العزیز پرسید که چگوئی در حق سلطنت من جواب داد که سرور لولا
انه غرور و ملک لولا انه هلک و حیات لولا انه موت و نعیم لولا انه عذاب از شنیدن این سخن سلیمان
رقت فراوان نمود و منتبه گشت و از کلمات عمر است که بدرستی اللیل والنهار یعملان فیک فاعمل فیهما روز
و شب عمل می کنند در تو تو نیز عمل کن در ایشان گویند که عمر بن عبد العزیز روزی اصحاب خود را تعلیم آداب
میداد و در آن اثنا که لا انه غلو فی دینکم الطویل المفرط فی الطول ولا القصیر الفاحش فی القصر ولا الابرص
فی خلقه وان حق ولا الهرم و تحدیث در نبا رید در کارهای خویش از آنکه بنهایت دراز بود و از آنکه
بسیار کوتاه باشد و آنکه عضوی زیاده یا کم در اندام او باشد و آنکه بنهایت شیخوخت رسیده باشد
و از آنکه مستور خرد سال بود و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که امیر حمص بعمر بن عبد العزیز عرضه داشتی
نوشت مضمون آنکه اماره این حوالی را حصاری نیست مامول آنکه رخصت فرمایند که تا بنا قلعه قیام نمایم
عمر بر ظهر آن رقعه قلمی فرمود که حصنها بالعدل والعلم عدل و علم را حصار ایشان گردان زیرا که عدالت حصنی
است که سور آن بمرور شهور و اعوام بمنجنیق حوادث ایام خراب نمی شود و هر صاحب دولت که بمقتضای
علم و شریعت با رعیت زندگانی کند خلل بقواعد قصر حشمت و اساس ایوان ملک او راه نیابد و چون عمر
عبد العزیز وفات یافت امر سلطنت بر یزید بن عبد الملک قرار یافت و او در رسم سخنه عمر را برانداخت و
قریب بزمان موت خود هشام بن عبد الملک را ولیعهد کرد **هشام بن عبد الملک** مدت نوزده سال و
نه ماه و ده روز حکومت نمود و او ببخل و امساک معروف بود گویند که روزی هشام به بستانی از
بساتین خود درآمد جمعی از ندما و خواص که در ملازمت او بودند از میوهای آن باغ قدری خوردند چون

ایشان از اکل فراغ حاصل شد گفتند که حق سبحانه و تعالی در ثمار این اشجار برکت کناد هشام گفت
چون بیمن مقدم شما هیچ چیز نماند اثر برکت از کجا پدید آید آنگاه فرمود که درختان میوه دار
را بکنند و بجای آن اشجار زیتون نشانند **ولید بن یزید بن عبد الملک** بظرافت و سخاوت
موصوف و اکثر اوقات بعیش و طرب صرف می نمود لاجرم هشام را مزاج بروی متغیر شده
روزی بر زبان راند که بخدا سوگند که مرا معلوم نیست ولید مسلمان باشد زیرا که مرتکب جمیع
مناهی میشود و منکرات را بجا میارد ولید این سخن را شنیده این بیت را بهشام نوشت
ایها السائل عن دیننا   نحن علی دین ابی شاکر   و ابو شاکر کنیت مسلمه بن هشام است
و سبب این بیت هشام را بر سر غضب گرفت گفت اگر تو مرتکب شراب نمیشدی ولید این
سخن نمیگفت نقلست که ولید منظومات فصاحت سمات در وصف شراب بسیار گفته و شعرای
عرب تتبع شعر او کرده اند بتخصیص ابو نواس که خمریات اکثر معانی او را بنظم آورده و از سخنان
ولید است که محبت غنا اسراف در شهوت می افزاید و مروت را نقصان میکند و غنا نیز
مست کننده است مثل شراب و اگر از آن چاره نباشد باری نسوان را از استماع آن منع کنید و
با وجود این همه عیوب سرود زن من الله اشیاء ولیکن از راستی تجاوز نتوان کرد از ولید
رسیده که از اشیاء لذیذه بچه چیز میل داری جواب داد که بحکایت کردن احباب و مصاحب
گویند که یکی از شعرا در تهنیت خلافت ولید قصیده گفت ولید فرمود تا بعدد ابیات آن قصیده
که پنجاه بیت بود هزار درم بشاعر دادند و او اول پادشاهیست که بر این بخشش قیام نموده بجز معنی
هزار درم انعام کرد و در بعضی از کتب بنظر درآمده که روزی ولید مصحف مجید گشاده در اول
سطور صفحه مینی این آیت دید و خاب کل جبار عنید و کلام الله را از دست انداخته و تیرها
بر آن زده گفت   اتوعد کل جبار عنید   فها انا ذاک جبار عنید   اذا ما جئت ربک
یوم حشر   فقل یا رب خرقنی الولید   و برخی گویند که ولید نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه

و آله و سلم این دو بیت گفت که بیت تلعب بالخلافة هاشمی ؛ بلا حق اتاه ولا کتاب ؛ فقل لله یمنعنی طعامی ؛
وقل لله یمنعنی شرابی ؛ و در همان چند روز که این ابیات گفت باقبح وجهی بدست پسر عم خود یزید بن ولید
بن عبد الملک بقتل رسید و عقیده طایفه اینست که این سخن در حق ولید از جمله مفتریات است و گویند که
اگرچه ولید بشرب شراب و دیگر منهیات قیام و اقدام می نمود اما بوحدانیت حضرت عزت
و نبوت خاتم سالکان مسالک ایمان اعتقاد داشت و در وقت نماز جامهای پاک پوشیده و با کمال
حضور میپرداخت والله تعالی اعلم بحقیقة الحال ذکر یزید بن ولید بن عبد الملک چون از قتل ولید بن یزید پرداخت گفت من
تصرف در اموال بیت المال نخواهم کرد و در خانه خویش بر مجلس نخواهم نشست و مال مواضع را
تا از مصارف آن زیاده نشود بجای دیگر نقل نخواهم فرمود و فرمان خواهم داد تا ارزاق شما را
ماه بماه بشما رسانند اگر با نچه گفتم وفا نمایم فعلیکم بالسمع والطاعة والا علیکم بخلعی و یزید چون شش ماه
بامر رعایا و سپاه قیام نمود بعالم آخرت شتافت و آخرین سخنی که بر زبانش رفت این بود که
واحسرتاه و وا اسفاه نقلست که مادر یزید ماه افرید دختر فیروز بن یزدجرد بن شهریار بود و بنابر
آن گاهی میگفت فرد انا ابن کسری وابی مروان ؛ وجدی قیصر وجدی خاقان ؛ و این سخن یزید بنا بر
آن بود که مادر هرمز دختر خاقان و مادر شیرویه بنت قیصر بود القصه بعد از فوت یزید برادرش
ابراهیم قایم مقام شد اما مهمش استقامت نپذیرفت و مروان بن محمد مروان استقلال
یافت ذکر مروان حمار ؛ او را حمار بجهت آن میگفتند که سر هر صد سال را عرب سنة الحمار گویند و از زمان
تسلط و استیلای معاویة بن ابی سفیان تا هنگام حکومت مروان بن محمد بن مروان صد سال بود
و چون مروان شاگرد جعد بن درهم بود او را جعدی نیز میگفتند و جعد بسوء اعتقاد و رفض مذهب اتهام
داشت القصه مروان حمار مدت پنج سال و کسری بامر حکومت قیام نموده در ذی حجه سنه اثنی و ثلاثین
بدست سپاه سفاح که خلیفه اول است از خلفای بنی عباس بقتل رسید و دست قضا بساط استیلای
مروانیه را در نوردید و از کلمات مروان حمار است اذا انتهت المدة لم تنفع العدة آورده اند که

عالم

عالم برسبیل پیشکش غلامی سیاه فام نزد مروان فرستاد و مروان باو نوشت که لو علمت عددا اقل
من الواحد ولونا اشد من السواد لاهدیته الینا یعنی اگر تو دانستی که عددی کمتر از یکی و رنگی تیره تر
از سیاهی باشد هر آینه از آن جانب فرستادی و از سخنان مروانست که کنز الملوک الذهب و
الفضة فما وجدنا کنزا انفع من معروف فی قلب حر گنج پادشاهان زر و سیم است و ما گنج
نافع تر از ذخیره نهادن افعال خیر در دل آزاد مردان نیافتیم ذکر ابو مسلم مروزی
موسس اساس خلافت بنی عباس و مشید قواعد سلطنت اولاد عم خیر الناس بود در
سن نوزده سالگی بخدمت ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس رسید و ابراهیم
آثار نجابت و اقبال در ناصیه او مشاهده نموده ابو مسلم را امیر شیعه خود گردانیده
و بخراسان فرستاد و در اندک زمان علم دولت ابو مسلم ارتفاع یافته بسعی و اهتمام او بنای
حکومت مروانیه انهدام پذیرفت و امر خلافت بر عباسیه قرار گرفت در تاریخ حافظ
ابرو مسطور است که ابو مسلم از یافتن کثرت اموال خرم نگشتی و از قضایا عجب کردی
نمودی و دغدغه بخاطر راه ندادی و مجرم را بغیر شمشیر تادیب نکردی و محرمان را باندک جریمه
بکشتی گویند که عدد مردمی که بتیغ قتل او کشته شد صد هزار رسید و ملت مقتولان معارک را
بغیر از علام الغیوب کسی نداند حضرت پیوسته که ابو مسلم بلغت فارسی و عربیه در غایت فصاحت
سخن گفتی و اشعار رنگین نظم فرمودی و هرگز خنده نکردی مگر در وقت محاربه روزی زیاده از
یکنوبت طعام نخوردی و گفتی زشت است روزی بیش از یکبار استراحت ... از سخنان اوست
که کبر نکند مگر فرومایه و مفاخرت نکند مگر بد نژاد و تعصب نفرماید مگر بیگانه روزی ابو العباس سفاح از
ابو مسلم سوال کرد که این مرتبه بچه یافتی جواب داد که جلب در جبل ... صبر و شکیب پا زدم
و تقدیر ایزدی موافق تدبیر من افتاد و تایید الهی بامداد من نمود و بعضی گویند که در جواب گفت
ترک تاخیر عمل الیوم الی الغد بیت کار نخواهی که در آید از پای ؛ کار امروز بفردا مفکن ؛ سخنی از عامل آن

شکایت کرد ابو مسلم بان عامل نوشت که کار فلا کس را باز دار که من کار او را چاره سازم و کار تیر عباسیان و بیان بر طرف انتظام ایشان دریست خلفای بنی عباس سی و هفت نفر بوده اند و مدت پانصد و بیست و سه سال و کسری زمان دولت ایشان ممتد شد الاول منهم ابو العباس سفاح ابو العباس ولد محمد ابن علی ابن عبد الله ابن عباس بود و در سنه اثنی و ثلثین و مائه تقلد منصب حکومت نمود آورده اند که ابو العباس بحسن صورت از ابنا روزگار امتیاز تمام داشت و در اواخر ایام حیات روزی در آینه چهره خود را دید گفت اللهم انی لا اقول کما قال سلیمان ابن عبد الملک انا الملک الشاب ولکنی اقول اللهم عمرنی طویلا فی طاعتک ممتعا بالعافیة چون ازین دعا فارغ شد از غلامی شنید که با دیگری می گفت که مدت میان ما و تو دو ماه و پنج روز مانده است سفاح ازین سخن تطیر نموده گفت حسبی الله ولا قوة الا بالله علیه توکلت و به استعین و بعد از چند روز تب کرده آبله در آورده و پس از شصت و پنج روز از حدیث مذکور وفات یافت از کلمات سفاح است که ما اقبح ان یکون الدنیا لنا و اولیائنا خالون من حسن آثارنا چه زشت است که دنیا مارا بوده و دوستان ما بی بهره باشند از نیکوئی آثار ما و قال اذا عظمت القدرة قلت الشهوة چون قدرت کمال گیرد شهوت نقصان پذیرد و من کلامه ایضا ان ارد ان الکاس من عدالنجل حزنا و لحکم ولا بارس بس ترین مردم آنست که بخل را کفایت شمرد و بردباری را خواری پندارد گویند که شخصی مفصل تقریری نزد سفاح فرستاد سفاح بر ظهر آن نوشت که نزدیک جوئی تا بواسطه امری که از خدای فائده دور شوی در تاریخ گزیده مسطور است که سفاح که دار الملک او بود عمارت عالی ساخت و در مسجد آن منزل مدفون شد و الله اعلم ابو جعفر منصور عبد الله بعد از فوت برادر بامر حکومت اشتغال نمود و اول کسی که میان آل علی ابن ابی طالب علیه السلام و اولاد عباس رضی الله عنه تخم نزاع افکند او بود و قبل از وی میان علویان و عباسیان قاعده محبت و وداد و رابطه صداقت و اتحاد در تبادل لا کلام استحکام داشت و اول خلیفه که منجمان را تقرب نزدیک کرد ابن بقول ارباب تنجیم عمل نمود منصور بود و در ایام دولت او کتب فراوان از

نان

29

زبان سریانی و فارسی بعربی نقل کردند و مجسطی و کلیله و دمنه از آن جمله است و محمد بن اسحق کتب سیر و مغازی در زمان منصور بتالیف فرمود و بیش از آن این رسم نبود و نخستین خلیفه است که بخدم و سوای خویش اعمال جلیله داد و مناصب عظام عرب باین سبب زوی در نقصان نهاد ارباب تاریخ در مصنفات خود آورده اند که ابو جعفر منصور در ایام خلافت بحوالی کوفه شهری بنا کرده آنرا مدینه هاشمیه موسوم گردانید و چون طایفه راوندیه که در بعضی کتب عربیه از ارباب بروندیه تعبیر نموده اند در آن بلده بر او خروج کردند ابو جعفر کراهت داشت که من بعد در آنجا اقامت نماید لاجرم بعمارت بغداد فرمان داده بامداد که تا زوال بلده را باتمام رسانیدند از سخنان منصور است که پادشاهان از اصحاب خویش همه چیز تحمل کنند مگر سه خصلت را که افشای سر و تعرض بحرم و طعن در ملک است گفت که سخنی از سعید بن عمرو الی کرده و در آن باب عریضه داشتی پیش منصور فرستاد ابو جعفر بر پشت عریضه قلمی نمود جعلک فی حجاب الاساعی بعض ما ترید البعض منسوب ساخته ایم نه بتوسط ایشان تو بین منصور یکی از عمال را بابا سر بر خلافت طلب داشت و در تعظیم و تکریم مبالغه نمود بانشاء الله منصور مثال نوشت مضمون آنکه او را گران می آید که با وجود جثه ثقیل با سجاف آید ما بعضی از جسد او قطعت کردیم باید که گردن او را از بار سر سبک ساخته بر سر او روانه گرداند روزی شخصی بعرض منصور رسانید که فلان نواکر بعالم دیگر انتقال نموده و فرزندان او بس ارشد و تمیز رسیده اند مناسب چنان می نماید که بعضی از ضیاع و املاک او را از عمال و بلاد خلافت ضبط نمایند تا خزانه عامره را توفیری باشد جواب داد که هر گاه اخلاف خدای تعالی بیرانه زرد و اموال ایتام و مساکین بیرون بگرداند لغفلت که در آن وقت که ابو جعفر بر قتل ابو مسلم جازم شد عیسی بن موسی بابو نوشت بیت اذا کنت ذا رای فکن ذا رویة فان فساد الرای ان تتعجلا منصور در جواب فی الحال نوشت بیت اذا کنت ذا رای فکن ذا عزیمة فان فساد الرای ان تترددا الامام سلطنتش قریب بیست و دو سال بود مهدی ابن منصور خلیفه عدالت شعار سخاوت دثار بود و اول پادشاهی است که اهل بحث و متکلمین را

فرمودی تا کتب کلامی تصنیف نمودند و بر معاندان باقامت بحث و براهین غلبه کردند و چون مهدی
از ضبط ولایات فارغ شد عزیمت حج نمود و فرمود تا بر پانصد شتر برف و یخ بار کردند و چند
هزار پیاده را از زر و ورق خلعه داده همراه برد و گویند که هر یک از مروانیان و عباسیان که هیچ سر فتنه
جنت الله را جامه میپوشانیدند و چون مهدی بکعبه رسید ساکنان حرم معروض داشتند که از کثرت
اثواب جدار خانه گران شده است مهدی حکم فرمود تا آن جامها را فرو گرفته بر فقرا و ساکنین
و مستحقان تقسیم نمودند و دو جامه زربفت در کعبه و در مدینه حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوة
اطیبها زیارت عطایا داده اکثر سکنه آن بقعه شریفه را بخشش درم و دینار بسیار خوشنود گردانید
و در آن سفر اخراجات او بسی هزار هزار درم و دویست هزار دینار رسید ابو محمد عبد الله بن سعد
الیمنی الشافعی در مرآة الجنان از ازرقی که مؤلف تاریخ مکه است نقل نموده که در وقتی که مهدی حج گزارد
خانه کعبه را که در یک جانب مسجد الحرام بود گرد داخل آن بقعه شریفه که ساحت تا خانه در وسط مسجد واقع شد
در تاریخ گزیده مذکور است که از آثار مهدی تجدید عمارت بلده ری است و جانب شرقی بغداد و جامع
رصافه و سرای ها که در جنب آن بقعه ساخته بثبوت پیوسته که در ایام مهدی مقنع خروج کرده
آن بدکیش مردم را بعبادت خویش دعوت نمود و مقنع در علم شعبده و نیرنجات مهارت تمام داشت
چنانچه بطلسم از چاه نخشب هر شب صورت مدور منور بر می آورد که دو فرسنگ در دو فرسخ پرتو می
افکند در تاریخ حافظ ابرو مسطور است که مقنع در قلعه کش بصفی اقدام نمود که از مبداء وجود تا مدت
دو ماه هر ماهی در هوا پیدا می شد که از سر روزه راه از او ایشان دیدند و مهدی عباسی چون از فتنه مقنع آگاه
گشت لشکری بحرب او نامزد فرمود و مقنع بعد از محاربه منهزم گشته در قلعه تحصن نمود و اهل اسلام
او را محاصره کردند مقنع چون دانست که سپاه مهدی قلعه را گرفته قدمش را بدست خواهند آورد
اصحاب خود را در شراب زهر داده و بعد از مرگ احباب در خم تیزاب در آمده جمیع اعضای او
بگداخت مگر موی سر او که بر روی تیزاب بماند آورده اند که روزی مهدی در شکارگاه از لشکریان

و در

دور افتاده و گرسنه شده در منزل اعرابی نزول فرموده با عرب گفت که حضری بیار که مهمان توام
عرب جواب داد که ترا انعامات بزرگ منشی می بینم و برخوردی که در خور تو باشد است برس ندارم
مهدی فرمود که هر چه داری در نظر آور عرب نان پاره آورد خلیفه برغبت تمام بکار برد و آنگاه
گفت دیگر هیچ هست عرب گفت مقداری شربت آورده بکار برد و چون دیگر طلبید اعرابی ظرفی مملو از
شراب بیاورد خود جرعه بخورد و کاسه بمهدی داد و از او در کشید گفت ای اعرابی مرا می شناسی عرب گفت
لا والله مهدی فرمود که من یکی از خدام خاص امیرالمؤمنینم عرب گفت بارک الله علیک و مهدی
کاسه دیگر آشامیده باز سوال کرد که شنیدی که من کیستم اعرابی جواب داد که حالا شنیدم از قال
خود تقریر نمودی مهدی گفت چنان نیست بلکه من یکی از مقربان خلیفه ام اعرابی او را دعای خیر گفت
مهدی قدح سیم در کشیده چون دماغش گرم گشت باز اعرابی را مخاطب ساخت گفت مرا می شناسی گفت
آری تو خود فرمودی که من از جمله مقربان خلیفه ام مهدی گفت من مقرب امیرالمؤمنین نیستم
بلکه خلیفه زمان منم عرب بعد از استماع این سخن کوزه شراب را از پیش مهدی برداشت و چون کاسه
دیگر طلب کرد اعرابی ابا کرد و گفت کاسه اول که خوردی گفتی من یکی از خدام امیرالمؤمنینم و در
نوبت دوم فرمودی که من یکی از امرای خلیفه ام و من مسلم داشتم و بعد از آشامیدن قدح ثالث دعوی
میکنی که من امیرالمؤمنینم و لامحاله اگر کاسه دیگر خوری خواهی گفت من پیغمبرم برین تقدیر مصلحت آنست
که دیگر بشرب شراب اقدام ننمائی مهدی متبسم شده درین اثنا امرا و لشکریان پیدا شده از
دور فرود آمدند و عرب متوهم شده مهدی گفت لا بأس علیک و او را بانعام و احسان
بی پایان خوشدل ساخت اعرابی بعد از افتد و رافتد و خلعت گفت اشهد انک صادق لو ادعیت اا
الرابعة وانی لی یعنی بر صدق قول تو گواهی میدهم در دعوی مرتبه رابعه و خامسه که عبارت از نبوت و
الوهیت است موسی الهادی پادشاه متکبر و متجبر ظالم النفس بود و او فرمود تا پایه کان با شترهای بهم
و عمودها و کلاهها پس پیش او می رفتند و پیش از او این رسم نبود و در زمان هادی کار زنادقه قوت گرفت

وایشان در اقدام بر ارکان اسلام مثل نماز و روزه و حج با مسلمانان اشتراک میکردند و یکی از لطایف عبدالله
المقفع بود که در فصاحت و بلاغت یگانه و بی‌نظیر بود و کتاب کلیله و دمنه را از لغت پهلوی بعربی نقل کرد
نقلست که نوبتی زنادقه با یکدیگر که مدار کار متابعان ملت محمدی بر قرآنست و هرگاه که ما در برابر آن کتاب
نسخه تالیف نماییم فرقان او وقعی نماند و مهم ما از پیش رود و پس باتفاق ابن مقفع را گفتند که ترا بان الفاظ
بلیغه دانست کلمات فصیح اشتغال باید نمود و گفت در برابر قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی کلمه چند ترتیب
باید ساخت چه هرگاه که از عهده این ایت بیرون آییم باقی آن امر بسمت سهولت خواهد یافت و ابن مقفع
متعهد این امر گشته زنادقه اسباب فراغت او مهیا کردند و آن ابله مدت شش ماه در خانه تنها نشسته و رنج
بیهوده کشید هرچند سعی نموده میسر نشد که لفظی چند برهم بندد که با آن ایت اندک شباهتی داشته باشد
و چون یارانش بان خانه درآمده سود است او را مطالبه نمودند گفتند دست ازین کار بازدارید که تقلید
ایات قرانی خود نه مرتبه انسانست القصه چون هادی بر حال الطبقه نکبت مآل وقوف یافت بقتل
ایشان اشتغال نموده همه را بجهنم فرستاده و هادی مدت یکسال و سه ماه حکومت کرده از عالم انتقال
فرمود و در همان شب که او فوت شد برادرش هرون الرشید بر مسند سلطنت نشست و مامون متولد گشت
بنابران مورخان آن شب را لیله الهانیه (?) گویند هرون الرشید علیه الرحمه سالی بحج رفته بزیارت بیت الله قیام نمودی
و سالی بر جهاد و غزا اقدام نمودی گویند که رشید در راه مکه آب انبار و برکه و قصور احداث کرده و زبیده
خاتون که حرم محترم او بود حوضهای بسیار کشیده در طریق سجت (?) و در راه شام از ابنیه و منازل نیکو
بنا کرده و زبیده خاتون اول کسیست که بر صیغ (?) ادای مذهب و فقه امر نموده و در یک جانب
هزار دینار خرج نموده و هرون الرشید نخستین خلیفه است که در میدان گوی باخت و بشطرنج پرداخت
و شطرنجیان را علوفه و مرسوم داد و چون رشید را بصحبت اهل فضل و کمال و دانش رغبتی تمام بود جمعی کثیر از علما
و فضلا و شعرا ملازمت درگاه او می نمودند و بجوایز و صلات کرامند محظوظ میشدند نقلست که نوبتی زاهدی
از پرهیزگاران بدرگاه رشید رسیده گفت ای هرون از خدا بترس و هرون ازین سخن متاثر گشته چون

ایلکار

در انکار بازگشت آن زاهد را طلبید و از وی پرسید که من گناه کارترم یا فرعون زاهد جواب داد که فرعون
زیرا که دعوی الوهیت کرد و انا ربکم الاعلی گفت رشید باز پرسید تو بهتری یا موسی و هرون زاهد
گفت که موسی و هرون در سلک مقربان حضرت بیچون انتظام داشتند چه ان بیت که خود را
بدان نسبت کنم رشید گفت دانسته که چون خدای تعالی موسی و هرون را برسالت فرعون
عون فرستاد فرموده که فقولا له قولا لینا و حال فرعون اینست که خود فرمودی و طریقه من اینکه
اکثر فرایض و اوامر الهی بجای می آورم و متابعت شریعت غرا اغتنام و تو با سببی ظاهر مرا بغلظت چرم
تمام می‌طلبی ساحتی و ادب نگاه نداشتی زاهد گفت خطا کردم و ازین جرم طلب عفو میکنم رشید
گفت حق تعالی از تو درگذرانا دانگاه فرمود که مبلغ بیست هزار درم برسم انعام بزاهد دهند زاهد از
قبول زر ابا نمود و رشید مبالغه فرمود و چندانکه الامر زاهد مبلغ دو هزار درم از آن وجه تصرف
نموده آن مبلغ را نیز بمحتاجان و حاضران آن آستان خلافت آشیان بخشید وانا بعد
من الله المجید محمد امین بن هرون بلهو و طرب مشعوف و بسبب او فاتش بعیش و عشرت مصروف
بود و میان او و برادرش مامون مخالفت اتفاق افتاد مامون طاهر ذوالیمینین را از خراسان
بجانب عراق فرستاد و محمد امین بعد از وقوع محاربات بدست طاهر گرفتار گشته شد مدت
سلطنتش چهار سال و هشت ماه بود عبدالله مامون بسخاوت و شجاعت و غور در علوم عقلی و نقلی
از سایر خلفای عباسی امتیاز تمام داشت و فرمود تا کتاب اقلیدس را از روم آورده
بعربی ترجمه نمودند نقلست که در زمان حکومت هرون الرشید شخصی که دعوی پیغمبری میکرد نزد رشید
و بعد از الزام او هرون حکم کرد تا آن کذاب را اند چشته (?) تازیانه زدند و او در اثنای لت
خوردن اضطراب نموده حکایه مامون روی باو آورده گفت اصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل
آورده اند که در ایام سلطنت مامون نیز شخصی دعوی نبوت کرد پیش او آمد گفت من موسی ابن
عمرانم مامون گفت موسی پیغمبر اسلام آیات ظاهره و معجزات باهره مثل ید بیضا و سوای اینها داشت

اگر تو یکی ازین جمله بمن نمایی بتو ایمان آورم والا گردنت را بزنم مدعی گفت سنجیده گفتی اما فرعون بر
زبان آورده دعوی الوهیت کرد و لوای انا ربکم الاعلی برافراشت تا من این همه عجایب از برون ظاهر کردم
و اگر تو آن کفر را بر زبان آوری که فرعون آورد و باز آن معجزات را بنمایم لطفست که روزی در مجلس مامون
ذکر امیر المومنین علی و اولاد امجاد آنحضرت علیهم السلام والتحیه می‌گذشت و آنچه ایشانرا در تدبیر امور خلافت
شده بود مذکور می‌گشت مامون گفت تدبیر اخروی ایشان سعادت بود و آن قوت داشت ولکن دنیوی ایشان
ضعیف لاجرم رشته تعلق آن بزرگان دین از زخرفات فانیه گسیخته این معنی در عالم باقی موجب ازدیاد رفعت
و درجات ایشان گشت آورده‌اند که در وقتی که مامون بشرب شراب مشغول بود وکیل جهت تعلیم
نحو بدرگاه او حاضر بوده مامون این بیت گفته در برگ مورد نوشته پیش او فرستاد **بیت** للنحو
وقت وهذا الوقت للکاس ؛ وللملتذ فی شم الورد والآس ؛ یک بار ظهر رقعه قلمی کرد که **بیت** لو کنت
تعلم ما فی النحو من حسن ؛ الهاک لذته عن لذة الکاس ؛ او کنت تعلم من فی الباب قمت له ؛ ساجا جع الوجه
بل شیئا علی الراس ؛ مامون چون این ابیات را مطالعه نمود که را طلبیده نوازش فرمود از سخنان
مامون است که مردم بمنزله موی اند بر اعضا بعضی از ایشانرا پیرایه ... و عزیز دارند و برخی را بپوشند و
دور کرده‌اند و هم او گوید الحرف اربعة امارة وتجارة وزراعة وصناعة فمن لم یکن من اهلها کان
کلا علی الناس صاحب گزیده گوید که این کلمه که لو علم الناس حبی للعفو لتقربوا الی بالجرائم از کلمات مامونست
و بعضی از ائمه تاریخ این سخن را بمعاویه نسبت کرده‌اند چنانچه مذکور شد آخر سخن مامون این بود که یا من
لا یموت ارحم من یموت **المعتصم بالله ابو اسحق محمد بن هرون** خلیفه هشتم است از عباسیان و هشت سال و
هشت ماه و هشت روز بامر سلطنت قیام نمودند و مدت عمر او چهل و هشت سال بود و هشت پسر و هشت دختر
و هشت هزار غلام داشت و هشت هزار فتح بزرگ در زمان او واقع شد و هشت ملک معتبر را بکشت و بقولی
هشت ملک زاده در خدمت او بسر می‌بردند و هشت بار هزار هزار دینار میراث گذاشت بنا برین جهات او را
خلیفه مثمن میگفتند و این از غرایب اتفاقاتست اگر راست باشد شهر سر من رای که بسامره شهرت دارد از جمله بناهای

معتصم

معتصم است گویند که طایفه از ماوراء النهر از بلده چاچ پیش معتصم آمده گفتند که آب در زمینهای ما نمی‌نشیند
و اگر از موضع دور نهری حفر نمایند زمین بسیار معمور و مزروع می‌گردد پرسید که خرج کندن جوی
چند می‌شود گفتند دو هزار درم معتصم گفت تا آن مال خطیر را نقد از خزانه عامره بسامره تسلیم نمایند و
باعتقاد مورخان آبادانی ولایت چاچ از آن نهر است که بمال معتصم جاری گشته و او نخستین کسیست از
خلفای عباسی که غلامان ترک خریده و ایشانرا معتبر ساخت روایتست که معتصم در وقت موت این سخن
تکرار میکرد که چه حیله کنم که هیچ حیله ندارم تا آن زمان که بوادی خاموشان رفت **الواثق بالله ابو جعفر**
هرون بن معتصم در مذهب اعتزال غلو بسیار نمود و بزعم صاحب تاریخ گزیده او را در علم موسیقی
تصانیف بسیار بود و نقلست که در ایام دولت واثق محله کرخ بغداد بسوخت و واثق هزار هزار درم بصاحبان
از سکان آن محله که بمحنت فقر و فاقه مبتلا بودند داد تا در عمارت خانهای خود صرف نمایند از سخنان
اوست که السماع غذاء الروح وطبیب القلب — گرچه چشم است روی خوب دیدن دلکش است نغمه و
آواز خوش دلکش‌تر است — از جانب یوسفی گر خط جان‌بخش خوش — قوت از لحن داودی گرفتن خوشتر است
المتوکل علی الله ابو الفضل جعفر بن معتصم اول خلیفه که حکم فرمود که اهل کتاب و اصحاب ذمه زنار بندند و عبا
بر دوزند و زنان ایشان نیز نشانه بر ازار احداث نمایند متوکل بود و پیش از زمان دولت او
این رسم نبود متوکل فرمان داد تا هیچ جهود و ترسا را در دیوان عمل نفرمایند و معابد ایشانرا
با زمین برابر کردند و در ایام سلطنت متوکل حوادث غریبه بسیار واقع شد یکی آنکه از قریه‌ای قرداد
سیزده قصبه بر زمین فرو رفت چنانچه از اهالی آن مواضع چهل و دو کس بیش نجات نیافتند دیگر
آنکه در دامغان زلزله واقع شد که عمارت آن بلده ویران گشت و ثلث شهر بسطام نیز بزلزله خراب شد و
در ری و جرجان و نیشابور همین واقعه دست داد و چون در قصبه ... ای قومس بنیاد بزلزله شد
اما یکی از قصبه هرون آمده از طرف آسمان آوازی شنیدند که الله اکبر و اعوذ بالله ... العباد و همچنین در
ولایت یمن از اثر زلزله کوهی که جبلی واقع بود منفصل گشته بموضع دیگر نزول کرد و از آن جمله

دیگری آنکه از ابن الوضاح منقولست که در بعضی قلم رو متوکل مرغی بزرگ تر از غراب بر درخت جوز
نشسته بزبان فصیح بگفت ایها الناس اتقوا الله الله الله و چهل بار این کلمه را تکرار کرده طیران نموده و روز
دیگر باز آمده چهل کرت همین لفظ را بر زبان راند و دیگر از ابن ابی الجلاد مرویست که در بعضی از قصبات اهواز
و خوزستان شخصی فوت شده چون تابوت او را بر داشتند طایری بر آنجا نشست و بزبان خوزی گفت
که خدا این میت را و هر که بجنازه او حاضر گشته بیامرزد این واقعات را ابن جوزی در کتاب تلقیح ذکر کرده
بعد از آن نوشته است که ذکر جمیع ذلک محمد بن حبیب الهاشمی فی تاریخه نقلست که متوکل در مجلس شراب
با مصاحبان خود ظرافتهای خنک می نمود گاه فرمودی که شیری بمجلس آوردندی تا شخصی را بر حجر
بیفکندی و گاه مار در آستین کسی انداختی و چون آن را بگزیدی بتریاق مداوا کردی و جیبها نافه مرده
او گژدمهای پر گژدم بصحبت آوردی و می شکستی و آن جانوران زشت پراکنده می شدند و هیچ
کس را زهره جنبیدن نبود و متوکل پسر خود را که منتصر بود ولی عهد کرده بود پیوسته در مجلس بزم در تعرب
از او رنجانیده میگفت تو منتظر چه باید گفت نه منتصر زیرا که انتظار مرگ من میکشی بالاخره منتصر از این حرکات تاب
بتنگ آمده جمعی از غلامان ترک را بر آن داشت که پدرش را بقتل رسانیدند از کلمات متوکل است
علیه اللغو والغدب لذة الدنیا فی الدعة والسعة لذت دنیا در آسایش است و فراخی معیشت المنتصر بالله
ابو جعفر محمد بن المتوکل با سادات محبت ورزیدی و در حق ایشان انعامات به غایت کردی از سخنان او است
که ما ذل وحق ان اطبق الناس علیه و لا اعزه و باطل و لو طلع القمر من جبینه المستعین بالله
ابو العباس احمد بن محمد المعتصم چون سه سال و نه ماه از زمان خلافت او بگذشت اتراک که در اوایل بر خلفا استیلا یافته
بودند او را خلع کرده گفتند جهة سکنی خود اختیار کن مستعین گفت شهر بصره مناسب است معاندان بر آن انکار
آوردند که هوای بصره بسیار حار است مستعین گفت برودتهاست من از حرارة بعد الخلافه گویند که مستعین
در آن حین که مخلوع شد این دعا کرد اللهم ان کنت خلعتنی من خلافتک فلا تخلعنی من رحمتک و در اول
المعتز بالله در بعضی از کتب وی را زبیر بن المتوکل تعبیر کرده اند و برخی گویند که نام او محمد بود با جمله او اول خلیفه است

که بزرین

که بزرین مذهب نشست المهتدی بالله ابو عبد الله محمد بن الواثق بالله بعد از خلع معتز بر تخت خلافت نشست و در
ورع و تقوی مشهور بود و در باب امر معروف و نهی منکر اهتمام میفرموده و گنبدی عالی مبنی بر چهار
در عمارت کرده آن را قبة المظالم نام نهاده و هر روز بنفس خویش در آن خانه نشسته قضایای مردم را
فیصل میداد و بعد از یازده ماه و پانزده روز که مهتدی بمهمات خلافت قیام نمود ترکان او را خلع و
قتل کرده المعتمد علی الله احمد بن جعفر المتوکل را بر تخت سلطنت نشاندند و مدت خلافت او بیست و سه سال
امتداد یافت از اشعار اوست بیت شهدت حسره و جهه فی ثوبه بشقایق النعمان فی المتمام المعتضد
بالله احمد بن الموفق بن المتوکل بعقل و حزم و شهامه و تنبیه موصوف بود و در باب عمارات
اهتمام تمام می فرمود گویند که در قصر ثریا که از جمله ابنیه اوست مبلغ چهار صد هزار دینار
خرج کرده و العلم عند الله تعالی در مروج الذهب مذکور است که در سنه ثلث و ثمانین و مائتین شخصی
بصور مختلفه در قصر خلافت بر معتضد ظاهر میشد چنانکه گاهی با محاسن سفید بشکل پیر لباس رهابین خود را بدو
می نمود و گاهی بهیات جوانی پری پیکری در نظر او جلوه گر می گشت و نوبتی در شمایل تجار پدیدار می آمد و گاه
بشکل سپاهیان با تیغی برهنه در پیش او جولان میکرد و بعضی از خدم او را ضربات متعاقب می
نواخت و این قصه عجیبه در میان مردم شهرت یافته هر کس در آن باب سخنی گفت و حقیقت حال
بوضوح نه پیوسته از کلمات معتضد است که من ذا الذی یسلم فی ازمان عن الحدثان و ایضا از سخنان
اوست که الطیر بالطیر یصاد والمال بالمال یکتسب والرجال بالرجال یستمال علی بن احمد المعتضد بسخاوت
و کرم موصوف بود و در ایام حکومتش مسجد جامعی بنا فرموده و بعد از فوت مکتفی برادرش
المقتدر بالله بنوبت حکومت کردند از سخنان قاهر است من خبر الوشر ابداء النقمة فرد هر که
او نیک میکند باید با نیک و بد هر چه کند باید الراضی بالله ابو العباس محمد بن جعفر المقتدر آخرین خلیفه ایست که اشعار
او را مدون ساختند و بعد از وی مجالس از خلفا در جمعات بر منبر خطبه نخواندند در اضحی اسم خلیفه است
که باقی ماند صاحبت نمود و از سخنان اوست که من طلب عز اشاطل ورثه الله تعالی ذلا بحق المتقی لله ابو اسحق

ابراهیم بن المقتدر بود از آنکه مدت سه سال و یازده ماه و یازده روز حکومت کرد توزون که منصب امیر
الامرایی فراد منصوب بود او را موافقت کرده میل کشید این دو بیت از جمله اشعار متقی است که در آن حالت
گفته بیت العین للمرام سراج له ٭ و مونس من وحشة الدنیا ٭ فمن له عمر بلا ناظر ٭ فقد بلا من اعظم البلوی ٭
و پس از خلع متقی المکتفی بالله عبدالله ابن المکتفی و المطیع لله فضل ابن المقتدر از عقب یکدیگر خلافت کردند الطایع
لله ابوبکر عبدالکریم بن المطیع لله آورده اند که در ایام سلطنت او مرغی بزرگتر از فیل از دریای عمان بیرون
آمده بر پشته نشسته روی بطرف مشرق آورده و سه کرت بزبان فصیح گفت قد قرب و باز بدریا رفت
و دو روز دیگر برآمده همین کلمه را سه نوبت تکرار کرد و پس از خلع طایع القادر بالله احمد بن اسحق بن المقتدر
بر مسند خلافت نشست و مدت چهل و یکسال و چهار ماه سلطنت کرد و روایت که سلطان محمود غزنوی از قادر
خلیفه رنجیده مکتوبی بتهدید امیز بدار الخلافه فرستاد و در آن کتابت نوشت که بفیل دار الخلافه را بپای پیل سپارم [illegible]
قادر فرمود که بر پشت آن مکتوب نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل و چون اوقات حیات قادر ببغداد از دی آخر شد ولد او القایم بامر الله و بعد از قایم نبیره او المقتدی بامر الله
بتقلد منصب خلافت سرافراز گشتند و مقتدی در ایام خلافت خویش جواری مغنیه را از بغداد [illegible]
منع نموده حکم فرمود که بی فوطه بحمام نروند و رسم کبوتربازی را برانداخت و ابواب حمامات از دجله باز داشت
و فرمان فرمود که ملاحان مردان و زنان را در یک کشتی ننشانند و اکثر نامشروعات در زمان دولت
او مرتفع گشت از سخنان اوست که احسن النصیحة انفع فی الامور من الوجوه الصحیحة و قال التقوی اسبر جاه
للمعاد [illegible] افضل [illegible] العباد و قال [illegible] الرعیة لازم للرعایة و قبیح بالولاة الاقبال علی السعادة و من کلامه
العدل یغنی عن جمیع العساکر [illegible] المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی باخلاق کریمه موصوف و بکرم
طبع معروف بود و خط نیکو نوشتی و شعر نیکو گفتی در جانب شرقی بغداد حفر نموده بارو ساخت از سخنان اوست زخارف
المراد الدنیا [illegible] و الاخرة ثواب جزیل و قال البذل من شیم الاکارم و البخل من صفات اللئام و من کلامه
ایضا قال [illegible] السائل من [illegible] الصبر [illegible] المسترشد بالله و الراشد بالله حفرو

مسترشد

مسترشد و المقتفی لامر الله محمد بن مستظهر از عقب هم مقلد امر خطیر سلطنت شدند مقتفی در ایام دولت خویش فرمود
تا جهت خانه کعبه دری در غایت لطف زینت نمودند و در قدیم را از فرمان او از مکه به بغداد آوردند
و برای او تابوت ساختند و او در سنه [illegible] جسمانه فوت گشته ارکان دولت او را در آن
تابوت نهاده بخاک سپردند المستنجد بالله ابو المظفر یوسف بن محمد بن المستظهر فراست تمام داشت و کیاست مالاکلام
و این حکایت که ذکر کرده میشود موید این قول است آورده اند که شبی مستنجد بالله از خواص که نزدیک او خفته
بود گفت که آواز چکشی از زیر سقفی می آید در وقت چنین بی ضرورت در زیر سقف این حرکت نکنند غالبا
قلابی زر میزند و بعد از تامل و اندیشه آن شخص را گفت که برو در فلان سرای توقف نمای و مطلع
الباب باش و چون در خانه آن شخص بگشایند در رو و هرکه را آنجا بیابی حبس و دراهم و دنانیر پیش من آر آن
شخص بموجب فرموده عمل نموده چون در سرا باز شد در رفت و صاحب بیت را با آلات سکوکه و غیر
سکوکه پیش او بود بنظر خلیفه رسانیدند و مستنجد را چون معلوم شد که آن دراهم تمام عیار است از سبب آن
جرأت پرسید آن مرد گفت که فقر و افلاس مرا برین حرکت باعث شده و درین عمل غیر از مقرری دار الضرب نفع
متصور نیست خلیفه را بر وی ترحم شد و حکم فرمود که آن شخص بهمان مهم مشغول باشد و هیچکس قلبی از وی نستانند
نقلست که مستنجد نوبتی بحبس یکی از مقربان فرمان داد و آن مقرب مدت مدید در حبس مانده مردی از رجال او
بعرض خلیفه رسانید که من ده هزار دینار تسلیم می نمایم اگر او را [illegible] خلاص حکم باطلاق آن دولت من صادر
گردد مستنجد گفت که اگر تو مثل آن عیار شخصی پیش آگهی که من او را محبوس کردم متقبل شدم که [illegible] ده
هزار درم بتو دهم در تاریخ گزیده مذکورست که مستنجد این دو بیت را بسیار خواندی بیت اذا [illegible]
تو [illegible] صالحة [illegible] [illegible] مستضئ بنور الله
[illegible] عادل و سخی و عفو دوست بود و غیر از امام حسن بن علی علیه السلام و او از خلفا هیچکس بحسن سلوک او نبود
الناصر لدین الله ابو احمد بن المستضئ مساجد و خوانق و مدارس و قناطر بسیار ساخت و در بغداد چند دار الضیافه
بنا نهاد و تاج الدین علی مورخ بغدادی در تاریخ خویش آورده است که ناصر خلیفه رباط خلاطیه را از طرف غربی بغداد

دار السلام باتمام رسانید جشنی عظیم ترتیب داد چنانچه در آن توی پانزده هزار گوسفند و سی هزار مرغ کشته
گشت باقی اسباب را برین نوع قیاس باید کرد و ناصر در جنب مدرسهٔ نظامیه بغداد کتب خانه عمارت نموده
کتب نفیسه بر آنجا وقف فرمود و چون روزگار ناصر بایام مبدل شد با ولد او الظاهر بالله بیعت کردند
و او پادشاه عادل صاحب خیر بود و المستنصر بالله ابوجعفر منصور بن الظاهر در ایام دولت خویش مدرسه ساخت که
بهای خوب بر آنجا وقف نمود و چهار مدرس که هر یک مذهبی از مذاهب اربعه داشته تعیین فرموده تا
بافاده قیام نمایند و مقرر کرد که در هر درس شصت و یکنفر از معیدان و طلبه ملازمت نمایند و یحتاج ایشان را ترتیب
کردانند و همچنین دار القراء و دار الشفا احداث نمود فقرا همواره مستغلات موفور برین بقاع وقف نمود و در
هر محله از محلات بغداد دار الضیافه بنا نهاد که بمواضع پیوسته که در آن مواضع پیوسته الوان اطعمه معد
بودی خاصه در لیالی رمضان آورده اند که روزی مستعصم بر بام قصر بر آمده دید که اکثر بامها جامها گسترده اند از
وزیر استفسار نمود که سبب این حرکت چیست وزیر تقریر کرد که مردم بغداد بیان درویش اند که ملک آن
ندارند که جهت خود جامهای نو دوزند الحال بموجب بشارت او بنادق طلائی ساخته و در منازل متو
طنان بغداد می انداخت المستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن مستنصر بتجرد بکبر و اموال بسیار و نفایس بیشمار و وفور شوکت و
کثرت عظمت او بر خلق ممتاز بود یاقوت که در ایشان محقق است که قلم نسخ بر خط تمامی خوشنویسان کشید
ملازمت او می نمود و در ایام دولت او آب دجله چندان طغیان کرد که اکثر محلات بغداد ویران شد و در
مدینة السلام زیاده از سر مسجد نماند و در سنه احدی و خمسین و ستمایه بلاکو از بلاد شرقی بطرف ولایات غربی لشکر
کشید و در سنه ست و خمسین بجانب خلیفه شتافت بران بلده استیلا یافت و خلیفه را با اکثر اولاد عباس علیهم
السلام بشهادت رسانید و بساط خلافت در نوردید فسبحان الملک الحی الذی لا یزال ولا یزول ملکه اکنون عنان کمیت
خوش خرام خامه بذکر شمه ای از اطوار طبقات سلاطین انعطاف می باید داد و ذکر طایفه که از ایشان امری که لایق سیاق
این کتاب باشد مرویست اختصار می شد و منه الاعانة والتوفیق ذکر بعضی از طبقات سلاطین که طایفه
از ایشان معاصر عباسیان و زمرهٔ بعد از زوال آل عباس فرمان فرمای جهانبان بوده اند الطبقة الاولی طاهریان ۵

اول طبقه و نخستین پادشاهی که نام خلیفه را از خطبه بیفکند طاهر ذوالیمینین بود و بیان این سخن آنست که چون
در ایام خلافت خویش طاهر را بحکومت خراسان فرستاد و طاهر باندک زمانی داعیهٔ استقلال پیدا
کرده در روز جمعه بر بالای منبر بجای دعای خلیفه بر زبان آورد که اللهم اصلح امة محمد بما اصلحت به اولیائک
واکفها شر من بغی علیها وحشد علیها بلم الشعث وحقن الدماء و اصلاح ذات البین و در روز دیگر طاهر رخت سلطنت
را وداع کرده بعالم آخرت رفت و بعد از وی اولاد وی در خراسان بنوبت حکومت نمودند
و خلاصهٔ آن دودمان عبدالله طاهر بود چنانچه کتب مبسوطه بذکر ماثر او ناطق است این دو بیت مشتمل است
بر اسامی ملوک طاهریه بیت در خراسان زال و مصعب شاه طاهر و طلحه بود و عبدالله باز طاهر
دگر محمد زان پس یعقوب داد تخت و کلاه یعقوب بن لیث صفاری اول کسی ازین طبقه که تاج سلطنت بر سر نهاد
یعقوب بن لیث بود و او باصابت رای و تدبیر اتصاف داشت و اسبان اکثر ملازمانش ملک او بود
و از دیوان خود آن اولاغان را علیق میداد و هزار سر دشمشیر زن از سپاه برگزیده بود و هزار
دیگر را جامهای سیمین و زرین داده بود و آنجماعت الحال را در ایام عید بر دوش می نهادند روایت
که نوبتی شخصی با یعقوب گفت که تو داعیهٔ پادشاهی داری و حال آنکه در خیمهٔ تو غیر این پلاس دشنه و سلاح چیزی
بسته از اسباب تجمل چیزی نیست جواب داد که بهر طریق سردار معاش کند نوکران متابعت نمایند در
تاریخ گزیده مذکور است که یعقوب لیث با معتمد خلیفه در مقام خلاف آمده متوجه بغداد گشت و از دار
الخلافه موفق که برادر معتمد بود با ابطال رجال او را استقبال نمودند بعد از وقوع قتال یعقوب منهزم شد
و بخوزستان گریخت و بار دیگر لشکر فراهم آورده باز متوجه بغداد شد و خلیفه پیغام فرستاد که در این
نوبت عنایت الهی و توجه حضرت رسالت پناهی در باره ات مدد کرد از مخالفت توبه کن
و بجانب خراسان بر گرد تا ترا عفو کنیم یعقوب جواب داد که در و کر بجز اینم بقوت دولت و زور
بازوی کار خود بدین درجه رسانیده ام و داعیه دارم که تا خلیفه را از پا نیارم دست از قتال باز
ندارم اگر این سعادت میسر گشت فبها المرام والا نان کشکین و خرقه درویشی برقرار است

ورسول خلیفه را اجازت داده بازگردانید همچنان بر صوب بغداد طی منازل می نمود اما قبل از وصول بمقصود
بنج تولنج درگذشت عمرو بن لیث بعد از فوت برادر متصدی امر سلطنت گشت و در اواخر ایام دولت
عمرو امیر اسمعیل سامانی بنابر خبث کنورستانی از آب آمویه عبور کرده عمرو او را استقبال نموده در نواحی قبة الاسلام
بلخ ملاقات فریقین دست داد عمرو در آن پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شد نقلست که در آن روز چشم عمرو
از محبس بیکی از فراشانش افتاد که بمهمی میرفت او را طلبیده گفت جهت من مقداری طعام بیار آن فراش
قطعه گوشت بدست آورده و آن را در سطل آب انداخت و آتش بر افروخت و بطلب چیزی توجه نمود اتفاقا سگی
آمده سر در سطل کرده دهانش بحلقه سطل رسید و از جوشش آن نیارمیده بسرعت هر چه تمامتر سر برآورد و دسته سطل
درگردنش افتاده می دوید و سطل را میبرد و از مشاهده این حال خندان گشته یکی از حارسان گفت که چه
محل خنده است عمرو جواب داد که امروز صباح خان سالاران من میگفت که سیصد شتر بار بردار
ادوات مطبخ را زحمت میکشد و حالا می بینم که سگی آن را بسهولت می برد و مسجد عتیق شیراز از جمله عمارات عمرو است
و بعد از انقضاء ایام حکومت عمرو طاهر بن محمد بن عمرو بن لیث در سیستان پادشاه شد و بعد از شش سال
که با برادر لختی سپاهی در غیبت قیام نمود او نیز ملک بر ملک اختیار رفته نموده و دولت صفاریه بنهایت
انجامید سامانیان نه نفر بودند و مدت صد و دو سال کسری زمان دولت ایشان امتداد یافت
اول منهم امیر اسمعیل او پادشاهی بود به نصفت و عدالت موصوف و بمحاسن اخلاق و مکارم آداب
معروف و در وصایا خواجه نظام الملک طوسی رحمة الله مسطور است که چون امیر اسمعیل بر عمرو لیث ظفر
یافت بغیر چیزی جز آن که عمرو همراه داشت اشتغال فرمود هر چند شرایط تفتیش بجای آوردند معلوم نشد که
آن اموال کجاست لاجرم از عمرو استفسار نمودند عمرو گفت که از خویشان من سامی نام مشهد خزینه بود
بجمع که از اهل هرات برده باشد و امیر اسماعیل بلده خاصه هرات رفته هر چند از حال سامی و خزانه استعلام
فرمود فایده بر آن مترتب نگشت بنابرین فلاکت و غصه تمام احوال سنجیده را با باقی ارکان دولت
و اعیان حضرت بعرض رسانیدند که مصلحت ایشان که جزوی بر متوطنه هرات تحمیل نمایم تا لشکریان

مرفه

مرفه و آسوده گردند امیر اسمعیل بجز بر این معنی نگردد و فرمود که مردمی را که امان داده ایم اکنون بچه
تاویل از ایشان زر طلب داریم و بسرعت هر چه تمامتر ندای رحیل در داد و ناوبگران این سخن دریافته
وبتسویلات شیطانی از امور یکه موجب نقض پیمان باشد صادر گردد و چون در منزل نزول کردند باز
امرا همان حدیث را اعاده نموده گفتند که معلوم نیست که در تصرف ما سره از خواهد گرفت چنین باری
بیرون رفتن مناسب نمی نماید امیر اسماعیل گفت که الحمد الله که ایشان عمرو لیث اینبار یافته بظرف من
دو اندیشه و او را اسیر سرپنجه تقدیر گردانید قادر است بر آنکه بغارت و تاراج تهیه اسباب سپاه می کنند
و در خلال این احوال کنیزی از کنیزان خاص امیر اسمعیل حمایلی که بقطعات لعل و یاقوت ترصیع یافته
بود از گردن بیرون کرده بر زیر جامه نهاد و خود بمهمی مشغول شد ناگاه موش گیری بتصور آنکه آن حمایل
مجسم از گوشت پاره است از هوا در آمده حمایل را در ربود و بعضی از نزدیکان سوار شده بر جانب
غلبوار روان گشتند و موش گیر چون میل کرد که فرود آید سواران از اطراف و جوانب او رسیدند
غلبوار آن حمایل را بیفکنده و بحسب اتفاق آن گردن بند در چاهی از چاههای کاریزی که در برابر بود افتاد
چون کسی جهت اخذ حمایل بچاه رفت دید که از آنجا به راهست وصندوقها می نماید لاجرم بجانب صندوقها رفت
دریافت شناخت آن خود خزانه عمرو لیث بود که سامی در آن مکان پنهان کرده بود با جمله تا ضعاف آن نقود
آنچه در خزانه خیال مخزون داشتند که از زر اهالی هرات بگیرند بواسطه رعایت عهد و پیمان بحصول موصول
شد گویند که نوبتی پیش امیر اسمعیل از حسب و نسب سخنی میگذشت فرمود که کن عصامیا ولا تکن عظامیا
مراد ازین کلمات آنست که فخر بهنر و استعداد خود کن نه بآنکه در سلسله نسب تو بزرگی بوده و بعد از آنکه
امیر اسماعیل بریاض رضوان خرامید پسرش امیر احمد بر تخت سلطنت نشست و چون او شهید گشت
ولدش نصر فرمان روای انام شد امیر سعید نصر بن احمد پادشاه عادل کریم و ملکی عاقل حلیم بود آورده اند
که بعرض او رسانیدند که فلان خواجه تاجر جواهر نفیس دارد بمبلغ سیزده هزار درم خریده است و آن
جوهر لایق خزانه پادشاه والا گرانست امیر نصر فرمود تا بازرگان را حاضر ساختند چون جواهر را ستانده

چشم بران انداخت دانست که از خزانه او دزدیده اند لاجرم سؤال کرد که این جواهر از کجا بدست تو افتاد
جواب داد که از فلان غلام امیر خریده ام امیر سعید گفت تا آن غلام را بمجلس آورده بها جواهر را ازو طلب
نمودند و چون معلوم شد که اکثر ثمن آن را تلف کرده امیر نصر جواهر را بمبلغ چهارده هزار درم از تاجر
خرید و بازرگان گناه غلام را در خواست نموده امیر فرمود خونش بتو بخشیدم اما او را همراه خویش ببر
و غلام را نیز بخارا از ولایت ... تحفه آورده اند روزی ابونصر مؤدب در مجلس با کتابی در دست نزد
امیر سعید آمد امیر پرسید که چه کتابست که در دست داری ابونصر جواب داد که ادب النفس امیر گفت
فلم لا تعمل به یعنی چرا بمضمون آن عمل نمیکنی نقلست که در ایام سلطنت امیر نصر ماکان بن کاکی داخل ...
ویلم بود قصد خراسان نمود امیر نصر سپهسالار خود امیر علی را بدفع او نامزد کرده بین الجانبین مصاف واقع
شد و ماکان در معرکه کشته گشته امیر علی کاتب خود را گفت کیفیت واقعه را در لفظ کم و معنی بسیار بحضرت امیر
نصر عرضه داشت کن کاتب نوشت که اما ماکان فصار کاسمه والقصه قرار انقراض ایام دولت امیر نصر ولد
او نوح و عبد الملک بن نوح بن منصور از عقب هم بفرمان فرمایی قیام و اقدام نمودند **غزنویان**
چهارده نفر بوده اند و مدت صد و هشتاد و شش سال زمان دولت ایشان امتداد یافت و اول ایشان طبقه
امیر ناصر الدین سبکتکین است در بعضی از کتب معتبره بنظر این ذره حقیر در آمده که سلطان محمود غازی در
موسم جوانی و اوایل ایام زندگانی که هنوز در ظل تربیت عنایت و رعایت پدر بود و بعشرت و کامرانی
مشغول بود در بلده غزنین بوستانی ساخت این و عمارتی در غایت نزاهت و زینت طرح انداخت و چون
آن روضه دلکش و عرصه روح افزا اتمام یافت جشنی عظیم ترتیب نمود و والد بزرگوار و اکثر
ارکان دولت پایدار را در آن باغ طلبیده نمود و در آن روز امیر ناصر الدین سبکتکین روی بسلطان محمود
آورده گفت که ای پسر این بوستان بهشت نشان بسیار مقبول است و مطبوع آمده اما هر یک از ملازمان
این آستان دولت آشیان اگر خواهند مثل این منزل توانند ساخت و لایق بحال سلاطین با استقلال آنست
که بعمارت منزلی پردازند که دیگران از تعمیر مثال آن عاجز آیند چون سلطان محمود در حقیقت این سخن اشتغال

شنود

نموده امیر ناصر الدین فرمود که در زمین دل اهل علم و فضل نهال انعام و احسان نشان تا ...
ثمره مقصود فایز گردی و اجلاء ذکر جمیل تو بر صحایف روزگار پایدار ماند و الحق ما قیل **مثنوی** ب
کاخا که محمودش بنا کرد * که از رفعت همی با مه مرا کرد * نه بینی زان همه یک خشت بر جای * ثنای عنصری
مانده است بر پای **سلطان محمود غازی** پادشاهی عظیم الشأن و ملک ستان با مکان بوده و در اعلاء اعلام
دین اسلام سعی و اهتمام نموده کتاب فصاحت نشان شاهنامه را در ایام دولت آن پادشاه عالی
مقام فردوسی طوسی در سلک نظم کشیده و بواسطه آنکه سلطان زیاده از شصت هزار درم برسم
صله انعام ننمود آن فاضل کامل رنجیده در آن باب بیتی چند منظوم گردانید چنانچه این حکایت در کتب
مبسوطه مسطور است و سلطان محمود در زمان جهانبانی مسجد جامع و مدرسه در دار الملک غزنین بنا نمود
و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف فرموده و ارسلان جاذب که از امرای مقرب
سلطان و حاکم خراسان بود در شش فرسخی مشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیه بموضع سنگ
بست رباطی وسیع رفیع بنا کرد و آن رباط برباط لاپاز مشهور و معروف است آورده اند که روزی سلطان
محمود در قصر خویش نشسته بود و از دریچه نظر بچپ و راست می انداخت که ناگاه چشمش بر پیره و بالا افتاد
که یک جفت مرغ بدست داشت و آن شخص چون پادشاه را متوجه خود دید اشارتی کرد سلطان تغافل نموده
گفت تا چه تواند کرد دو کرت دیگر آن مرد منظور نظر سلطان شده اشارت کرد و بعد از آن نوبت
سیم سلطان او را طلب داشته گفت تو کیستی و این مرغان چیست آن شخص گفت من مرد قماربازم و هر روز
بشرکت سلطان قمار باخته ام و دو جفت مرغ برده ام یک جفت آورده ام تا حلال تسلیم نمایم سلطان
فرمود تا مرغان را ازوی گرفتند و دو روز دیگر نیز قمارباز بدستور روز اول بملازمت سلطان رسید و دو
جفت مرغ گذرانید و سلطان محمود می گفت که آیا این شریک در حق ما چه اندیشه دارد و در روز چهارم
قمارباز تهی دست در برابر سلطان آمده ملول و محزون بایستاد و چون چشم سلطان بروی افتاد زبان
آورد که شریک ما را امروز حادثه روی نموده که آثار ملالت و اندوه از بشره او فهم میشود پس او را طلبیده و از

سبب حزن پرسید جواب داد که امروز بشرکت شما قمار باختم و حریفان هزار درم از من برده‌اند
سلطان متبسم شده و پانصد درم بوی داده گفت من بجهت تو حاضر نباشم بشرکت من قمار مباز
چون سلطان محمود از دار غرور بسرای سرور انتقال کرد یازده کس از اولاد او نوبت سلطنت
کردند و یکی از ایشان سلطان مسعود بن السلطان محمود و او مدت سیزده سال بدولت گذرانید و در
ایام پادشاهی او سوری که حاکم نیشابور بود روضه رضویه را تعمیر نمود و دیگری از آن طبقه
مودود بن مسعود است و مودود در ابتدای عیش محمد ابن محمود اتفاق محاربه افتاده بروی ظفر یافت و در آن
موضع که قتال واقع شده قریه و رباط ساخت موسوم بفتح آباد گردانید و دیگری از آنجمله ابراهیم
بن مسعود است و او در ایام دولت خود در اشاعه خیرات و مبرات کوشیده و مساجد و خوانق
و اربطه و قناطر بنا نهاده معمور گردانید و دیگری از آن طایفه بهرام شاه که کتاب کلیله و دمنه
بنام او نوشته است و آخرین ملوک غزنوی خسرو ملک بود دیالمه هفده نفر بودند و مدت دولت
ایشان در عراقین و فارس یکصد و بیست و هفت سال ممتد شده و نخستین کسیکه ازین طبقه رایت
ملک‌ستانی افراشت عماد الدوله علیست و نقلست که چون عماد الدوله بر یاقوت که از زمان از
قبل خلیفه حکومت شیراز تعلق باو میداشت ظفر یافت در سرای یاقوت نزول نموده و سپاه را
از غارت و تاراج منع فرمود و در آن اوان در خزانه هیچ چیز موجود نبود و سپاهیان طلب مرسومات
میکردند اتفاقا عماد الدوله در خانه یاقوت تکیه کرده بود و در بحر اندیشه فرو رفته که از کدام محل جزوی
در وجه علوفات لشکریان سرانجام نماید ناگاه چشم او بر مار سیاهی افتاد که از سقف خانه سر بیرون
می آورد و باز پس می‌برد عماد الدوله خایف شده از آنجا بیرون آمده و فرمان داد
تا سقف را شکافتند تا آن مار را بکشند و چون سقف خانه را باز کردند بقول صاحب گزیده
صد صندوق یافتند مملو بود از زر و جواهر و بروایتی در بعضی از آن صنادیق اجناس نفیسه
یافت شد و عماد الدوله نقود را بر لشکریان تقسیم نمود و خیاطی را طلب داشت تا جهت او جامه برد

وچون

٣٨

و چون خیاط حاضر گشت بر زبان عماد الدوله جاری گشت که چوب گز حاضر سازند خیاط بنابر آنکه کر
بود پنداشت که چوب می‌طلبند تا بضرب آن اقرار کند گفت ای خداوند چه حاجت بچوب است
از اموال یاقوت حق تعالی شاهد است که بیش از هفده صندوق رخت پیش من نیست عماد الدوله در خنده شده
خواص متعجب گشتند و برادران عماد الدوله رکن الدوله حسن و معز الدوله احمد نیز بر سریر بلند حکومت فایز شده‌اند
و ابو حنیفه دینوری منجم در سنه خمس و ثلاثین و ثلثمائه در اصفهان بفرمان رکن الدوله رصد بست و زیج ساخت
و معز الدوله نیز در بغداد عمارات طرح انداخت عضد الدوله بن رکن الدوله خلاصه ملوک اولاد بویه و
نقاوه سلاطین دیالمه بود و او نخستین پادشاهیست که نام او را در خطبه ردیف نام خلیفه گردانیدند
و عضد الدوله بصفات حمیده و سمات پسندیده اتصاف داشت چنانکه در ذکر مفاخر و بیان مآثر او اکابر
علما و اعاظم فضلا رسایل ساخته‌اند و مجلدات پرداخته از آنجمله صابی کتاب تاجی در اخبار آل بویه بنام نامی
او نوشته است و عضد الدوله در سنه ثمان و ستین و ثلثمائه که در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخته بود
مساجد خراب بغداد را عمارت نمود و ائمه و مؤذنان تعیین کرده جهت ایشان وظایف مقرر نمود و
بایتام و فقرا و ضعفا وظیفه مشاهره معین گردانید و انهار بسیار جاری ساخت و اخراجاتی که در
آن اوقات از حاجیان می‌ستاندند برانداخت و از دار السلام تا مکه هر چاهیکه انباشته شده بود دیگر
اول باز برد و بجهت مجاوران مکه و مدینه و مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام و امیر المؤمنین حسین علیه السلام
صدقات فرستاد و از برای علما و فضلا و شعرا و اطبا مرسومات تعیین فرموده و از جمله عمارات عضد الدوله
عمارتیست در جانب غربی دار السلام باتمام رسانیده و در بعضی از نسخ معتبره بنظر در آمده که چون دار الشفای
مذکور باتمام رسید روزی عضد الدوله بتماشای آن عمارت رفته دیوانه با وی گفت که ای امیر اگر معمور
عالم باژگونه نیست بچه سبب بند بر من نهاده‌اند دیوانه توئی عضد الدوله گفت در من از آثار جنون چه
دیدی مجنون گفت اول آنکه مال عاقلان می‌ستانی و بدیوانگان صرف میکنی دیگر آنکه شافی امراض
حکیم علی الاطلاق است و تو دار الشفا ساخته خود را وسیله شفا می‌پنداری پس از این دیوانه‌تر چه باشد

عضد گفت زه ای سراینده و زه گفت هیچ عاقل سخن از تو به ارباب تاریخ آورده اند که عضد الدوله
در ایام حکومت خویش برکه ساخت که مشتمل بود بر هفت پایه که اگر هر روز از هر پایه هزار کس آب می کشیدند
تا یک سال آب آن را کفایت میکرد و بکرار آثار عضد الدوله بند آبست که بر آب کر بسته است نزدیک بلده شیراز
وان بند به بند امیر مشهور است وان عمارت در عالم شبیه و نظیر ندارد و در تاریخ گزیده مذکور است که عضد الدوله
در مدینه طیبه باروی ساخت و در جانب قبله شیراز شهری که آن را سوق الامیر میخوانند طرح انداخته باتمام
رسانید واکنون آن موضع مزرعه ایست نقلست که روزی عضد الدوله حاجب خود را گفت که اذا شیخ
الملک شیخ شیخ الشیخ بده تسبیح فاذن له بالدخول یعنی هرگاه که سایح شود بر تو هر چند پشتی که تسبیحی در
دست داشته باشد او را رخصت ده که نزد ما آید ظاهرا مراد از شیخ موصوف شیخ کبیر شیرازی است
و ترکیب مذکور بر غایت فصاحت آن پادشاه عالیجاه دلالت تمام دارد و باران ثبت است و

فخر الدوله بن رکن الدوله بعد از فوت برادر خود موید الدوله بر مسند سلطنت متمکن شد و امر وزارت بصاحب
کافی اسمعیل بن عباد تفویض نمود و جناب صاحبی در علم و فضیلت و فهم و فطانت یگانه زمان بود و مقدار
کتاب نفیس که او را جمع آمده هرگز هیچ کس را دست نداده بود و مشهور است که در بعضی از اسفار چهارصد
شتر بار او را کتب او میکشیدند آورده اند که صاحب عباد تحریر کلمات مسجع بسیار مشعوف بود بنا بر آن
روزی بقاضی قم نوشت ایها القاضی بقم قد عزلناک فقم قاضی را چون چشم بر آن نوشته افتاد گفت
والله ما عزلتنی الا هذه السجعة و این سخن بسمع جناب صاحبی رسیده نوبت دیگر بقضا او مثال داد نقلست
که فخر الدوله بنا بر استصواب آن جناب در سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه فرمان داد تا در جرجان سکه مضروب
گردانیدند از طلا وزن هر یک هزار مثقال و بر یک جانب هر سکه هفت بیت منقش بود و اول آن ابیات
اینست **بیت** واحد یحکی الشمس شکلا و صورة فاوصافه من صفاتها و بر دیگر جانب سکه آیات سوره اخلاص
و لقب فخر الدوله و لفظ جرجان مثبت بود و وفات صاحب عباد در سنه خمس و ثمانین و ثلثمائه اتفاق
افتاد و بعد از آن چندان نکشید با اندک زمانی فخر الدوله نیز رخت هستی بباد داد و بموجب وصیت [illegible]

زکن

زکن قصور نماند از آل عنا ملکنا و سیر صبر من بانا بعدنا حیرنا از آثار فخر الدوله مسجد جامعی است که در
دار السلام بغداد ساخته اند در زمان غازان خان خواجه سعد الدین محمد ساوجی وزیر آن بقعه را
تجدید عمارت نمود **مجد الدوله بن فخر الدوله** در سن طفولیت بر تخت سلطنت نشست مادرش رشیده که
باصابت رای و تدبیر موصوف بود بضبط امور مملکت قیام نمود و چون مجد الدوله بحد بلوغ رسید
میان او و مادر او نزاع و مخالفت پیدا شد و بعد از وقوع محاربه رشیده پسر را با وزیر دستگیر و اسیر کرد
عوض از ایراد این حکایت آنکه در آن ایام که رشیده بنظام و انتظام مهام قیام می پرداخت سلطان محمود
غزنوی رسولی نزد او فرستاد مضمون رسالت آنکه سکه و خطبه بنام من کن والا جنگ را آماده باش
رشیده جواب داد که تا شوهرم در قید حیات بود می اندیشیدم که اگر سلطان بچنین امری تکلیف فرماید
تدبیر چه باشد اکنون از آن اندیشه فراغت تمام حاصل شده زیرا که سلطان محمود پادشاهیست که بعقل
و کیاست موصوف و بسیار دانا که هیچ کس محاربه در عیب است اگر بر من ظفر یابد بدین مفاخرت نتواند کرد
چه بر بیوه زنی غالب گشته و اگر شکست بر طرف او افتد رقم این عار تا انقراض دور در صحیفه روزگار پایدار
باند مردم گویند که **مصرع** چه مردی بود کز زنی کم بود و بدین جواب مقرون بصواب سلطان محمود
از سر نزاع و خصومت رشیده درگذشت و بعد از فوت او لشکر بعراق کشیده مجد الدوله را بقتل رسانید

ذکر پادشاهی قابوس اگر چه قابوس در سلک ملوک دیالمه منتظم نیست اما چون در زمان سلطنتش
معاصر ملوک دیلمی بود ذکر او درین محل مناسب نمود ارباب تاریخ آورده اند که قابوس بن وشمگیر بن مردا
ویج بن زیار بفضیلت بسیار و فطانت بی شمار اتصاف داشت و در ایام سلطنت خویش در ولایت جرجان
اعلام عدالت و احسان برافراشت خط خوب نوشتی و پیوسته ابواب جود و بخشش مفتوح داشتی هرگاه
صاحب عباد خط آن پادشاه عدالت نهاد را دیدی گفتی هذا خط قابوس ام جناح طاوس و قابوس
نزدیک بدار الفتح استراباد گنبدی که در رفعت غیرت سپهر است بنا نمود و در کتیبه آن عمارت در
ده موضع بدین موجب که نقل کرده میشود مکتوب است بسم الله الرحمن الرحیم هذا القصر العالی لامیر شمس المعالی

بن الامیر قابوس بن وشمگیر امر عامه باحتویه سنه سبع و تسعین و ثلثمائة قمریه که سنه خمس و
سبعین و ثلثمائه شمسیه جلوست پیوسته که قابوس با وجود فضایلی که مذکور شد بغایت درشت خوی و تند
مزاج بود و در قتل امرا و ملازمان خود افراط می نمود لاجرم بقیه السیف سلطنت ولدارتش منوچهر
اتفاق کرده او را مقید کردانیده و یکی از قلاع جرجان فرستادند نقلست که در اوقاتی که قابوس را
بحصار می بردند از سرهنگی که همراه بود پرسید که سبب چه بود که مرا از حکومت خلع کرده منوچهر را
بپادشاهی برداشتید آن سرهنگ جواب داد که چون تو در قتل افراط نمودی من
و سه کس دیگر اتفاق کرده این مهم را از پیش بردیم قابوس گفت غلط گفتی من در کشتن اهمال می نمودم
بنابران این مهم از پیش آمد زیرا که اگر شما را آن سه کس را می کشتم حالا ازین قید فارغ می بودم از
از کلمات قابوس است که احتشام المناقب باحتمال المتاعب اسمعیلیان دو طایفه اند ازیشان
که بروایت اصح از اولاد اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام اند در بلاد مغرب سلطنت کردند ایشان
چهارده نفر بودند و زمان دولت ایشان به دویست و شصت سال رسید الاول منهم ابوالقاسم محمد بن
عبدالله الملقب بمهدی زعم اسمعیلیه آنست که مهدی در احادیث و اخبار واقع شده عبارت ازوست و مهدی
در ایام دولت خویش در حدود قیروان قلعه در غایت حصانت و متانت بنا نهاده او را موسوم بمهدیه
کردانید منصور بن العزیز بالله در شوال سنه ۳۶۱ از افریقیه بقاهره معزیه رفته آن بلده را که حالا موسوم بمصر شده
دار الملک ساخت در روضة الصفا مسطورست که المعز لدین الله یازده هزار اشتر و ده هزار استر که بار ایشان زر
بود از افریقیه همراه خود بقاهره معزیه آورد و غوغائیان هر روز چند صندوق پر زر در پیش بارگاه می نهادند
و محتاجان را رخصت میدادند تا هر کدام یک کف از او برمی داشتند العزیز بالله ابی المنصور نزار که بعد از فوت پدر در مصر
بمسند عزت نشسته خلایق با وی بیعت کردند و عمش حیدره و عم پدرش ابوالفرات و عم جدش از جمله
بیعتان بودند عزاز عزیز و هارون الرشید مجلس را از خلفا این معنی اتفاق نیفتاده کتاب عزازیل بوی
منسوب است حاکم بن العزیز ولیعهد پدر بود و در سنه ثمان و سبعین و ثلثمائة فرمود که شب دروازه‌ها

مصر

مصر را باز گذارند و بر در خانها و سر کوچها شمع و مشاعل بر افروزند و جهت بیع و شری دکاکین
را ابواب مفتوح دارند و پدر در آن اوقات تا شب همه شب مردم را در اسواق می گشتند و عالم
بنا خواص خویش در آن لیالی در سیر بازار و خلق مواخذ بود و با مردم حدیث می فرمود و در سنه
اثنین و تسعین و ثلثمائه حاکم در قاهره معزیه مسجد جامع از بهر بنا کرد و هم درین سال فرمود که هیچ کس
بر بیع مسکرات اقدام ننماید و اوانی و ظروف خمار را بموجب حکم حاکم شکسته شرابها ریختند
و کندن روی در عقب جنایز و غیر آن بر نسوان ممنوع شد گویند که حاکم در امر معروف و نهی منکر
بمرتبه مبالغه کرد که چون مردم ترک شرب خمر از دست ندادند اشارت نمود تا باغات را خراب کردند
و فرمان داد که موزه زنان ندوزند تا زنان از خانه بیرون نتوانند آمد و ایضا گفت یهود و
نصاری بر اسب سوار نشوند و اگر بر خر و استر نشینند از رکاب آهنین احتراز نمایند و پیوسته زنگی چند
را قلاده کنند و اگر در گرمابه باز نک در نیایند بخلخال در آیند تا از اهل اسلام ممتاز باشند و هر
از چند گاه ایشان را ازین تکلیف معاف داشت و بموجب فرموده حاکم تمام سگان بقتل رسانیدند را
گشته شد مگر کلاب اهل صید را بعضی گویند که حاکم اظهار زهد و ورع کردی و در خفیه هر فسق و ظلم که از
ابناء او مصادر گشتی بارخوات نکردی و بعد از فوت حاکم الظاهر لدین الله بن الحاکم و المستنصر بالله بن
الظاهر و المستعلی بالله بن المستنصر و الظافر بالله بن الحافظ و الفائز بنصر الله بن الظافر و العاضد لدین الله
بن الفائز بنوبت بمرتبه سلطنت فائز شدند اما طبقه ثانیه از اسمعیلیه که راس و رئیس ایشان حسن صباح
حمیری بود در ولایت رودبار و قهستان ریاست نمودند هشت نفر بودند و ایام حکومت ایشان صد و
هفتاد سال ممتد شد حسن صباح در ایام دولت مستنصر اسمعیلی بر قلعه الموت استیلا یافت و بکفر ایرانی
فرمان داده از موضع دور آب بپای حصار آورده قسمت نمود تا در بیرون قلعه اشجار مثمره
نشانند مردم بعمارت و زراعت قیام نمایند آورده اند که حسن صباح بمرتبه اظهار زهد و
ورع میکرد که چون یکی از اولاد او بشرب خمر متهم داشتند بقتل وی فرمان داد و در بیت

سی و پنج سال که در الموت ساکن بود و بیش از دو نوبت از خانه بر بام رفت و هرگز از قلعه بیرون نیامد
کیا بزرگ امید ولی عهد حسن صباح بود و او در لوازم حکومت خویش قلاع متین و مستحکم ساخت و قلعه
میمون در از آن جمله است و بعد از وی پسرش محمد بحکومت اشتغال نمود و چون او بسقر خود شتافت حسن
بن محمد المشتهر بعلی ذکره السلام فرمان فرمای آن طایفه بد اسلام گشت و او اول کسیست از این طایفه که ابواب
در هدم قواعد شریعت غرا کوشید و بر ارتکاب محرمات با هیچکس خطاب و عتاب نکرد بلکه در هفدهم
رمضان سنه تسع و خمسین و خمسمایه مردم را بپای قلعه الموت جمع کرده بر منبر رفت و بعد از آنکه خرافات و ابدیات
با خامات در باب رفع تکالیف شرعی بر زبان آورد و از منبر فرود آمده دو رکعت نماز گذارده مایدها
نهاده و قوم را امر کرد با فطار روزه نمود که اصحاب مناهی و ملاهی بشرب خمر و انواع فسوق دیگر قیام
نمودند بالجمله چون این فعل شنیع از حسن صادر شد در بلاد رودبار و قهستان رسم الحاد اظهار
گشت و لفظ ملاحده بر اسمعیلیه اطلاق یافت و بعد از آنکه علی ذکره السلام بزخم کارد برادرزن خود که مردی مسلمان
بود در قلعه لامسر بجانب سقر شتافت پسر او محمد نام در حکومت مستقل گشت و رسوم مذمومه پدر را احیا
کرد جلال الدین حسن بن محمد چون بر سریر مملکت متمکن شد در تشیید قواعد شریعت کوشید و رسم اذان و اقامت
نماز جمعه مجدد گردانید و در هر قریه از قریهای رودبار حمامی و مسجدی ساخت و منع و زجر ارباب
فسق و فجور پیش گرفت و آبای خود را لعنت کرد و ائمه دین در باب صحت اسلام او فتاوی نوشتند بنابرین او را
جلال الدین حسن نو مسلمان خواندند و چون او وفات یافت پسرش علاء الدین محمد در سن نه سالگی بجای
پدر نشست و بعد از کشته شدن او ولدش رکن الدین متصدی امر حکومت گشت و این دو شخص نیز بدین
باطل اجداد خویش مایل بودند و رکن الدین بامر منکو قاآن بقتل آمده دولت آن فرقه ضاله به نهایت رسید
ذکر معاصر بعضی از ملوک مصر مشورت پیوسته که بعد از فوت عاضد اسمعیلی در مملکت مصر صلاح الدین یوسف بن
نجم الدین ایوب والی شد باندک زمانی استقلال بهم رسانیده بلاد شام را نیز در حیز تسخیر کشید و مدت مدید
سلطنت کرده و پادشاهی آن ملک مدتی در میان اولاد و احفاد او بود و حکومت مصر و شام از ایشان بغلامان

انتقال

انتقال نمود صلاح الدین یوسف پدرش صلاح الدین ایوب بن شادی در سلک امرای کردستان
انتظام داشت و در زمان سلطنت عماد الدین زنگی بن آق سنقر بموصل رفته عماد الدین بجهت تعظیم
و احترام در روی نگریست و در وقتی که بعلبک را مفتوح ساخت زمام ایالت آن بلده را بدو تفویض
افتاد ایشان بعماد و نجم الدین در آن ولایت آثار عدالت و رعیت پروری بظهور رسانیده و جهت
جماعت صوفیه خانقاهی بنا کرد و آنرا موسوم بنجمیه گردانید و بعد از فوت عماد الدین زنگی نجم الدین
ایوب باتفاق برادر خود اسد الدین شیرکوه بخدمت نور الدین محمود رفت و در وقتیکه کفار فرنگ
لشکر بمصر کشیده بودند اسد الدین را با برادرزاده اش صلاح الدین یوسف بمدد عاضد اسمعیلی فرستاد
و بیمن توجه اسد الدین عاضد خلیفه از شر فرنگ نجات یافت منصب وزارت مصر بر شیرکوه قرار گرفت
و او بعد از دو ماه که بلوازم آن امر پرداخت بچنگال گرگ اجل گرفتار شد صلاح الدین یوسف [illegible] شد
و در اوایل محرم الحرام سنه سبع و ستین و خمسمایه که عاضد وفات یافت صلاح الدین در حکومت مصر
رایت استقلال برافراخت و پس از فوت نور الدین محمود بلاد شام را نیز بحیطه تصرف در آورده
او پادشاهی بود بصفت نصفت موصوف و بوفور بذل و جود معروف پیوسته با علما و افاضل صحبت
داشتی و پیوسته همت عالی بر رفاه حال آن زمره گماشتی میان سالها در مصر پادشاه گشت
از شرب توبه کرده از ارتکاب منهیات درگذشت و در ایام دولت او در اطراف بلاد مصر و شام
بقاع خیر تعمیر نمود و مستغلات خوب و مزروعات مخصب بران ابنیه رفیعه وقف فرمود و تفصیل بعضی از
آن عمارات اینست مدرسه که صغری که نزدیک بقبر شافعی واقعست مدرسه قاهره معروف بمزار
که منسوب بامام حسین علیه السلام است خانقاهی که بجای سرای سعید السعدا که از جمله خدام خلفا اسمعیلیه بود
بنا مدرسه حنفیه بموضع سرای عباس بن سلار تعمیر فرموده و مدرسه شافعیه که در مصر معروفست
بزین التجار مدرسه مالکیه در قاهره معروفه دار الشفائی که داخل قصر او بود مدرسه و خانقاهی بدمشق ملک الافضل
نور الدین علی ابن صلاح الدین یوسف در زمان حیات پدر حاکم دمشق بود و چون صلاح الدین یوسف از عالم

اشتغال نمود برادرش ملک عزیز عثمان بن صلاح الدین باتفاق عم خویش ملک عادل لشکر کشید بدمشق
وآن ملک را از نور الدین علی انتزاع کرده حکومت صرخد بوی داد و در تاریخ یافعی مسطور است که
ملک افضل کمال و فضل بسیار بود و مجد ثان زمان خود سماع حدیث کرده در خوب کتابت ید بیضا
می نمود و در تعظیم و تکریم اصحاب دانش مراسم مبالغه بتقدیم میرسانید و در انشاء رسایل و نظم اشعار غایت
بلاغت ظاهر میکرد و هنگامی که برادرش عثمان و عمش ابوبکر مملکت دمشق را از وی گرفتند این
این قطعه نظم کرده نزد ناصر خلیفه فرستاد نظم مولای ان ابابکر وصاحبه ۞ عثمان قد غصبا بالسیف حق علی ۞
وهو الذی قد ولاه والده ۞ علیها فاستقام الامر حین ولی ۞ فخالفاه وحلا عقد بیعته ۞ والامر بینهما والنص
فیه جلی ۞ فانظر الی حظ هذا الاسم کیف لقی ۞ من الاواخر ما لاقی من الاول ۞ و ناصر خلیفه این سه بیت در جواب
قلمی کرد نظم وافی کتابک یا ابن یوسف معلنا ۞ بالود یخبر ان اصلک طاهر ۞ غصبوا علیا حقه اذ لم یکن ۞
بعد النبی له بیثرب ناصر ۞ فابشر فان غدا علیه حسابهم ۞ واصبر فناصرک الامام الناصر ۞ واز جمله
ملوک آل ایوب دیگری ملک ناصر داود بن ملک معظم عیسی بن ملک عادل است و او مدتی در
دمشق و کرک و شوبک متصدی امر ایالت بود و در غایت حلم و کرم اوقات خجسته ساعات گذرانیده
بصحبت اصحاب علم و صلاح اظهار شغف می نمود در زمان فرمان فرمایی خود در دمشق دار الحدیثی
بنا نهاده و تدریس آن بقعه را بشیخ ابو عمرو ابن صلاح داد و ایضاً در شمال مسجد جامع دمشق
عمارتی عالی ساخت و در سنه ۲۲۳ فوت شده در آن عمارت مدفون گشت و دیگر از آن جمله ملک کامل
ابو المعالی محمد بن ملک عادل است او پادشاهی بود بعلو قدر و نباهت شان معروف و بوفور عدل
و لطف طبع موصوف در شبهای جمعه با علما و فضلا صحبت داشتی و بنفس نفیس مباحثه نموده
همت بر تحقیق مسایل گماشتی در اوقات سلطنت در قاهره معزیه دار الحدیثی در کمال فسحت
طرح انداخته و بر سر قبر شافعی قبه در غایت رفعت بنا کرده تمام ساخت و آخر کسیکه از آل ایوب
در مصر بر مسند سلطنت نشست ملک صالح صلاح الدین بن ملک ظاهر غازی بن صلاح الدین

یوسف

یوسف بن ایوب بود و او در سنه احدی و خمسین و ستمایه وفات یافته در سنه اثنین و خمسین
امرا و اعیان مصر عز الدین ترکمان را که مملوک ملک صالح بود بپادشاهی برداشتند و او را
ملک معز لقب دادند و از آن تاریخ فرمان دهی مصر تعلق بغلامان گرفت و از آن ممالک یکی
بندقدار است که ملک ظاهر لقب داشت و او در سنه ثلث و ستین و ستمایه بتجدید عمارت مسجد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که روی بویرانی نهاده بود اشارت فرمود و بهمین اهتمام آن پادشاه
دین دار در عرض چهار سال آن بقعه متبرکه بکمال معموری رسید و چون کیفیت حال باقی
ملوک مصر از کسی که در وقت تحریر این مختصر در نظر بود بوضوح نه پیوست خامه سخن گذار عنان
بصوب احوال سلاطین سلجوق انعطاف داد و هو الهادی الی سبیل الرشاد سلجوقیان سه طبقه
بوده اند طبقه اول در تمامی خراسان و اکثر ممالک عراق سلطنت نمودند و طبقه دوم در ولایت کرمان
پادشاهی فرمودند و طبقه سیوم در ملک روم تاج ایالت بر سر نهادند اما طبقه اول چهارده
نفر بوده اند و مدت صد و شصت و یکسال دولت ایشان امتداد یافت و مؤسس اساس این دولت
طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق بن دقاق بود برادرش جغری بیک داود بن میکائیل و ایشان
بروایت اصح در زمان سلطنت سلطان مسعود غزنوی از آب آمویه عبور نموده باندک زمانی تمامی
بلاد خراسان را در تحت تصرف آوردند و جغری بیک در آن مملکت توقف کرده طغرلبیک متوجه
ولایات عراق شده و بر آذربایجان آمده و بعد از تسخیر آن ممالک ببغداد شتافت بحکم قایم خلیفه منصب
الامرایی بر وی قرار یافت و در آن اثنا برادر مادری طغرلبیک ابراهیم ینال در همدان اظهار
مخالفت نموده سلطان طغرلبیک متوجه دفع او شد و در غیبت سلطان بساسیری ببغداد
مستولی گشت خلیفه را محبوس کرد اینه قایم رقعی نزد طغرلبیک فرستاده کیفیت حال اعلام داد
طغرلبیک منشی خود صفی الدین ابو العلا را گفت جواب رقعه خلیفه را مختصر و مناسب بنویس صفی الدین این آیت
در قلم آورد که ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة سلطان از آیات

خوشتر آمد و آن نوشته را ارسال نمود و بعد از دفع ابراهیم ینال لشکر به بغداد کشیده و بساسیری را بقتل
رسانید بار دیگر قائم خلیفه را بمسند خلافت نشاند و رکن الدین لقب یافت سلطان الب ارسلان
پادشاهی سعادت یار کامکار و شهریاری کامران نصرت شعار بود و او بعد از فوت عم خود طغرل
بیک بر تخت سلطنت نشست محاسن آن منبع احسان بغایت طولانی بود و تاجی طویل بر سر می نهاد
چنانچه از بدایت طاقیه تا نهایت لحیه او دو گز بود و در نظر بینندگان عجب می‌نمود نقلست که اکثر ملوک اطراف
و گردن کشان آفاق سر بر خط فرمان سلطان الب ارسلان نهادند چنانچه یک نوبت هزار و دویست
نفر از حکام ولایات در پیش تخت او بر پای ایستاده بودند از جمله آثار سلطان الب ارسلان قلعه
شاو باج مسجد جامع کاشانست سلطان جلال الدوله معز الدین ملکشاه بمزید جلالت و فرط هیبت از سلاطین
سلجوقیه ممتاز و مستثنی بود و سلطان ملکشاه در رواج انواع خیرات و مبرات فرموده آب انبار
حفر نمود و مرابط بنا نهاد و آن بدعت سر را که از هر حاجی در طریق مکه هفت دینار سرخ میگرفتند بر
انداخت و در اصفهان که دار الملک او بود مدرسه و باغات و بساتین بهشت آیین ساخته و
در دفعه آخر که بغداد رفت بنای مسجد جمعه اشارت کرد تاریخ جلالی منسوب بسلطان معز الدین
ملکشاه است و معزی شاعر از جمله مداحان او بود و بدین سبب معزی تخلص می‌نمود از سخنان سلطان
است که العیش فی ثلثه سعة المنزل وکثرة الخدم وموافقة العهد والاهل قطعه عیش خوش را
و زندگانی را :. نیست چون این سه چیز بایسته :. وسعت منزل و موافق اهل :. کثرت چاکران شایسته :.
و خواجه نظام الملک طوسی رحمه الله که در جهان عدیل و نظیر نداشت وزیر سلطان ملکشاه بود و مدرسه
نظامیه بغداد و نظامیه بصره از جمله مستحدثات خواجه نظام الملک است گویند که سخاوت آن وزیر خیر
فاضل بمرتبه بود که در نوبت اول که همراه سلطان بدار السلام رفته بود مبلغ صد و چهل هزار دینار
از خاصه خود بارباب احتیاج رسانید و او اول وزیریست که در لقب بخلیفه منسوب گشت زیراکه
المقتدی بالله او را رضی امیر المومنین لقب فرمود و قبل از او هیچ یک از وزرا این معنی میسر نشده بوالقصه چون

سلطان ملکشاه تخت سلطنت را وداع فرمود پسرش سلطان برکیارق افسر ایالت بر سر نهاده قریب
از سیزده سال که بامر حکومت پرداخت دوران آن تیز بسر آمد و رخت بعالم آخرت کشید سلطان محمد بن
ملکشاه بحلیه عدل و انصاف آراسته بود و این بیت از نتایج طبع اوست که در ایام مرض موت انشا
کرده بیت بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای جهان مسخر من شد چو من مسخر رای بسی بلاد گرفتم
بیک اشارت دست بسی قلاع گشادم بیک فشردن پای چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت
بقا بقای خدایست ملک ملک خدای آورده اند که نوبتی سلطان محمد لشکر بهند کشیده و بلوازم غزا و جهاد
پرداخته یکی از بلاد اهل ضلالت را مفتوح گردانیده و بتی را که معبود کفاران دیار بود بدار الملک خود
نقل نموده جمعی از هندیان بپایان متعاقب بملازمت آستان سلطنت آشیان آمده بوسیله نواب معروض
داشتند که اگر سلطان آن بت را بما عنایت فرماید بوزن آن مروارید باید ارتسلیم می نماییم و قبول
میکنیم که مدت العمر از جاده مستقیم اطاعت و فرمان برداری متجاوز نگردیم آن پادشاه دین
دار این سخن را بسمع رضا اصغا نفرمود که اگر چنین کنم هم چنانچه آزر بت تراش میگویند مرا محمد بت فروش خوانند
گفت الله و بشارت فرموده تا آن بت را در آستانه بقعه که ساخته بود فرش انداختند رحمة الله علیه
سلطان سنجر بن ملکشاه بقاء اولاد سلجوق بن دقاق و ملاذ و مرجع سلاطین آفاق بود و سلطان
سنجر مدتها در بسط بساط معدلت و نصفت قیام و اقدام نمود و در سنه ۵۵۲ فوت شده در گنبد رفیع
و منیع که در شهر کهنه مرو از مستحدثات آن پادشاه حمیده صفات بود مدفون گشت و پس از فوت او
هیچ کس از سلجوقیان در خراسان باستقلال حکومت نکرد اما سلطنت عراق و آذربایجان مدتی تعلق
باولاد سلطان محمد بن ملکشاه میداشت و یکی از ایشان مسعود بن محمد است و او در ایام دولت خود
در شیراز مدرسه ساخت و در همان بقعه مدفون شد و آخرین پادشاهی از سلاجقه که در عراق بامر
و نهی خلایق آفاق اشتغال فرمود سلطان طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه
بود و او افعال رضیه و اعمال مرضیه و طبعی نقاد و ذهنی وقاد داشت و این رباعی از جمله اشعار اوست

رباعی دیروز چنان وصال جان افروزی، امروز چنین فراق عالم سوزی، افسوس که در دفتر عمرم
ایام، آن روز نوشته این دگر روزی، واین رباعی هم از نتایج افکار اوست رباعی ما بیم درین
جهان چرا نیم وجهان بی حشم و خوریم و باد نداریم غمان، نه مال همی ماند و نه خان و نمان، چون عمر
نمی ماند و گو هیچ ممان، پوشیده نماند که ازین دو طبقه دیگر از سلاطین سلجوقیه در ولایت کرمان و
مملکت روم حکومت کرده اند در آن ولایات آثار و عمارات بسیار بظهور آمده اما چون راقم حروف
را بر تفصیل آن اطلاع نبود در ذکر ایشان شروع ننمود خوارزمشاهیان نه نفر بودند و مدت دولت این جماعه
صد و سی و هشت سال امتداد یافت اول منهم قطب الدین بن نوشتکین در زمان سلطنت برکیارق ولات سلطان
سنجر والی خوارزم بود و بخوارزمشاه ملقب شد و بعد از فوت او پسرش اتسز والی آن ولایت گشت
و او پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکمال فضل و وفور دانش معروف
در نوبت دویم که سلطان سنجر عزم رزم اتسز کرده بجانب خوارزم توجه فرمود اتسز این
ابیات را انشا نموده نزد سلطان فرستاد ابیات مرا با ملک طاق جنگ نیست، بصلح دلم بزم
آهنگ نیست، ملک شهریارست از شهریار، هزیمت شدن بنده را ننگ نیست، اگر بادپایست خنگ ملک،
کمیت مرا نیز پا لنگ نیست، بخوارزم اینک یقین روم، خدای جهان را جهان تنگ نیست، ایل ارسلان
فرمانفرمای شده و دوران ایل ارسلان بسر آمده پسرش سلطانشاه پادشاه گشت لیکن که برادر
تکش سلطانشاه بر سر جهانبانی با برادر بزرگترش تکش خان که در آن اوان والی جند بود در
مقام منازعت در آمده نصیب برادر سلطنت طلبید و سلطانشاه این رباعی گفته برادر فرستاد
رباعی هرگه که سمند عزم من پویه کند، دشمن ز نهیب تیغ کین مویه کند، اینجا برسول و نامه برناید کار، شمشیر
دو رو به کار یک رویه کند، تکش خان را شاعری بود ملکشاه نام این دو بیت انشا کرده بهم ارسال
رباعی صد گنج ز خنجر آن مارا، کاشانه ترا مرکب میدان مارا، خواهی که خصومت از میان برخیزد،
خوارزم ترا ملک خراسان مارا، چون سلطانشاه این ابیات را مطالعه فرمود رباعی دیگر گفته

نزد

نزد برادرزاده فرستاد و آن اینست رباعی ای جان عجب چشم این غم ره سودا گیرد، این قصه نه در شبانه در
ما گیرد، تا قبضه شمشیر که بالا بدخون، تا آتش اقبال که بالا گیرد، بالاخره سلطنت بر تکش خان قرار گرفته
مرتبه او از مراتب آباء و اجدادش درگذشت و بعد از فوت تکش خان ولد ارشدش قطب الدین محمد پادشاه
گشت و چنگیز خان در ایام دولت قطب الدین محمد لشکر بایران کشیده ایران را ویران کرد و بیشتر حد
عراق قتل عام کرد سلطان جلال الدین منکبرنی ولد سلطان محمد بود و در میدان شجاعت گوی سبقت از پادشاهان
آن جهان ربوده و این رباعی بقول اکثر مورخان از جمله منظومات اوست رباعی در رزم چو آهنیم در
بزم چو موم، بر دوست مبارکیم بر دشمن شوم، از حشمت ما برند انصاف بشام، وز هیبت ما برند زنار بروم،
سلطان جلال الدین آخرین سلاطین خوارزمشاهی بود و بعد از وی کسی را از آن طبقه پادشاهی میسر نشد
ذکر شمه از احوال اتابکان مستحضران اخبار اخبار نموده اند که اعاظم سلاطین سلجوقیه اولاد خود را با امرا
عظام می سپردند آن ملکزادگان از آنجهت امرا که مربی ایشان بودند باتابک یعنی لالابیک تعبیر میکردند
و از لالابیکان سه فرقه بمرتبه سلطنت رسیدند و بدرجات عالیه ترقی فرمودند در ممالک مستولی گردیدند
و فرقه اول از ایشان جماعتی اند که در موصل و بلاد شام و دیار بکر پادشاهی نمودند و ایشان را زنگیه
و زمان دولت ایشان از سنه احدی و عشرین و خمسمایه تا سنه خمس عشر و ستمایه بود و نخستین کسی از آن
لکان موصل و شام که اسم سلطنت بروی اطلاق کردند عماد الدین زنگی بن آقسنقر بود و او در سنه احدی و
اربعین و خمسمایه در وقتی که بمحاصره قلعه جعبر اشتغال داشت در دست غلامان خود شهید گشت سیف الدین
غازی بن عماد الدین زنگی بعد از شهادت پدر در موصل بر سریر ایالت نشست و او بمصاحبت علما و فضلا
راغب بود و در ایام دولت خود مدرسه که معروف است بعتیقه در دار الملک خود بنا نمود نور الدین
محمد بن عماد الدین در سلک اعاظم سلاطین اسلام انتظام داشت و همواره همت عالی نهمت بر زینت اصحاب
درس و فنون و ارباب علم و تقوی می گماشت و نور الدین محمد پس از واقعه پدر در حمص و حماه حاکم بود
و چون برادرش سیف الدین غازی فوت شد مملکت دمشق و بعلبک و حمص نیز بحیطه تصرف در آورد

با بر قدر و منزلتش از فرق فرقدان درگذشت و او در ایام جهانبانی در دمشق و حلب و بعلبک مدارس
ساخت و در موصل مسجد جامع که بجامع نوری مشهور است طرح انداخت و همچنین در حماه در کنار نهر عاصی
در بلده رها و منبج مساجد جامع بنا نمود و در دمشق دار الشفا و دار الحدیثی بی‌نظیر فرمود ابن عماد الدین
زنگی سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود و عز الدین مسعود بن قطب الدین مودود بمرتبه سلطنت
و کامرانی رسید نور الدین ارسلان شاه ابن عز الدین مسعود بعد از فوت پدر در موصل مالک تخت و افسر گشت
و او بفرط شجاعت و مهابت و حلقت موصوف بود و لیکن در امور و اجرای سیاست مشعوف اما باشاعه
خیرات میلی تمام داشت و در ایام دولت خویش در موصل مدرسه که در زیب و زینت بهترین مدارس آن
بلاد بود بنا فرمود وزارتش مجد الدین ابو السعادات محمد بن محمد الشیبانی الجزری که از جمله اعاظم علما
بوده در اکثر علوم تصانیف دارد قیام می‌نمود و آن وزیر بی‌شبیه و نظیر در اواخر ایام حیات بمرض فالج
مبتلا شده در زاویه ساکن گشت و رباطی بنا کرده تمامی املاک خود را بران وقف نمود و بعد از فوت
نور الدین ارسلان شاه پسر بزرگترش عز الدین مسعود قایم مقام شد و حکومت موصل از عز الدین مسعود به
بدر الدین لؤلؤ ارمنی که اتابکش بود انتقال کرد طبقه پنجم از اتابکان که در آذربایجان حکومت نمودند
پنج نفر بودند و اسامی ایشان اینست اتابک ایلدگز محمد بن ایلدگز قزل ارسلان بن ایلدگز ابوبکر بن محمد
اوزبک بن محمد و چون ازین طایفه اثری که لایق بسیاق این مختصر باشد در کتب متداوله بنظر در نیامد
قلم مشکین رقم بذکر اتابکان سلغری که در ممالک فارس فرمانفرما بودند مبادرت نمود سلغریان
یازده نفر بودند و مدت صد و چهل و دو سال باستقلال حکومت نمودند الاول منهم اتابک مظفر الدین
سنقر بن مودود اتابک سنقر در زمان سلطنت سلطان ملکشاه بن محمد بن محمود سلجوقی خروج کرده
بر مملکت فارس استیلا یافت و در ایام حکومت خود در شیراز خانقاهی و مسجدی و مناره رفیع بنا کرد
اتابک مظفر الدین زنگی بن مودود خانقاه شیخ ابو عبد الله خفیف را قدس سره وسیع کرد و چندی در
اوقاف آن افزود و رباطی در راه عراق ساخته و مستغلات خوب برین دو منزل وقف فرموده

وگوینده

و گوینده که بار دیگر چنین در شیراز بر افراشت اتابک مظفر الدین ابوبکر بن سعد پادشاه عدالت شعار شرع پرور
و ملکی خصال و آثار نصفت گستر بود و صیت سخاوت او در اقطار عالم منتشر گردید و رشحات سحاب انعام
و احسان او بر خاص و عام بارید و خوانق و معابد و مدارس و مساجد شیراز که ویران گشته بود
عمارت فرموده و در اوقاف آن بقاع افزوده و در شیراز دار الشفایی در غایت خوبی بنا نهاد
و رباط مظفری بیضا و رباط مظفری ابرقوه و رباط دیگر بر سر راه سواحل است از جمله آثار اوست و مقرب الدین
مسعود که یکی از امرای مقرب اتابک ابوبکر بود و مردی متعبد خیر در حوالی مسجد عتیق شیراز خانقاه و مدرسه و دار
الشفا و دار الحدیثی ساخت و در سر راه بغداد رباطی طرح انداخت و فارس میدان نکته پردازی شیخ مصلح
الدین سعدی شیرازی معاصر اتابک ابوبکر و پدرش اتابک سعد بن زنگی و اتابک سعد بود چنانچه از دیباچه
بوستان و گلستان این معنی بوضوح می‌انجامد القصه بعد از فوت اتابک ابوبکر اتابک سعد و محمد شاه
بن سلغرشاه بن اتابک سعد بن زنگی و سلجوق شاه بن سلغرشاه و ابش خاتون بنت سعد بن ابوبکر
بنوبت سلطنت کردند و ابش خاتون در ایام سلطنت خود در کوچه طناب بافان شیراز مدرسه طرح انداخته
باتمام رسانید و بعد از وفات ابش خاتون دولت آن فرقه بنهایت رسید قراختاییان ده نفر بودند و
مدت حکومت ایشان در مملکت کرمان هشتاد و سال امتداد یافت و اول این طبقه براق حاجب بود و
براق در زمان اول و مبادی حال در سلک ملازمان پادشاه قراختای که او را گورخان می‌گفتند انتظام
داشت و برسم رسالت نزد تکش خان آمده خوارزمشاه او را اجازت مراجعت نداد و براق در ز
مان سلطان محمد بن تکش بمنصب حجابت و اتالیقی سلطان غیاث الدین در ولایت عراق رایت
اقبال بر افراشت تا بحکومت اصفهان موسوم شد و چون تزلزل بارکان دولت خوارزمشاهیان راه
یافت براق بر مملکت کرمان مستولی گشته دعوی استقلال کرد و گفته‌اند که در وقتی که براق در کمال عظمت
فرمانفرمای کرمان بود سلطان غیاث الدین روزی چند مغلوک و بی اعتبار از سپاه چنگیزخان گریخته
پناه بدو آورده و براق نسبت بدان شاهزاده در غایت بی‌التفاتی ملاقات نمود و سلطان غیاث الدین در

ان ایام از براق پرسید که این همه نخوت و تجبر بشود او جواب داد آنکس که دولت و استقلال را از
زوزنی داشت پشتا که سلطنت را از ساسانیان انتزاع کرده بموالی ایشان که غزنویان بودند عنایت فرموده و
سلجوقیان را از پادشاهی معزول فرموده آن منصب را بغلامان ایشان که پدران تو بودند ارزانی داشت
غیاث الدین از شنیدن این سخن خجل گشته دیگر در آن ملک توقف نکرد القصه بعد از فوت براق برادر
زاده اش قطب الدین محمد بن جفتای تانیکو و رکن خواجه حق بن براق بنوبت حکومت کردند قتلغ ترکان
منکوحه قطب الدین محمد بود بواسطه کمال عقل و دانائی بعد از فوت شوهر زمام فرمان فرمائی کرمان بدست
آورد و در ایام دولت لوای عدالت بر افراشت و بقاع خیر مانند مدرسه و خانقاه و مساجد تعمیر نمود
و مستغلات و مزارع بقاع وقف نمود و چون روزگار ناسازگار لباس حکومت از آن عورت خیره عالیه
انتزاع نمود حجاج سلطان بن قطب الدین محمد و سیورغتمش سلطان بن قطب الدین برادر یکدیگر هم حکومت بنهاد
پادشاه خاتون ملک را از برادر خود بگرفت و روزی چند برادر را در انقید ساخته بالاخره بقتل رسانید و پادشاه
خاتون بحسن طبع و جودت ذهن و وفور فراست و کیاست اتصاف داشت و این قطعه از نتایج افکار اوست
قطعه درون پرده عصمت که تکیه گاه منست، مسافران هوا را گذر بدشوار است، همیشه باد سر آن زن که زیر مقنعه،
کناره بود وی از عصمت و نکوکاریست، و این رباعی نیز از منظومات دولت رباعی بر لعل که دید هرگز از مشک رقم
با غالیه بر نوش کجا کرد رقم، جانا اثر خال سیه بر لب تو، تاریکی و آب زندگانیست بهم، و چون آفتاب اقبال
پادشاه خاتون در مغرب فنا متواری گشت محمد شاه سلطان بن حجاج سلطان پای بر مسند سلطنت نهاد و در زمان
پادشاهی او مولانا صدر الدین خوافی که بشرف منصب وزارت مشرف بود در کرمان مدرسه رفیع و خانقاه
منیع احداث نمود پس از فوت محمد شاه و چپ شاه بن حجاج سلطان و قطب الدین شاه جهان بن حجاج
هر یک بعد از دیگری افسر سروری بر سر نهادند و بعد از شاه جهان هیچکس از این طبقه پادشاه و جهانبان نشد
مظفریان از این طبقه هشت نفر در سلطنت بمرتبه استقلال رسیدند اما مدت دولت ایشان زیاده از چهل و پنج
سال امتداد نیافت و نخستین کسی از آل مظفر که در آن ملک کشورستانی نشست امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

بوده

بوده و او بصفت شجاعت و جلالت اتصاف داشت از آثار او مسجد جامع دار السیاده ایست در بلده
اصفهان ساخته پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع چشم و چراغ دودمان مظفری و مهر
سپهر عدالت و رعیت پروری بود جمال حالش بحلیه فضل و ادب آراسته و گنجینه سینه پاکیزه
اش بجواهر علوم و دانش پیراسته در نه سالگی از حفظ کلام الله او را فراغت روی نموده
بکسب کمالات غیره و فضایل نفسانیه مشغول فرمودی قوت حافظه اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت
عربی را بیک شنیدن یاد گرفت و هرگز لفظ فحش بر زبان نیاوردی و آن پادشاه عالیجاه
در ایام سلطنت خویش بدار الملک شیراز دار الشفائی ساخت و چون آن بقعه باتمام رسید اطبا
مسیحانفس جهت معالجه بیماران معین و موظف ساخت و از گوهربار مقرب الحضرة السلطانیه بسمع
جامع این کلمات پریشان رسیده که چون شاه شجاع را داعیه تعمیر دار الشفا در خاطر افتاد فرمان
داد تا در محلی که قابلیت داشت دنبه ها بیاویزند و بعد از گذشتن روزی چند تمامی [illegible] شده مگر
دنبه که درین محل که حالا دار الشفا واقع است آویخته شده بود لاجرم در آن موضع که بلطافت هوا
بهترین مواضع شیراز بود آن عمارت ساخته و پرداخته اند گویند که چون امیر محمد مظفر شیراز را مسخر
کرد در امر معروف و نهی منکر بمرتبه مبالغه نمود که اولاد و امرا و ظرفاء آن دیار از وی بمحتسب تعبیر
میفرمودند و شاه شجاع در آن وقت این رباعی بنظم آورد رباعی در مجلس دهر ساز مستی پست است،
نه چنگ بقانون و نه دف بر دست است، رندان همه ترک می پرستی کردند، جز محتسب شهر که بی می مست است،
و در وقتی که برادران پادشاه فضیلت پناه شاه محمود که حاکم اصفهان بود فوت شد این رباعی را
در سلک نظم کشید رباعی محمود برادرم شه شیر کمین، میکرد نزاع از پی ملک و نگین، کردیم دو بخش تا بر
آساید خلق، او زیر زمین گرفت من روی زمین، و این اشعار نیز از نتایج طبع شاه شجاع است
رباعی یک چند طریق رهروان گیرم پیش، در نار و نعیم باد نارم کم و بیش، مردانه درین راه
بپویم پس و پیش، تا بو که رسم بآرزوی دل خویش رباعی ای کرده رخت غارت هوش دلها

عشق تو شده خانه فروش دل ما ؛ سری که مقربان از او محرومند ؛ عشق تو فرو گفت بگوش دل ما ؛
رباعی جان در طلب وصل تو شیدا شده ؛ دل در خم گیسوی تو رسوا شده ؛ اندر طلب وصال تو
گرد جهان بیچاره دلم گشت هر جا باشد ؛ و بلبل طبع سحر ساز آن پادشاه هر سحر از آنجا که در
گلزار نظم نغمات موزون برکشیده در بوستان نثر نیز الحان بلاغت نشان بسمع فضلا میرسانید از
جمله منشآت او مکتوبیست که بحضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان در سلک تحریر کشیده و جناب اشرف
الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی آن مکتوب را بجنس بعینه در ظفرنامه ثبت گردانیده فلطالع ثمه
عزة الدین یحیی ابن شاه مظفر برادرزاده و داماد شاه شجاع بود و در خطه یزد حکومت می نمود
گفته اند که فارس میدان سخن سرای خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی نوبتی از شاه یحیی رنجیده
قطعه در سلک نظم کشیده که یکی از ابیات آن اینست شعر شاه هرموزم ندیده صد هزارم لطف کرد ؛
شاه یزدم دید مدحش گفتم و هیچم نداد ؛ و این قطعه بسمع شاه یحیی رسیده فرمود که شاه هرموز حافظ را ندیده اما
بنا بر آن مشمول کرم و احسان گردانیده آورده اند که روزی شاه یحیی در شکارگاه از امرا و ملازمان
جدا افتاده دهقانی را دید که بر آب دادن باغات خود مشغول بود دلاور پرسید که در ایام دولت شاه یحیی
احوال تو برچه منوال گذران است دهقان گفت که نسبت بمن ظلم و تعدی بسیار واقع میشود و پیوسته
بروات ناموجه می نویسند شاه یحیی بر زبان آورد که من یکی از مقربان پادشاهم می باید که تو فردا بدرگاه
حاضر شوی تا حال ترا بعرض شاه رسانم و بکفایت مهم تو قیام نمایم دهقان از قبول این سخن عذر اهمال
نمود شاه یحیی بمبالغه فرمود که البته که می باید آمد دهقان گفت پادشاه شما میش است سر در پیش
چشم زرم بر زبان خواهد دوخت و بقول تو عمل نخواهد کرد شاه نوبت دیگر با آن شخص گفت که تو فردا قدم
رنجه فرمای که پادشاه بهیچ وجه از سخن من تجاوز نمی نماید چون صباح شد شاه یحیی بر تخت نشست
با حاجب و یساولان گفت که هر که شخصی با این هیئات پایه او را نزد من آرید همان ساعت دهقان
بدر بارگاه رسیده یکی از حاجبان او را بپای تخت رسانید و دهقان همان شخص را که با او مکالمه نموده

برتخت

بر تخت نشسته دید روی تضرع و مسکنت بر خاک نهاد شاه یحیی او را دلداری فرموده مشوری
ارزانی داشته و من بعد بمجلس از مال و خرج بطلبیده و پانصد دینار انعام کرده گفت باری میش
سر در پیش چشم زرم بر زبان ندوخت و از مقتضای عدالت تجاوز نکرد و دیگر از سلاطین آن خاندان
سلطان ابو یزید بن امیر محمد مظفر و از و لطف طبع اشتهار دارد و این رباعی از جمله اشعار اوست
رباعی از وعده ترا خبر خواهم کرد ؛ تیر الم تو برجگر خواهم کرد ؛ با مهر تو در خاک فرو خواهم رفت ؛
با عشق تو سر ز خاک بر خواهم کرد ؛ بثبوت پیوسته که بعد از فوت شاه شجاع در میان آل مظفر مخالفت
و نزاع پدید آمد و رعایا در زحمت و تشویش افتادند و در نوبت دویم که رایات نصرت آیات
حضرت صاحب قران گیتی ستان انار الله برهانه سایه وصول بر ولایت فارس و عراق انداخت
شاه منصور بن شاه مظفر که در آن اوان بر ولایت فارس و عراق استیلا داشت از غایت جرأت
و مردی با قرب سه هزار کس بمقابله سی هزار سوار خنجر گذار که در ظل رایات نصرت شعار صاحب
قران کامگار بودند در آمد و جنگهای مردانه کرده در همان معرکه بقتل رسید و حضرت صاحب
قران از روی اختصاص بعد از فتح و ظفر سایر آل مظفر را مقید گردانیده و بنابر استصواب امرا آن ممالک همه را
بیاسا رسانیدند و زمان دولت ایشان بنهایت رسید والبقاء لله الملک المجید …بان پنج نفر بودند و مدت
شصت و یکسال زمان اقبال ایشان امتداد یافت …علاء الدین جهانسوز معاصر سلطان سنجر بود
و چون نسبت بسلطان طریق عصیان سلوک داشت و در ارسال تحف و هدایا اهمال ورزید سلطان سنجر
با لشکر نصرت اثر متوجه او شد علاء الدین حسین که بعضی از مورخان از جنس تعبیر نموده اند بشمول ارزانی
باستقبال روان گشت و بعد از وقوع محاربه حسین غوری اسیر شد روزی چند مقید بود و چون لطف
طبع او بضمیر سلطان ظاهر شد باطلاقش حکم فرمود و او را حریف بزم خویش گردانید روزی
پیش سلطان سنجر طبقی پر مروارید آبدار نهاده بودند سلطان از علاء الدین حسین بخشید علاء
الدین این رباعی در بدیهه گفت رباعی بگرفت و بکشت شه مرا در صف کین ؛ با آنکه بدم کشتنی از روی یقین ؛

وانکه بطبق سیم بدهم در ثمین بخشش و بخشم چنان کرچنین گویند سلطان سنجر خالی سیاه بر کف پای
داشت روزی علاءالدین حسین را چشم بران افتاده بعد از رخصت کف پای سلطان بوسید
این رباعی گفت ای خاک سم مرکب تو افسر من ◦ وی حلقه بندگی تو زیور من ◦ تا خال کف
پای ترا بوسه زدم ◦ اقبال بوسه زند بر سر من ◦ و این بیت نیز از جمله منظومات اوست
کر غزنین را زبیخ و بن بر نکنم ◦ من خود نه حسین ابن حسینم ◦ و علاءالدین حسین بمقتضای
این بیت خود اکثر همت بر تسخیر غزنین مصروف داشته قهراً قسراً آن مملکت را مسخر کرد و عمارات
و قبور آل سبکتگین را آتش بیداد در سوخته و دمار از دودمان ایشان بر آورده و بنابر آن بجهانسوز
ملقب شد و بعد از فوت علاءالدین حسین ولدش ملک سیف‌الدین محمد قائم مقام گشت سلطان
غیاث‌الدین ابوالفتح محمد سام پس از انقضاء ایام دولت ملک سیف‌الدین محمد بر تخت نشست و کار سلطان
غیاث‌الدین روز بروز در ترقی بود تا در شهور سنه سبع و ستین و خمسمائه لشکر بهرات برد و با علیشاه
بن تکش خان که در آن اوان حاکم آن قلعه بود در وادار بار کشیده و بر زبر می قرار کرد
و سلطان غیاث‌الدین در برابر آن برج آمده گفت که ازین برج تا فلان برج بسنگ منجنیق رخنه
می توان کرد از اثر دولت او همان قدر از دیوار که مشار کشته بود بیفتاد و حصار مسخر شد مسجد جامع
هرات را که از تعریف مستغنی است سلطان غیاث‌الدین بنا نمود و پسرش محمود آن عمارت را انجام
فرمود مدرسه سلطان که در جنب این مسجد جامع واقع است هم از آثار سلطان غیاث‌الدین است
و دیگر از سلاطین غوری سلطان شهاب‌الدین غوری بود برادر سلطان غیاث‌الدین و او در ایام دولت
خویش غلامان خود را تربیت کرده با ایالت ولایات هندوستان سرافراز گردانید یکی از آنجمله قطب
الدین ایبک است که کتاب تاج المآثر در ذکر مآثر و مفاخر او اشتمال دارد و سلطان شهاب‌الدین
در سنه اثنی و ستمائه بزخم تیغ یکی از فدائیان بسعادت شهادت رسید ذکر ملوک کرت اول کسیکه از ملوک کرت بمنصب حکومت سرفراز
شد ملک شمس‌الدین محمد بن ابوبکر کرت بوده و او دختر زاده ملک رکن‌الدین است و ملک رکن‌الدین

از فرزندان

از فرزندان عز الدین عمر مرغنی است و خدمتش از بنی اعمام سلطان غیاث‌الدین بوده و وزیر و نایب در بار
و عز الدین عمر باخلاق زکیه و اوصاف رضیه از جمیع حکام آن ایام امتیاز تمام داشت و بغایت فاضل
و خیر و باذل بود و در زمان دولت خویش مساجد و مدارس و خوانق و رباطات عمارت نمود و ملک
شمس‌الدین محمد در ظل حمایت و رعایت ملک رکن‌الدین بسر می برد و در شهور سنه ثلاث و اربعین
و ستمائه که ملک رکن‌الدین سر بر بستر ناتوانی نهاد نور او را بعهد خویش گردانید و بعد از وقایع حالات که
ملک شمس‌الدین را روی نمود بمنصب بلند سلطنت رسید با وجود لطافت طبع بخوردن ورق الخیال اشتغال
می نمود و در توصیف آن اشعار نظم می فرمود و این رباعی از آنجمله است هر گه که من از سبزه
طربناک شوم ◦ با سبزه خطان سبزه خورم در سبزه ◦ تا کسته سبز خنک افلاک شوم ◦ زان پیش که همچو
سبزه در خاک شوم ◦ در بعضی از نسخ بنظر در آمده که در وقتی که ملک شمس‌الدین محمد را اباقاخان
توهم نموده در یکی از قلاع خراسان متحصن گشت خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان نوشته او را
بملازمت پادشاه زمان ترغیب کرد و او را وخامت عاقبت مخالفت رسانیده و شرط نصیحت بجای
آورد و ملک شمس‌الدین محمد در جواب آن کتابت رقعه نوشته این دو رباعی را در آن مکتوب مندرج کرده
با دشمن من چو دوست بسیار نشست ◦ با دوست نشاید که دگر بار نشست ◦ پرهیز از آن عسل که با
زهر آمیخت ◦ بگریز از آن مگس که بر مار نشست ◦ ایضا له ◦ آن به که خردمند کناری گیرد ◦ با گوشه قلعه و حصاری
گیرد ◦ می می خورد و زلف بتان می بوسد ◦ تا عالم آشفته قراری گیرد ◦ طرفه آنکه ملک شمس‌الدین محمد بالاخره
فریب یافته از مضمون این اشعار لطافت شعار [illegible] نموده و بدرگاه اباقاخان رفته در سنه ست و ستمائه
مسموم شد و ولدش ملک رکن‌الدین که بملک شمس‌الدین کهین اشتهار دارد بسعی پیشین و حکم
اباقاخان در هرات پادشاه شد و بعد از فوت او پسرش ملک فخرالدین بر سریر فرمانداری نشست
و فتح امیر در قلعه خیسار الدین و از ما افتقار ملک فخرالدین بر فرق آنجا سید خانقاه ملک در درون بلده
هرات ببازار ملک واقع است چنانچه مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هرات نوشته از جمله

عمارت اوست ملک غیاث الدین برادر او با نمود ملک شمس الدین کهین بن ملک شمس الدین محمد بعد از
فوت برادر خویش ملک فخر الدین بفرمان اولجایتو سلطان حاکم هرات گشت و در ترویج شریعت مطهره
کوشیده بجهت علما و فضلا ادرارات تعیین گردانید و در سنه احدی و عشرین و سبعمائه عزیمت زیارت
بیت الله نموده بگذاردن حج اسلام و طواف مرقد معطر خیر الانام علیه الصلوة والسلام فایز گشت
و مسجد جامع هرات را که منبع فیض و برکات است و روی بخرابی نهاده بود تجدید عمارت فرموده و در
جنب آن مدرسه غیاثیه را احداث نمود ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین پس از انقضاء ایام
حیات برادران خویش ملک شمس الدین و ملک حافظ پادشاه شد و ملک حسین نقاوه این خاندان
و خلاصه این دودمان عالیشان بود و در ایام دولت خانقاه ملک را تجدید عمارت نمود و مدرسه
سر فروزاباد را و خانقاه جدیدی را بنا فرمود و ایضاً در خیابان هرات و قصبه کاریز که از جمله قصبات ولایت
باخرز است خوانق بنا نهاده باتمام رسانید و چون ملک حسین بمقتضای کریمه کل شیء هالک الا وجهه
تخت سلطنت را وداع نمود ولدش ملک غیاث الدین پیر علی پادشاه شد و او آخر کسیست از
این طایفه که بفرمان فرمائی رعیت و سپاهی قیام نمود والملک لله الملک المعبود **ذکر بعضی**
از خانان ترکستان و بیان شمه از کار ایشان نقله آثار و حمله اخبار آورده اند که جمیع خانان بلاد مشرق و ترکستان
از نسل یافث اند که اولاد نوح علیه السلام و چون نوح یافث را بجانب مشرق نامزد فرمود یافث
از والد ماجد خود التماس نمود که او را دعائی آموزد که بوسیله آن هرگاه از حضرت عزت باران خواهد
بارد و نوح ملتمس قرة العین خویش مبذول داشته او را اسم اعظم بیاموخت و ایضاً آن اسم را بر سنگی نو
نقش کرده بیافث داد و یافث بآن بواسطه حروف که باران خواستی بباریدی و بعد از فقدان آن سنگ
احجاری که بدان مناسبت داشت در جوف حیوانات پیدا شد و ترکان آن احجار را یشم و تازیکان سنگ
یده و اعراب حجر المطر گویند و هنوز امثال آن سنگ در میان اتراک موجود است و باستعمال آن باران میبارد
و این معنی از جمله بدایع صنایع آفریدگار است جل جلاله القصه یافث در مشرق بطریق صحرانشینان ساکن شد و در کوم ...

وضع

وضع فرمود و **ترک بن یافث** او را یافث اغلان می گفتند ساختن خرگاه از جمله مخترعات ترک
و یکی از فرزندان ترک تونک نام داشت روزی در شکارگاه طعام می خورد ناگاه لقمه از دستش
بیفتاد و زمین شور بود و نمکین شده و چون برگرفت و بخورد او را بغایت خوش آمد و رسم نمک
در طعام از آن زمان پیدا شد **خزر بن یافث** در کنار آب اتل ساکن شده و شهر خزر را بنا
نهاد و چشم کاورس بزرع گردانید **روس بن یافث** اول کسیکه در بلاد ترکستان نقاشی و
صورتگری و بافتن جامه ملون ابداع کرده بفرزندان خود آموخت و ابریشم از قبله بدست آورد
او بود و اکثر حرف و صناعات تا غایت در میان اهل چین باقی مانده از مخترعات اوست
و چین را پسری بود ماچین نام که بانی شهر ماچین است سنگ یشم او بدست آورد و خاصیت آن را
معلوم کرد و مشک از آهو حاصل نمود **... ابن یافث** دو پسر داشت یکی بلغار که بلغار منسوب
بدوست و دیگری برطاس روباه و سمور و سنجاب او بدست آورد و از پوست آنها ملبوسات ترتیب
داد **النجه خان** در زمان سلطنت او اتراک بکثرت مال مغرور شده و از جاده مستقیم منحرف گشته و
سلوک طریق کفر و شرک اختیار نمودند و او را دو پسر بود یکی تاتار و مغول **اغوز خان**
بن قراخان بن مغول خان بلطافت صورت او گلی نبود که در بوستان خانیت چون شکفته و
بحسن و سیرت او فرزندی بوجود نیامده نقلست که چون اوغوز خان متولد شد سه شبانه
روز پستان مادر در دهن نگرفت و هر شب مادرش در خواب دیدی که طفل با او گفتی ای مادر تا
بخدا ایمان نیاوری من شیر ترا نمی خورم و چون آن زن از ترس شوهر بظاهر ایمان نتوانست
آورد در نهان مسلمان شد بعد از آن اغوز خان پستان او را در دهان گرفت و در آن
رسم مغولان چنان بود که تا فرزند یکساله نمی شد او را نام نمی نهادند و چون یکسال از عمر
اوغوز خان بگذشت پدرش قراخان طوی کرد و اقوام مغول را جمع کرده گفت این پسر یکساله شد
اکنون او را چه نام نهیم آن طفل بزبان فصیح گفت که نام من اوغوز است و مردم از این قصه غریب شاد شدند

نمودند متعجب گشته نام او را ایمجان قرار داده‌اند اغوز خان هر طایفه از طوایف مغول را بلقبی ملقب
گردانید مثل قلیج و قبچاق و جلایر و غیر آن چنانچه تفصیل این حکایت در تواریخ مبسوطه مذکور است
گویند که شیره که در طویهای ایشان در آن می‌نهند از مخترعات اوست. الانقوا دختری بود در غایت حسن و زیبایی
و نهایت عفت و پارسایی فرد نه دختر اختری از برج شاهی ۞ گرامی گوهری از درج شاهی ۞ و او
از نسل مغول خان بوده در حباله پسر عم خویش دیون بیان بسر می‌برد و از او دو پسر متولد شده
شوهرش وفات یافت و الانقوا بضبط ایل و الوس و پرورش فرزندان اشتغال نموده در اثنای شبی
آن بانوی عظمی بحجله بستر استراحت غنوده بود که ناگاه نوری از روزن در آمده آن خانه تاریک را
روشن ساخت و آن روشنی بکام و دهان او رفته و بشره الانقوا از آن و سطوع آن باردار شد بیت
نوری از روزن اقبال در آمد در او ۞ که از آن خانه دل شد طرب آباد درو ۞ و چون قوم و تبع
الانقوا از حمل او آگاه شدند زبان طعن و تشنیع دراز کردند و جناب عفت مآب اکابر و اهالی
قوم را طلب نموده صورت قضیه را با ایشان در میان نهاده و از تهمتی که او را می‌کردند برائت
نمود و گفت هر کرا درین معنی شبهه باشد باید چند شبانه روز در خرگاه من بسر برد تا این سر
کالبدر فی الدجیه و الشمس فی الضحی نزد او روشن و هویدا گردد چند کس از اعیان و اشراف
مغول مترصد این صورت بودند تا مشاهده نمودند که نوری از روزن حرم خرگاه او
در می‌آمد و بیرون می‌رفت آنگاه اهل مجلس را در طهارت ذیل و صدق الانقوا شکی نماند
گویند الانقوا از آن نور سه پسر خورشید منظر آورد که یکی از آن جمله بوذنجر قاآن است
و بوذنجر جد نهم چنگیز خان و چهاردهم جد حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان است
قایدو خان جد ششم چنگیز خان و قراچار نویان است و در ایام سلطنت خود از رود خانه جوی
بیرون آورده و آنرا به جرالوم موسوم گردانید و قری و قصبات بسیار بر اب آن نهر معمور ساخته
برتان بهادر اول کسیکه از خانان ترکستان به بهادر ملقب شد او بود و برتان از غایت

جلادت

جلادت و مردانگی باین لقب ملقب گشت و برتان بهادر منصب لشکرکشی و سرداری سپاه را
به پسر عم خود ایردمچی برلاس داده داشته و پس از آن او را ایردمچی برلاس گفتند و تمامی برلاسان از
نسل ایردمچی است یسوکای بهادر پادشاه بلند قدر بهرام قهر بود و چون او متولد شد مقداری خون
فسرده در مشت داشت و این دال بود بر آنکه فتنه‌انگیز و خونریز باشد و چنگیز خان را الحق از نوش
پسر توس مسوکا بهادر بملازمت اونک خان شتافته باندک زمانی بغایت مقرب گشته چنانچه
پسر سنکوم و بعضی از امرا بر او حسد بردند و به هنگام فرصت بان تعبت کشیدند مزاج اونک خان
را از چنگیز خان متغیر گردانیدند و خاطر بر قتل او قرار داده دو کودک که یکی از ایشان بادا
نام و دیگر قشلیق نام داشت و از رمه شیرخانه یکی از امرا آورده بودند این معنی را شنیدند و بی‌حال
بخدمت چنگیز خان شتافته آنچه استماع نموده بودند بعرض رسانیدند و چنگیز خان همان شب اظهار
مخالفت کرده فرار بر قرار اختیار نموده بادا و قشلیق را ترخان نموده و جمیع ترخانان از نسل آن
دو خانند القصه چنگیز خان بعد از شکست اونک خان باندک زمانی پادشاه نافذ فرمان شده تمامی
ممالک ترکستان و مغولستان را تسخیر نموده و لشکر بایران کشیده در اکثر بلاد قتل عام نمود و اکثر رسوم
و یاسا که تا این زمان در میان مغولان مانده اختراع کرده چنگیز خان است نقلست که چون چنگیز خان از بلاد
ایران مراجعت نموده بسمرقند نزدیک رسید اعیان و اشراف آن بلده او را استقبال نمودند چنگیز خان
ایشان را گفت که خدای بزرگ مرا پادشاه شما ظفر داد و در معموره گردانید و وظیفه اکنون بدعا و ثنای
ما مشغول باید و چون ائمه و قضات از وی یرلیغ ترخانی طلب داشتند پرسید که خوارزمشاه از شما مونت
دیوانی طلب میکرد یا نه جواب دادند که آری گفت پس دعای شما در باره او چگونه مستجاب گشت
چه دعاگویی که بباز خواست گرفتار باشد او از فراغ دل در حضور دعا نمود آنگاه یرلیغ داده سادات
و علما را از مؤنات دیوانی معاف داشت گویند که یکی از شعرای فارسی زبان قصیده در مدح چنگیز خان
گفته پیش او برد چنگیز پرسید که این چیست از حاضران گفتند قصیده فارسی است که در مدح شما گفته چنگیز خان

برزبان آورد که من اگرچه فارسی نمیدانم اما این قدر میدانم که او را صله باید داد و بعد از آن او را
خوشنود داشته باز گردانید و چنگیزخان را چهار پسر معتبر بود جوجی ÷ و اوکدای ÷ و جغتای ÷
و تولی ÷ چنگیزخان الکای مملکت خوارزم و دشت قبچاق را تا سرحد روم بجوجی ارزانی داشت و جوجی
پیش از پدر بشش ماه وفات یافت و اولاد او بطنا بعد بطن در مواضع مذکور بر تخت حکومت
نشستند و الیوم مشاهده است سلطنت آن دیار متعلق بدیشان است و جمیع خوانین اوزبک از نسل
جوجی اند اما جغتای خان والی ولایت ماوراءالنهر و ترکستان بود و اولاد او در آن ممالک
متعاقب یکدیگر بر سلطنت قیام می نمودند و از آنجمله کبک خان است که دینار کپکی بنام اوست و دیگری
الغو خان و یکی دیگر براق خان و مسعود بیک بن محمود یلواج که در زمان سلطنت الغو و براق بامر وزارت
اشتغال داشت و در بلاد ماوراءالنهر در باب تعمیر بقاع خیر اهتمام تمام فرموده و در بلده بخارا مدرسه
رفیع و منیع بنا کرده کتب نفیسه وقف نمود القصه چون کوکب دولت حضرت صاحب قرانی امیر
امیر تیمور گورکان از افق جهانبانی طلوع فرمود آفتاب اقبال اولاد جغتای خان بسرحد زوال رسید
اوکتای قایم مقام و ولیعهد پدر بود و سایر برادران متابعت او می کردند تولی خان در سر اردوی
چنگیزخان بود و او را الغ نویان می گفتند اوکدای قاآن خاقانی عدالت شعار و قاآنی فرخنده
اطوار سخاوت و ایثار بود با مسلمانان محبت میورزید و در باب ایشان احسان و الطاف بتقدیم میرسانید
چنانچه گویند که روزی قبچاقی مسلمانی را گرفته بدرگاه قاآن آورده و گفت این شخص بخلاف حکم شما
گوسفندی خریده و بخانه برده و در سرای ابسته کارد بر حلق آن رانده و من در خانه او کمین کرده این
حال را مشاهده نمودم و چون این سخن بعرض قاآن رسید گفت که مسلمان یاسای ما را رعایت نموده که در خفیه
بسمل گوسفند کرده و ترک آن کرده ترا که گفته که بر بام خانه او روی مسلمان را فرمود رها کنند و قبچاق را بقتل رسانیدند قاآن
در ایام دولت خود کسان بخراسان فرستاده تا شهر هرات را که در زمان آمدن چنگیزخان بایران ویران شده بود بحال عمارت
بازآوردند و در قراقرم قصری رفیع الارکان منیع البنیان بنا فرمود و سقف و جدار آن را بصور بدیع و نقوش غریب مزین

وزینت

وزینت دادند و بعد از فوت اوگدای قاآن پسرش کیوک خان فرمانفرمای جهانبانی شد و چون
زمان اقبال کیوک خان بسر آمد منکو قاآن ابن تولی خان قایم مقام گشت منکو قاآن بصفت نصفت
و معدلت اتصاف داشت و همواره همت بر تقویت شریعت محمدی می گماشت در ایام دولت او
سادات عظام و علمای علام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم
ساخت و همین منوال بحال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و عجزه هر طبقه پرداخت اما از جماعت
یهود کسی را رعایت نکرد و بهمین اهتمام او احوال اکثر خلایق روی بانتظام آورد و برادرش هلاکو خان
از توران بایران و استیصال ملاحده بپایان رسانید و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و مادر
منکو قاآن ضعیفه خیره عاقله بود و در ایام دولت پسر هزار بالش نقره به بخارا فرستاد تا مدرسه
بنا نمودند و مستغلات خریدند و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات بشیخ العالم
شیخ سیف الدین مظفر باخرزی دادند و پس از فوت منکو قاآن بعضی از آن ممالک را اریق بوکا
بن تولی خان و برخی را برادرش قوبیلا قاآن در حیز تسخیر و تصرف درآوردند و بالاخره اریق بوکا در دست
قوبیلا گرفتار گشته امر سلطنت من حیث الاستقلال بر قوبیلا قرار گرفت قوبیلا قاآن خانی عدالت شعار
نصفت آثار بود و در ایام دولت خویش نزدیک بجایی که دار الملک خانان ختای بود به بنای بلده
فرمان داد بیت اساسی بنزدیک ختکه بنهاد ÷ بر آن خطه را نام دایدو نهاد ÷ در آن تختگه را
یکی قصر ساخت ÷ ز خارش بسقف فلک برفراشت ÷ چو فردوس گشت آن خجسته مقام ÷ ستونهاش از سیم و
زمینش رخام ÷ نقلست که آن شهر را مربع وضع کردند و طول هر دیواری از چهار فرسنگ بود و
مغولان آن بلده را خان بالیق خواندند و بحکم قوبیلا قاآن استادان از بندر رسند نهری بزرگ حفر کردند
آب بدان شهر آوردند و در بعضی از کتب بنظر رسیده که طول آن جوی چهل روزه راه بود و بعد از فوت قوبیلا
قاآن اولاد و احفاد او بطنا بعد بطن در آن ممالک بر سریر فرمان دهی نشستند و الیوم مشاهد است سلطنت آن
دیار از نسل چنگیزخان است ذکر جمعی از اولاد چنگیزخان که در ولایت ایران سلطنت کرده اند الاول منهم هلاکو خان

اباقا خان در زمان پادشاهی برادر خود منکوقاآن بطرف ایران لشکر کشید و تمامی ولایات
را در تحت تصرف آورد و از آثار او رصد ایلخانی است که بسعی خواجه نصیر ساخته شده و در اعالی مراغه
رفیع ساخت و در نواحی ایران و آذربایجان بتخانهای بزرگ بنیاد نهاد و خواجه نصیر الدین کتاب
تنسوقنامه ایلخانی بنام او تصنیف کرد و وزیرش خواجه شمس الدین محمد جوینی که شمسیه در علم منطق بنام نامی
او موشح است در باب رعایت اهل فضل و ادب مساعی جمیله مبذول داشته در اشاعه خیرات
و مبرات اهتمام فرموده و بعد از فوت هلاکوخان شانزده نفر از اولاد او در ممالک ایران
بر تخت فرمانروائی نشسته اول اباقا خان بن هلاکوخان ولیعهد و قائم مقام پدر بود و در زمان سلطنت او در
نیشابور زلزله عظیم اتفاق افتاده آن بلده ویران گشت و بفرموده اباقاخان در جنب شهر
ویران بلده دیگر بنیاد نهاد و به اندک فرصتی نیشابور باز آبادان و معمور شد و از ارکان دولت
اباقاخان خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی برادر خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و حاکم
بغداد بود و تاریخ جهان گشای تصنیف نمود تکودار بن هلاکو خان بافعال حمیده و اعمال پسندیده موصوف
و معروف بود و بنا برآنکه تکودار در سلک اهل ایمان انتظام داشت چون بمرتبه سلطنت رسید بسلطان
احمد موسوم گردید و سلطان احمد فرمان داد که طوایف اطبا و منجمان یهود و نصاری را که از اوقاف
مسجد ادرار میگرفتند دیگر ندهند و در تجهیز قوافل حاج اهتمام فرموده مقرر کرد که حاصلات اوقاف حرمین
شریفین را هر ساله جمع نموده بخانه کعبه بحرمت بیت الله الحرام رسانند و حکم کرد که بتخانه و کلیسا را ویران
کرده بجای آن مساجد و معابد سازند و در زمان سلطنت سلطان احمد ارغون خان بن اباقا خان در مقام
مخالفت آمده میان ایشان محاربه واقع شده ارغون خان شکست یافته بقلعه کلات گریخت و اینبق
که از امرا سلطان احمد بود از عقب شتافته شاهزاده را بعهد و پیمان باردو آورده که در آن اردو
در موضع خبوشان بود و سلطان احمد برادرزاده را دیده او را بارق بوقا سپرد و خود با جمعی از همراهان
بجانب آذربایجان شتافته مقرر کرد که بعد از رفتن او بسه روز ارغون خان را بقتل رسانند

و چون

٥٢

و چون سلطان احمد یک دو منزل از اردو دور شده اروق بوقا ارغون را بپادشاهی برداشته
مانند برق و باد از عقب سلطان احمد شتافتند و او را در اردوی مادرش یافته بکشتن رسانید و او اول
اهل اسلام که کیخاتو خان بن اباقا خان بعد از فوت ارغون خان بر سریر سلطنت نشست و وضع چاو
و ابطال آن در زمان او واقع شده و کیفیت این قصه چنان بود که در آن اوان بواسطه حوادث مشوشه
که ذکر آن بتفصیل در کتب تواریخ مسطور است در خزینه کیخاتو فلسی نماند بلکه مبلغ پانصد تومان صدر جهان را
که متقلد قلاده وزارت بود قرض شده و عوض از مال و مواشی نیافت و لوازم خرج پادشاه صورت
انجام نمی‌پذیرفت و درین اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که برادر شیر بود وزیر شده بعرض کیخاتو
رسانیدند که مصلحت آنست که چاو عوض زر در ممالک روان گردد و بیع و شری بدان نمایند تا مال
بتمام واصل خزینه شود و مجلس را زیادتی بخشد و چندان اغوا و اغرا نمود که پادشاه بدین قضیه همداستان
شده حکم فرمود که در هر شهری که داخل قلمرو او بود چاو خانه بنیاد نهادند و عمال جهت نظم این
کار تعیین نمودند و در هر بلده مبلغی در موت چاو صرف شده و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود چند کلمه
بخط خطائی بر آن نوشته و بر دو طرف آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله در لفظ ارنجی و دو درجی که فا
مان خطائی بدین کلمه پادشاه را اطلاق کرده اند نبوده مثبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده
بودند و از نیم درم تا ده درم بنا بر اختلاف چاو رقم زده و مقرر شده که هر گاه چاو روی باندراس
نهد بچاو خانه آورده عوض گیرند و بجمله در ماه ذی قعده سنه ثلث و تسعین و ستمایه در تبریز چاو روان گشت
و از اشتهار این حکایت طوایف امم در غرقاب تحیر و تفکر افتادند و تجار ترک آمد و شد کردند و بجهت
ضرورت در تبریز دو سه روزی بیع و شری اشتغال نمودند چه حکم شده بود که هر که از معامله
چاو گردن بپیچد سرش ببندازند و بالاخره عوام الناس هجوم کرده قاصد جان عز الدین مظفر شدند
و در روایتی او را با بعضی از متعلقان او بقتل آوردند لاجرم امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان
بعرض کیخاتو خان رسانیدند که وضع چاو و شیوع خرابی مملکت و رعیت و موجب عدم رواج ولایات

شد و بر حاصل نفع مفقود و ابواب معاملات مسدود گشت و پادشاه سخنان زمرهٔ نیکوخواه را شنید با
جا و حکم فرمود بثبوت پیوسته که گیخاتو خان بر بنین و بنات امرا طمع نموده یاران از سلطنتش متنفر گشته بایدو
اغول را بجای او برداشتند و بایدو اغول مدت هشت ماه پادشاهی کرده ملک بغازان خان بن ارغون
خان انتقال یافت **سلطان محمود غازان** پادشاهی بود بوفور فهم و فراست موصوف و بکمال عقل و کیاست
معروف از مصطلحات علوم باخبر و از دقایق حرف و صنایع بهره ور و بر کیفیت انساب و آداب سلاطین
مغول واقف و در دفع ارباب تعصب و بغی و خلاف و در رد و مصاف تولا از شیوه فصاحت و بلاغت صاحب
وقوف و همت عالی نهمتش بر تشیید ارکان دین نبوی مصروف در وضع قوانین عدل و انصاف
و رفع آیین ظلم و اعتساف ید بدل و در عهد او مراسم رعیت پروری و بانی مبانی سلطنت و سروری
ضرب المثل به تعمیر بقاع الخیر و ابواب البر بغایت سعی نموده سطح نظر مخبر از شیش تحقیق نوادر رسایل
وزیر پاکیزه تقریر حاوی فضایل نفسانیه خواجه رشید الدین فضل الله همدانی در جامع التواریخ مرقوم
کلک بیان گردانیده که قبل از جلوس غازان خان سلاطین مغول را مدفنی معین نبوده هر کس
از ایشان فوت می شد جسدش را در موضعی که از عمارت و زراعت بعدی داشت دفن
می نمودند و نواحی آن را غرق میکردند و چون جمال حال غازان بحلیه ایمان مزین گشت و بشرف
طوف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته
باشد از چگونه از زمرهٔ اموات توان شمرد و هر چند ما را در چه صلاحیت اما خاطر شریف اعلی
بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمهٔ من تشبه بقوم فهو منهم عمل نماییم و ابواب البر ساخته درهای
هر باره صدقات جاریه برگشاییم تا انوار منافع خیرات بر وجنات حال سادات و علما و فقرا تابد و برکت
آن رحمت بالنهایت حضرت ایزد تعالی ما را دریابد آنگاه فرمان داد تا معماران مدقق و استادان
مهندس در غرب تبریز که حالا شنب غازان اشتهار یافته قبه عالی که پهنای دیوارش هجده زرع بوده
جهت مدفن همایون بنا نهادند و چون باتمام رسید آن منوره را بانواع تکلفات زیب و زینت دادند در

تاریخ

در تاریخ وصاف مسطور است که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها یازده
من بود از آن مقبره آویخته و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده‌اند و هم
در آن اوان غازان خان متصل بآن بقعه رفیعه دیگر ابواب البر تعمیر فرموده بر موجب که
مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه دار السیاده رصدخانه دار الشفا بیت الکتب
بیت القانون بیت المتولی حوض خانه سقابه حمام السبیل و از آن پادشاه عالیشان از
املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت بر این بقاع وقف کرده چنانچه تمامت
قضات و علما بصحت آن حکم نمودند و در جنب مقبره چند حافظ مقرر داشت که هر روز بتلاوت کلام مجید
اشتغال نمایند و از اوقاف آنجا هر روز وظیفه دهند و در مسجد جامع خطیب و امام و موذن
و مکبر و در هر یک از مدارس شافعیه و حنفیه و رصدخانه مدرسان و معیدان و در خانقاه شیخ و پیش
نماز و باورچی و در دار السیاده نقیب و باورچی و در دار الشفا طبیب و کحال و جراح و باورچی و در
بیت الکتب خازن و در بیت القانون کاتب و خازن و در حوض خانه و سقاخانه فراش و در حمام
السبیل حامی و دلاک و سرتراش و فوطه دار و گلخن تاب تعیین کرده جهت جمیع ارباب وظایف
و علوفه خدام آن بقاع بعد انجام وظایف گرانمند مقرر کرده اند و فرمود که گنبد مقبره و مسجد جامع و مدارس
و خانقاه در شبهای جمعه و عیدین و سایر لیالی و ایام متبرکه چراغ روشن نمایند و دیگر هر غریبی که در تبریز
بمیرد از وی چیزی نماند بتجهیز و تکفین نمایند و دیگر آنکه در سالی که هوا مشوش باشد چند خروار
گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره بریزند تا طیور برچینند و مجلس آن مرغان را نرانند و هر کس که
قصد نماید لعنت ایزدی گرفتار باشد و دیگر آنکه هر سال پانصد نفر بیوه زن عاجزه را دو هزار من پنبه
محلوج دهند حصه هر یک چهار من باشد و دیگر آنکه متولی اینجا در تبریز نصب کنند تا هر گاه غلامی کنیزی
ظرفی جهت آب کشیدن ظرفش بر دوشش شکسته باشد تاش کنند و از مال خود برسند از العوض خریده بدیشان بدهد
و دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و انهار را پل بندند تا فقرا آسان برون

عشر نو اهنده کرد پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه
در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر نیز تعمیر نمود و شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و از لوازم
دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان
و آذربایجان حمامات و مساجد ساخته شد و در گرد بلده شیراز باروی رفیع باوج فلک منیع برافراخته شد
و یکی از آثار آن خسرو عالی تبار نهریست که از فرات بر زمین کربلا برده اند و آن جوی را غازانیه نام کرده
اند در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که در آن اوان که غازان بنیابت ارغون خان و کیخاتو خان
در خراسان حکومت می نمودند فاضلی که بمکارم اخلاق و محاسن اطوار موصوف و معروف بود و هبة الله
نام داشت از جانب توران بایران آمده و بشرف ملازمت پادشاه مشرف گشته بصنوف انعام و اکرام
اختصاص یافت و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرمود ایلچی بخراسان فرستاده مولانا
هبة الله را باردو برد و بانعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر کردانید و بخواجه رشید در سیر و تاریخ احوالش
خبردار باشد و همواره بحشم جود و احسان در ازدیاد و بیش باشد خواجه رشید گوید که در آن ایام که مولانا
هبة الله در جوار من روزگار می گذرانید هر گاه که بملازمت غازان خان میرفت بعضی از سخنان
در باب حکمت و عرفان سخنان سنجیده بگذارش و من در حین مباحث پادشاه و ارادت فایق حیا و
تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تفوق در فضایل نفسانی بچه سبب بصحبت وی مشغوف است و مجال
استفسار این معنی نداشتم تا روزی که در غیبت مولوی غازان سخنی در غایت دقت گذرانید بر زبان
و فرمود که این مسئله ایست که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه اسرار السلاطین
راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص را بدان منزل شریف برند و عوام از دور دیوانش نگرند مانند
هبة الله که از دور دان مرتبه نیست که خود را بدرون خزانه رساند لاجرم هرچه در درون آن خانه باشد داند
من که این سخن از غازان خان شنیدم فرصت یافته معروض کردانیدم که چون معنی بر ضمیر نور ایـ
ایلخانی واضح است جهت چیست که شیخ هبة الله را این مقدار تعظیم می نمایند و صحبت او را اظهار میل

ورغبت

٥٤

ورغبت می فرمایند غازان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ
فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان صلب تر محتاج است بان فسان در حدت و جوهرش می افزاید
برین قیاس هر چند مرآت خاطر خطیر ما صیقل پذیر صوری کرده که انوار آن هرگز در فضای ضمیر مولانا
هبة الله پرتو نیفکند لیکن بسبب مصاحبت او طبع ما را حدت و صفا بیشتر از پیشتر شود و از استماع سخنان پخته
آن پادشاه نکته دان است که بهترین صفات برای خصوصا سالکان مسالک سروری تحلّی باخلاق الهی
است و شیوه پسندیده بذل و جود و از جمله اخلاق موجود است پس مناسب آنست که پادشاهان در سخاوت
و احسان کوشند لا بآنکه طریق اعتدال مرعی دارند و از اسراف اجتناب شمارند تا پیوسته بر
بخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی چند هرچه بدست افتد ببخشند و چند گاه دیگر وجه انعام نیابند
و نه وجه ما یحتاج طعام ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط و نیز فرمود که پادشاه باید
که بسان آفتاب تابان انوار جود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از موائد
لطف و عطیه خویش محروم و بی نصیب نگردانند و بخشش سلاطین باید بسیو آب چاه و چشمه باشد
چه آنکه از آن بر گیرند دیگر بر جوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود و مگر به تغییر ملک و تبدیل
و سیاست پس لایق آنکه از طریقه مرضیه عدالت جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای
آریم و از هرچه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق دهیم نه آنکه زر و جامه بر رسم ببخشیم بدانسته
خاصیت مال آنست که چون اندک سرمایه باشد زود چیزی اضافه آن کرده مشاکل که صیادان را
در دام گاه گذارند که مرغان اسم جنس او جمع شوند و اگر آن مرغ نبود صید کردن تیسیر نپذیرد و
فات غازان خان در شوال سنه ثلث و سبعمایه اتفاق افتاد و بعد از وی برادرش سلطان محمد
خدابنده که او را اولجایتو نیز گویند تاج اقبال بر سر نهاد خدابنده اولجایتو سلطان خسرو با داد و
دین و سلطان عدالت آیین بود و در بهار سنه اربع و سبعمایه در قنقور اولانگ بلده سلطانیه
را بنا فرمود و در اندک زمانی آن شهر در غایت لطافت ساخته و پرداخته اما اصل قلعه را

مربع وضع کردند و طول هر دیواری پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه را
از سنگ تراشیده بود و عرض آن بمرتبه پهناور بود که بر زبر آن چهار سوار پهلوی یکدیگر اسب میدوانیدند و
اولجایتو سلطان جهت مقبره خویش گنبدی عالی که قطر او شصت گز و ارتفاع او صد و بیست گز است
طرح انداخته باتمام رسانیده و مساجد و خوانق و دار القراره و دار الحدیث و دار السیاده و
دار الشفا نیز احداث فرموده و ایضا مدرسه بتکلف بنا نموده شانزده مدرس و معید و دویست طالب
علم در آنجا نصب کرد و همچنین جهت خاصه خود سرایی بزرگ ساخت ایوان آن را مانند طاق کسری مرتفع گردانید
از مرد حاجی صادق القول مسموع شده که در آن منزل قریب هشتصد خانه حالا موجود است
و دیوان خانه بزرگ که گنجایش دو هزار کس داشت از حیز قوه بفعل آورد و آن پادشاه عالیجاه در
پای کوه بیستون شهر سلطان آباد و در مغان بر کنار دریا شهر اولجایتو آباد طرح انداخته تمام کرد نقلست
که سلطان محمد خدابنده بصحبت اهل علم و مباحثه و مسایل شرعی بمرتبه بود که فرمان داد تا مدرسه
از کرباس ترتیب نمودند و متصل همراه اردو میگردانیدند و مدرسان مثل مولانا بدر الدین تستری
و مولانا عضد الدین ایجی و غیرهما و قریب صد طالب علم معین فرمود و مقرر کرد که جهت ایشان ماکول و
ملبوس و الاغ و سایر مایحتاج مرتب داشته تا دایم ملازم باشند و بافاده و استفاده قیام و اقدام نمایند
روایت که سلطان محمد خدابنده از کمال محبت و اخلاص که باهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم داشت حکم فرمود تا اسامی ائمه اثنی عشر را در سکه ها نقش کنند و او اول پادشاهیست که زر
دوازده امامی مضروب گردانید و خطبه را باسامی ائمه اثنی عشر زیب و زینت بخشید و از وزرای
اولجایتو سلطان خواجه رشید طبیب جامع تواریخ رشیدی جهت و کتاب توضیحات است در
رعایت اهل علم و فضل بقدر مقدور تلاش نموده جهت مسکن ایشان در ولایت عراق و اران محل
بقاع خیر بنا نهاده و مواضع و مزارع بقاع وقف نموده و هنوز آثار خیرات آن خواجه بزرگوار در آن
ولایات باقی و پایدار است و همچنین خواجه علیشاه جیلان که در ایام وزارت با خواجه رشید

تبریز

تبریز بود و در ایام دولت سلطان محمد ابنیه رفیعه از مساجد و مدارس و خوانق و دار البطه عمارت
شد و مستغلات خوب و مزارع مرغوب وقف فرمود سلطان ابوسعید بهادرخان پادشاه عظیم الشان
و از عدل و داد و بلاکوخان بود و بعد از و از چنگیز خانیان هیچکس از چنگیز خان باستقلال وی در ایران
حکومت نکرد و نقلست که سلطان ابوسعید بهادرخان در ایام جوانی تعلق و تعشق نسبت به بغداد
خاتون بنت امیر چوپان پیدا شد چنانچه قافله صبر و قرار از یکبارگی رحلت از سراچه دل پادشاه
بربست و این ابیات از خاتمه غزلیاتست که در آن اوان انشا فرموده بیت یا مصر دلم
تا دوش جان بینی ٭ که آرزوی دلم در هوای بغداد است ٭ و بعد از قتل امیر چوپان سلطان ابوسعید
بهادرخان بغداد خاتون را از امیر شیخ حسن که شوهرش بود بیرون آورده بعقد خود در
آورد و کیفیت این واقعه در کتب تواریخ مسطور است و در ایام سلطان ابوسعید بهادرخان خواجه
غیاث الدین محمد بن خواجه رشید که بمنصب وزارت رسید عمارت و زراعت و لادانی و
معموری شهر و ولایت بمرتبه سعی و اهتمام می فرمود که مزیدی بران متصور نبود و در خطه
تبریز مدرسه در غایت زینت و کمال تکلف بنا نموده یک جمعیت عالی همت بر رعایت حال علما
و اهل فضل مصروف داشته مطالب و آمال این طایفه از عطایا او گران بار گشت لاجرم بنام نامی او
کتب معتبره در سایر افادات اثر تصنیف کرده اند و شرح مختصر ابن حاجب و متن مواقف و فواید
غیاثیه و شرح مطالع و شرح شمسیه و تاریخ گزیده و قصیده مصنوع خواجه سلمان از انجمله است و از امرا
سلطان ابوسعید امیر شیخ ابو اسحق انجو نیز در رعایت اهل فضل میکوشید و امیر شیخ بعد از فوت سلطان
ابوسعید بر مملکت فارس استیلا یافته دم از استقلال زد و چون سالی چند بتمهید بساط معدلت پرداخت
میان جناب وی و امیر محمد مظفر مخالفت اتفاق افتاده امیر محمد با جنود نامحدود شیراز را محاصره نموده
امیر شیخ متحصن گشته مدت شش ماه امتداد یافته در آن اوقات امیر شیخ لحظه هشیار نبود و همیشه
دست ما بجرعه شراب لعل فام جام می فرسود چنانچه در روزی که امیر محمد مظفر آن بلده را فتح کرد او از

نقاره بگوش امیر شیخ رسید و حال آنکه او در حال مستی در بزم عشرت نشسته بود در آن حالت
پرسید که این چه آواز است شخصی گفت ظاهرا امیر محمد بشهر درآمد امیر شیخ از شنیدن این سخن
اندک افاقتی دست داده گفت این مردک گران جان ستیزه رو هنوز اینجا بوده آنگاه
فرار کرده از حصار بیرون رفت و بالاخره گرفتار شده بشهادت رسید و از شکار آن باعث عشرت
دو رباعی که در وقت کشته شدن گفته بر خاطر بود ثبت افتاده بیت افسوس که مرغ عمر را دانه نماند
امید بهیچ خویش و بیگانه نماند دردا و دریغا که درین مدت عمر از هر چه که گفتیم جز افسانه نماند
رباعی با چرخ ستیزه کار مستیز و برو با گردش دهر ساز و با زر برو یک کاسه زهر است که مرگش خوانند
خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو ذکر در بیان ظهور حضرت صاحب قران ممالک ستان امیر تیمور
گورکان انار الله علیه سحاب الغفران و بیان بعضی از آثار اجداد آن پادشاه کامکار
در شهور سنه ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان ابوسعید بهادر خان بجوار رحمت حضرت
رحیم و رحمن پیوست و در بلاد ایران سلطان نافذ فرمان نماند تباشیر صبح عزت و جلال لامع شده
و انوار مهر سپهر اقبال ساطع گشت کوکب اسعد سلطنت از مطلع عنایات الهی طلوع نمود و جوهر
منور پادشاهی از درج عنایات نامتناهی برآمد یعنی حضرت صاحب قران نصرت نشان
امیر تیمور گورکان قدم از عرصه عدم بصحرای وجود نهاد و ساحت بستان جهان را بیمن مقدم
خویش خضرت و نضارت داده و چون مدت سی و پنج سال از عمر گرامی آن خسرو با استقلال
بگذشت مسند خلافت و تخت سلطنت را بوجود شریف زینت و زیب داده و باندک زمانی اکثر معموره
ربع مسکون را در تحت تصرف ملازمان آنحضرت قرار گرفت و بیشتر سلاطین جهان و حکام
دوران سر بر خط فرمان صاحب قران گیتی ستان سپهداران سغیان بسمرقند
بنوکاری درگاهش کمر بند صفات حمیده و سمات پسندیده حضرت صاحب قرانی بسیار است
و غرایب حالات و عجایب واقعات که آن بانی مبانی جهانبانی در اثنای جهان گیری و کشور

ستانی

ستانی روی نموده بیشمار و اکابر فضلا در شرح آنها مجلدات ساخته و مؤلفات پرداخته
اند و درین مقام بر ذکر بعضی از آثار آن شهریار عدالت شعار مختصر میرود و نقلست که حضرت
صاحب قرانی در بهار سنه بحصار کش فرمان داده و در داخل شهر قصر عالی بنیاد نهاده و چون
آن عمارت باتمام رسید بآق سرای موسوم گردید و بتاریخ جمادی الاخری سنه حضرت صاحب
قرانی در باغی که بطرف شمال معموره سمرقند پیش ازین تاریخ بنا کرده بود قصر رفیع
و منیع طرح انداخت و در مدت یکماه و نیم آن منزل دلکش در غایت لطافت و زیبایی باتمام رسید
و اکثر خانهای آن مکان را بزر و لاجورد نقش ساخته و در سنه صاحب قران در بابل برکنار مرغزار کان
گل فرمان داد که باغی بنیاد نهادند مربع که هر ضلع آن هزار و پانصد گز شرعی بود و در میان هر یک از
ارکان آن دروازه بلند کشیدند و طاقهای آن را بکاشی کاری تزیین دادند و عرصه باغ را
باصناف درختان میوه دار و انواع اشجار با ازهار بیاراستند و در میان آن قصری طرح ا
انداخت و در میان آن مشتمل بر سر طاق رفیع و قبه منیع و چون آن موضع روح افزا باتمام رسید
بباغ دلکشای موسوم گشت و هم در آنسال آن پادشاه بر جمال در سمرقند بر مزار شیخ سلطان احمد
یسوی قدس سره عمارتی عالی ساخت که مبنی بود از طاق با رفعت و دو مناره بلند منیع و وسیع و گنبدی
دیگر دوازده گز در دوازده گز و چهار صفه برای مرقد منور در جانب قبله گنبد بزرگ و در دو جانب
گنبد چهار صفه دیگر هر یک سیزده گز و نیم در شانزده گز و نیم جهت جماعت خانه و دیگر حجرات و توابع
و لواحق و این عمارات را بکاشی کاری مزین گردانیدند و در اثنای یورش هندوستان
حضرت صاحب قران گیتی ستان جوی بزرگ بطول پنج فرسنگ از آب غربان جاری
گردانید و آن جوی را ماهی کبیر گویند و چند قریه معتبر بآب آن معمور گشت هم درین سفر پادشاه
عالیجناب بتعمیر قلعه ارباب و مساجد و مساکنیکه در آن حصار ویران و خراب گشته بود
فرمان فرموده و در مدت چهارده روز حصنی در غایت استحکام باتمام رسید و حضرت

صاحب قران بعد از مراجعت از غزاء هندوستان در بلده خوش مانند سمرقند مسجد جمعه در کمال دقت
ونهایت وسعت بنیاد نهاد و باندک زمانی عمارت آن معبد متبرک تکمیل یافت چهارصد و
هشتاد ستون از سنگ تراشیده و پرداخته شده و هریک بطول بیست گز در آن مسجد
افراخته شده و فرش عرصه از تختهای سنگ تراشیده و در هر رکنی از ارکان چهارگانه آن
منارها سر بایوان کشیده و پس از فتح دمشق آنحضرت بعمارت دو گنبد عالی بر سر قبور بعضی امهات
مؤمنین که در آن بلده آسوده بودند فرمان داد و در مدت هشت روز آن دو قبه
رفیع از سنگ تراشیده مکمل شده وان برگزیده حضرت قیوم در وقت توجه بجانب روم بحفر
نهری اشارت فرمود و در عرض یکماه جوی که زیاده از ده فرسخ طول آن بود بنوعی حفر کرده شد
که جریان کشتی در آن مکان داشت وان جوی را نهر بلاس نام نهادند و دیگر از آثار حضرت صاحب
قران تعمیر شهر بیلقان است وان بلده بدان مرتبه ویران شده بود که از عماراتش اثر و
نشان نمانده بود و ولایت آبادی هرگز نمی بود القصه معماران در آن مکان بفرمان صاحب قران
گیتی ستان طرح شهری کشیدند شهر و سور و خندق و چهار بازار و حمامها و خانها و غیر آن و استاد
کاران و لشکریان بجد تمام و جهد مالا کلام بکار مشغول شدند و بارو و مسافت دورش یکهزار گز
هزار و چهارصد گز و عرض دیوارش یازده گز و عرض خندق سی گز و ارتفاع دیوارش یازده گز و عمق
خندقش قرب بیست گز مرتب ساختند و در هر ضلع از اضلاع چهارگانه اش برجی معتبر بر افراختند
و در آن شهر دو دروازه گشادند و کنگره و سنگ انداز ترتیب دادند و تمامی عمارت بیلقان
در مدت یکماه بپایان رسید دیگر از آثار صاحب قران کار مدرسه است در سمرقند جهت بقعه
مزار مخدومه سلطان ساخته اند والحق رباطی و حوضی بزرگ که در سمرقند واقع است از عمارات
از عمارات آنحضرت است در ولایت جام نیز خانقاه و مسافرخانه از جمله ابنیه آن پادشاه مغفرت
پناه است و در دارالفتح یزد نیز از جمله ابنیه است که بفرموده صاحب قران سعادت انتما بنا یافته

وازروی

وازروی پوشش آن حرم حضرت صاحب قران سعادت توامان تومان آغا در قصبه کوسویه مدرسه
نیکو بنا کرده و در چهار فرسخی آن قصبه رباطی وسیع رفیع از حجر و خشت بفعل آورده و بر مزار شیخ
احمد بن عشر شیخ بن حضرت صاحب قران در شبرغان مدرسه متین طرح انداخت و قریه معموره
را بران وقف ساخت و حالا آن بقعه آباد است و طلبه آن ولایت از حاصل قریه مذکوره محظوظ میشوند
و از امراء صاحب قران جمجاه امیر رکن الدین علیاشاه در دار السلطنه هرات حمامی وسعت سات بنیاد
غیاث الدین شاه ملک که بغایت خیر دوست عالم دوست بود و فضلا و اهل تقوی را تربیت می نمود
و در راه مشهد رباطی نزدیک باشتر آباد و رباطی دیگر عمارت کرد و مسجد بازار عراق که قرب لب چهارسوق
هرات است هم از جمله آثار اوست از ثقات استماع افتاده که امیر شاه ملک را ابنیه رفیعه بسیار است چون
راقم حروف را بتفصیل آنها اطلاع نبود بر ذکر این سه عمارت اختصار نمود خاقان علیا مکان
شاهرخ سلطان پادشاه فرشته شیم و ملکی عادل صاحب کرم بود و شجاعت رستم با عبادت ابراهیم ادهم
جمع داشت و پیوسته خاطر خطیر بر رفاهیه حال ارباب زهد و تقوی و اصحاب درس و فتوی می گماشت
در زمان دولت او در سرای مجلس او جز باده و بازی نکردی و از کمال عدالت او باز بجانب تیهو بر
و از نمی نمود و نظم بکردی هیچ آب از باد نشر بادا قبای گل بکشتی پاره از باد کبوتر را عقاب
آموختی بیاد بجان گرگ خوردی میش سوگند و حضرت شاهرخ بعد از فوت صاحب قران
جنت صفات در دار السلطنه هرات بر سبیل استقلال پای بر تخت پادشاهی نهاده بارو و فصیل
آن بلده را که ویران شده بود تجدید نمود و خندق از اخر کرده قلعه اختیار الدین در غایت رصانت و
متانت تعمیر فرمود و دیگر از آثار آن شهریار کامکار مدرسه است که در ولایت مشهد مقدس قرب
بروضه حضرت امام رضا علیه التحیه والثنا بنا فرموده ملازمانش بنا فرموده اند دیگر مدرسه و خانقاهی
است که بفرمان آن پادشاه طالب علمان و در درون شهر هرات محاذی قلعه اختیار الدین ساخته
اند بر جنب این بقاع حمامی در کمال لطافت و پاکیزه که پرداخته بر انها وقف فرموده اند و نیمی در پیشان

وسعت بازار ملک عمارت نموده اند و آن نیز داخل اوقاف مدرسه و خانقاه شده است و حالا که
شهور سنه احدی و تسعمایه است چهار کس از علما در آن مدرسه بدرس و افاده اشتغال می نمایند و بسیاری
از طلبه ملازمت آن بقعه را دارند و از اوقاف آن محظوظ و بهره ور می شوند و در خانقاه هر روز با
طعام فقرا و درویش می پردازند و دار الشفا و کاروانسرایی که در بیرون درب ملک واقعست
هم از جمله بناهای حضرت خاقان سعید است و رباط کرماب در راه قبة الاسلام بلخ و رباط چرخه
در راه مشهد مقدس ساخته و پرداخته معمار همت آن حضرت است و دیگر از عمارات عالیات آن پادشاه
صاحب خیرات گنبدی است که بر سر مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره
ساخته اند و آن بقعه شریفه از غایت صفا و لطافت هوا و عذوبت ما از متنزهات جهان امتیاز
تمام دارد و باغ سفید که در زیر چرخ کبود دلگشا افتاده و باغ نو هم از جمله آثار آن شهریار عالی مقدار است
و بانوی عظمی گوهرشاد آغا که حرم محترم آن پادشاه جم جاه بود در قرب خیابان هراة مسجد جمعه و مدرسه
در کمال تکلف از پایه بنا نهاده با تمام رسانیده و درین مدرسه نیز حالا چهار مدرس منصوب
اند و در گنبدی که داخل این مدرسه ساخته اند بلاجورد و طلا در و دیوار آن را منقش کرده قبور اکثر
اولاد حضرت خاقان سعید در آنجاست هر روز جماعتی از حفاظ بخواندن کلام ملک علام قیام و اقدام
می نمایند و آن عمارت را تربت المغفرة گویند و مهد علیا مشار الیها در ولایت مشهد قریب بتربت
جنت زینت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا مسجد جامعی در کمال فسحت و غایت تکلف
و رفعت بنا فرموده با تمام رسانیده تقبل الله منها و حرم دیگر آن پادشاه عالی گوهر عادل
ملکت آغا در دار السلطنه هرات قریب بمسجد جامع دار الحدیث و دار الشفایی با صفا بنا فرموده
نزدیک باین دو بقعه حمامی راحت انجام و دکاکین ساخته بر آن بقاع وقف نموده و در بیرون
درب ملک نیز مدرسه و حمامی ساخت و در قریه تخت هرات بجانب شمال رباطی در کمال حسن و
عمارت نموده و در قبة الاسلام بلخ مدرسه که متکلف ترین بقاع آن مملکت است از حیز قوة

بفعل

بفعل آورده و درین تاریخ چهار کس از علما در آن بقعه بدرس و افاده اشتغال می نمایند و از اوقاف
آن محظوظ می شوند که از اعضا در سلک ازدواج آن سزاوار تخت و تاج انتظام داشت در بلده
فاخره شیراز مدرسه در کمال وسعت و تکلف بنا کرده ارکان آن از اساس ایوان کیوان برافراشت
و از اولاد رشید حضرت خاقان سعید در بیرون درب عراق باغی در
غایت نزهت مشتمل بر قصری در کمال تکلف و رفعت ساخت و آن باغ را باغ زبیده گویند و قریب به
باغ زبیده حمامی بر طرح انداخت و رکن السلطنة والخلافة غیاث
الدولة والدین میرزا بایسنقر در خیابان هرات بستانها و جنت لات و حمامی در نهایت پاکیزگی و صفا
بنا نمود و مسجد عبد الله عامر را که در بازار خوش واقعست تجدید عمارت فرموده و باغ نظرگاه نیز از
جمله عمارات آن پادشاه عالیجاه است و حرم محترم میرزا علاء الدوله خوانند ملک آغا در جنب باغ
خیابان عماراتی در رشک گلزار جنان تواند بود مشتمل بر چهار منار بلند مقدار بنا فرموده و از
ارکان دولت حضرت شاهرخی امیر ... در سر خیابان مدرسه رفیع و وسیع بنا کرده
با تمام رسانید و در بیرون درب عراق حمامی واسع الفضا عمارت نمود داخل اوقاف
آن بقعه گردانید و رباطی که در پنج فرسنگی هرات بطرف شمال واقعست هم از جمله ابنیه
اوست و در دار السلطنه سمرقند مسجد رفیع و وسیع احداث فرموده امیر جلال الدین فیروزشاه
نزدیک بمدرسه مهد علیا گوهرشاد مدرسه متکلف و خانقاه بنا فرموده و در جنب خانقاه
حمامی ساخته داخل اوقاف آن بقاع گردانید و قریب باغ زاغان مسجدی بنا فرموده
و در بیرون درب ملک دو حوض سرپوشیده احداث نموده و در اندرون شهر هرات
نیز مساجد و حیاض متعدد از حیز قوت بفعل آورد و در مشهد مقدس نیز مدرسه ساخت
و ولد او امیر نظام الدین احمد رسم نزار پای سمی در بازار خوش گنبدی عمارت
نموده و در راه مشهد نیز رباطی بنا فرموده امیر ... شیخ بواسطه تعمیر مدرسه و خطیره

و حمامی خوب ... و داخل اصحاب خیر گردانید امیر جقماق شامی نیز در خیابان مدرسه بنا نهاده با تمام رسانید
امیر سلطانشاه در بیرون دروازه فیروزآباد مدرسه رفیع و گنبدی منیع طرح انداخت
و مستغلات خوب و مواضع مرغوب بران وقف ساخت امیر [illegible] نیز در خیابان
حظیره مشتمل بر گنبدی رفیع التعمیر نمود و بیرون و درون آن منزل را بکاشی کاری ارایش
فرمود [illegible] عالیشان خداوندزاده جهت مقبره والده خویش حظیره بهشت مانند در خیابان بنا کرده
دران عمارت شرط کاشی کاری و دیگر تکلفات بجای آورد محبوب بردابی
در کازرگاه حظیره جنت نشان و حوضی سرپوشیده بنا کرده با تمام رسانید و از [illegible]
غیاث الدین پیر احمد خوافی که منصب وزارت داشت عمارت سر مزار فایض الانوار حضرت ولایت
منقبت شیخ زین الملة والدین الخوافی است و ایوان و گنبدیکه در قصبه نیاباد بر سر تربت جناب هدایت
مآب کرامت اکتساب الواصل الی جوار الملک الهادی شیخ زین الملة والدین ابوبکر تایبادی
واقع است و مدرسه که در خوف است نیز از بناهای آنجناب است و از جمله عمارات مولانا [illegible]
[illegible] الدوله مدرسه ایست نزدیک بمزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد واقع است [illegible] بیک که در سلک ملازمان
میرزا علاء الدوله انتظام داشت در شمال خیابان هرات بر زبر چشمه مارگیر گنبدی ساخت و درین
تاریخ بقاع مذکوره تمام معموره و آبادان است و در مدارس فارس افاده و استفاده واقع
میشود و از موقوفات خوانق فقرا و مستحقان محظوظ می گردند و در زمان حضرت شاهرخ بعضی
از اکابر نیز مدارس و خوانق و مساجد بنا فرمودند و مدرسه مولانا جلال الدین محمد قاینی و مدرسه
و خانقاه خواجه اسمعیل حصاری و مدرسه خواجه که از آنجمله است تقبل الله تعالی منهم قبولا حسنا میرزا الغ
بیک گورکان پادشاهی بود بکثرت فضیلت و هنر پروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید
منفرد بود و بوفور عدالت و دادگستری از مجموع امثال و اقران متفرد و در مجالس
با حشمت جمشید دلگشا درس جمع فرموده و در سایر فنون خصوصا در علم ریاضی و نجوم

دران

دران زمان عدیل و نظیر نداشت نظم همش هوش بود و همش زور دست بدین هر دو بر
تخت پادشاهی نشست میرزا الغ بیک در ایام دولت حضرت خاقان سعید از خالص اموال خویش در وسط
بلده فاخره سمرقند مدرسه عالی و خانقاه متعالی ساخت و چندان مزارع و قری بر آنجا وقف فرمود
که هر سال مبلغی خطیر از استغلال وظایف مدرسان و طلبه و شیخ و حفاظ و عمله آن بقاع حاصل می آمد
و همچنین فرمان داد تا استادان مهندس رصدی بنا نهادند با تمام رسانیدند و از نتایج آن
رصد زیجی ترتیب یافت که از آن زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر اهل تنجیم ازین زیج تقویم استخراج
مینمایند و آن پادشاه سعادت انتما در بلده بخارا نیز مدرسه باصفا بنا فرموده و در بقاع مدارس و طلبه آنجا ادرارات
نمود میرزا ابو القاسم بابر پادشاه صاحب شکوه بود و بعیش و عشرت رغبت بسیار می نمود و از ثقات
استماع افتاده که بعضی از مخصوصان میرزا بابر را گفتند شما از نسل سلاطین سابق بتعمیر بناها التفات نه
نمی جواب داد که مدتهاست که من عیش مطلقم که باغ زاغان و باغ سفید را از من بخرد جهت را
یک باغ پسندیده است این رباعی از اشعار میرزا بابر است رباعی چون باده و جام را بهم پیوستی
میدان به یقین که رند بالادستی جام است شریعت و حقیقت باده چون جام شکستی بیقین بدمستی
عمارت مزار فیض آثار ولایت شعار شیخ بهاء الحق والحقیقه والدین عمر قدس الله سره بفرمان آن
پادشاه عالی مکان ساخته شده و از ارکان دولت آنجناب امیر پیر درویش هزاره ولیش
در قبة الاسلام بلخ بر سر مزار ارسلان احمد خضرویه علیه الرحمه گنبدی ساخت امیر محمد معما
[illegible] بر سر تربت خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی گنبدی طرح انداخت در کتاب مجالس
النفایس نگاشته قلم گوهربار در رشار جناب مقرب الحضرت السلطانیه شده است که چون
آن گنبد با تمام رسید مولانا محمد [illegible] را بایسته حالی بود که بدانجا تشریف بیاورد و بامر اسم ضیافت
و لوازم خدمت قیام نماید و یکی از اهل طبع ازین معنی وقوف یافته این بیت را گفت نظم اگرچه
جلاد و قاف شهر غارت کرد خدایش خیر دهاد که این عمارت کرد بدیوار خانه نوشت و آن چشم

سبزه آب بر باران نوشته افتاده مشبک گشت و باجناب مولوی مزاح بسیار کرده **سلطان ابوسعید گورکان**
پادشاه فرخنده بود فرخنده منظر عدالت گستر رعیت پرور بود و امارت سلطنت و علامات خلافت از
چهره همایون او لایح و انوار استحقاق ملک داری و آثار استقلال ذات در تقلد امور شهریاری از بشره
همایونش واضح از بناهای آنجناب عیدگاه دار السلطنه هرات است و در بیرون درب عراق بیرون
تازه ساخته باغ سرای مشکوم ساخته و دیگر از آثار سلطان سعید نهریست که بفرمان آنجناب از طرف شرق در
جانب هرات جاری ساخته اند و بآن واسطه عمارات و باغات و بساتین جنت صفات از بالای کازرگاه
تا دامن کوه مختار از حیز قوه بفعل آمده و آن نهر را جوی سلطانی خوانند **نظم** نسیم خلد و آب کوثری
بخشد اگر دانی ** هوای دشت کازرگاه و آب جوی سلطانی ** و از اولاد میرزا سلطان ابوسعید میرزا سلطان
محمود که بعد از شهادت پدر در ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان
استیلا یافته پادشاه شد طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت و بنظم اشعار اشتغال فرموده و محمودی تخلص
می نموده و از امراء سلطان سعید امیر جلال الدین مزید ارغون در قبة الاسلام بلخ بر سر مزار فایض الانوار
جناب ولایت انتما خواجه ابونصر پارسا قدس سره عمارتی وسیع و مدرسه رفیع بنا فرموده تا غایت آن بقعه
شریفه معمور است و حاصل اوقاف آن موفور و بحمد الله الملک الغفور **گفتار در بیان بعضی از اوصاف و آثار**
سلطنت پادشاه زمین و زمان و خاقان قوین طوقی صاحب قران معز السلطنة والدنیا والدین
ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان خلد الله تعالی ظلال اقباله ما امتد الزمان بر رای عالم آرای ذوی الابصار
کالشمس فی رابعة النهار روشن و هویداست که تا نهال اقبال این خسرو با استقلال بر جویبار جاه و جلال
بالا کشیده ساکنان عرصه ربع مسکون عموماً و متوطنان خراسان خصوصاً از امانی و آمال بهره ور گشته اند
و تا دیهیم سلطنت و شهریاری و تخت خلافت و جهانداری بوجود این مهر سپهر کامکاری زیب و زینت
گرفته از رشحات سحاب عاطفت و احسان او شجره مرادات اصحاب حاجات و گلبن مرامات
ارباب متمنیات خضرت و نضارت پذیرفته **نظم** ز یمن طلعت زیبای پادشاه جهان

گلستان

بگلستان سعادت گل امید دمید ** بفر دولت سلطان کامکار زمان ** ز سر گرفته نضارت بنای گوشید **
شحنه معدلتش بصیقل داد گستری و رعیت پروری آیینه ملک را از زنگ ظلم و اعتساف پاک
گردانیده و فواید مکرمتش بنسیم رأفت و الطاف و شمیم مرحمت و اشفاق باطراف جهان و مشام
جهانیان رسانیده **بیت** عالم ز عدل فتنه نگار روی ایمن است ** گیتی ز خلق نافه گشای معطرات **
ذات عواطف صفاتش در مجالس بزم ابریست گوهر بار و دست عطابخشش در میدان رزم
هزبریست خنجرگذار **بیت** برزم اندر آن زهره پاک سوز ** ببزم اندرون ماه گیتی فروز ** بتقویت
دین اسلام و تمشیت امور شریعت خیر الانام علیه السلام بمرتبه اهتمام فرموده که مزیدی بر آن
متصور نشود که منهیات و در ترتیب علما و صلحا و فضلا باثبات جد و اجتهاد مبذول داشته که سران طبقه معظم
ایشان از غایت رفعت بر آسمان ساید و بی شائبه تکلف و قائله تصلف اینقدر آبادانی و معموری که
در ایام دولت سلطان صاحب قران که ظلیلش تا ابد بر مفارق عالمیان مخلد باد در ولایات خراسان
واقع شده در زمان هیچ پادشاه ذو شوکت عشر عشیر آن بوقوع نینجامیده لاجرم طوایف امم
همواره بتضرع و ابتهال از بارگاه حضرت متعال مزید جاه و جلال و ازدیاد حشمت و اقبال این پادشاه
صاحب کمال را سوال می نمایند و بزبان حال آنحضرت را مخاطب ساخته میگویند **بیت** ز ابر مرحمت
صبا و ابر بهار ** گرد از چمن لاله و رخسار ارغوان ** گلزار دولت تو که دارد نسیم خلد ** آسوده
باد تا ابد از آفت خزان ** و این پادشاه عدالت بنیاد بجودت طبع نقاد و حدت ذهن وقاد
از سایر فضلا سخن آرا امتیاز تمام دارند و بزبان ترکی و فارسی اشعار بلاغت شعار در سلک نظم
کشیده بر صفحه روزگار بیادگار و چون آن ابیات لطافت آیات مشهور است و در السنه
و افواه مردم آگاه مذکور قلم واسطی نژاد در ایراد آن شروع نکند و بر ذکر بعضی از عمارات
آنحضرت اقتصار می نماید و من الله الاعانة والتوفیق چون ولایات خراسان در تحت تصرف
ملازمان سلطان صاحب قران قرار یافت باوجود انواع باغات و بساتین جنت آیین که در دار السلطنه

هرات و توابع و مضافات بود طرح باغی دیگر و بنای بستانی بهشت اثر فرمان داد و در مابین شرقی و شمال
هرات که بلطافت هوا و عذوبت ما از اکثر مواضع ممتاز و مستثنی است آن سرای دلکش جنت وش
را بنیاد نهادند و قریب بیست سال استادان کامل و هنرمندان عاقل درین موضع بهمان بهر گونه
بدایع و صنایع و عجایب اختراعات و غرایب مستبدعات مشغول می‌نمودند بلکه از مبدای تباشیر صبح سلطنت
تا حالا که مدت بیست و هشت سال است برگزیده بظرافه کاری و لطایف نگاری اقدام می‌نمایند و بی
اشتباه آن عمارت دلپذیر در روی زمین شبیه و نظیر ندارد بیت بوستانیست که طاوس ملایک
هر دم ؛ از رشک ره نماید زهوایش پرواز ؛ خم طاقش همه با سقف فلک باشد جفت ؛ لب بامش همه در
گوش زحل گوید راز ؛ و چندان قصور رفیع و طاقهای منیع در آن منزل ساخته و پرداخته اند که مجاب
وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و تا اسم مطابق مسما باشد این باغ بباغ جهان آرا
موسوم گشت و دیگری از ابنیه خیر و بر و بحر بخش سفر است و آن عمارتیست که در میان کوه از سنگ
در کمال تکلف زیبا ساخته اند و حوضهای کوثر صفت و بستانهای ارم غیرت حضرت و لطافت
در اطراف آن پرداخته و از جمله عمارت این پادشاه صاحب خیرات خانقاهی است که در
چهارسوق هرات بنا فرموده اند و او را دار الاسلام نام نهاده اند و در آن منزل هر روز سه
چهار هزار کس را علوفه و نان میدهند و در هفته یکنوبت در آن عمارت عالیجناب هدایت
منزلت مولانا کمال الملة والدین حسین الواعظ ضلالت ارشاد و بوعظ و نصیحت خلایق
اشتغال مینمایند و یکی از علما هم در آن بقعه بتدریس و افاده قیام مینمایند و بسیاری از طلبه
استفاده می‌کنند و از اوقاف سلطانی بحظ موفور محظوظ و بهره ور میگردند و دیگر از بناهای حضرت
اعلی حظیره ایست که بر سر مرقد منور فیروزه بیگم که والده آنحضرت بود ساخته اند و اطراف آن
موضع مدرس و طلبه تعیین فرموده اند که شیخ و خدام آن فرخنده مقام هر روز باطعام فقرا و مساکین
پردازند و از جمله عمارات و بعث صفات رفعت سمات سلطان صاحب قران مدرسه و خانقاهی

است که در سنه ... بنا نموده اند و فی الواقع مهندس اندیشه از کشیدن تمثال این دو بقعه رفیعه
عاجز است و مهوس طبیعت فکرت پیشه از رقم فرمودن طرح اشکال آن مواضع وسیعه قاصر است
خشت زرنگار از انفعال خشت زرین دیوارشان هر روز سرخ برآید و رنگ فیروزه سپهر از رشک
فیروزی لاجورد جدارشان بکبودی میل نماید بیت هوای شان بلطافت چو جان تسنیم است
زمین بنظافت چو باغ رضوانست و جوی انجیل از میان این دو عمارت می‌گذرد و هر یک از این
بقاع مشتمل است بر دو منار رفعت شعار بدایع آثار مخولیت بر گنبدهای عالی و جماعتخانهای منقا و
صفه‌های رفیع و ایوانهای منیع و از جمله گنبدی است که سلطان صاحب قران از غایت عاقبت
اندیشی جهت مقبره خود بترتیب آن اشارت فرموده اند اندرون آن را بنقوش مرصع و صور غریب
از لاجورد و طلا آراسته و بانواع تکلفات دیگر که یکقلم و نوشتن راست زیب و آرایش
داده و درین مدرسه و خانقاه یازده کس از سادات و علمای دانشمند متبحر بتقلد منصب تد
ریس سرافراز و ممتاز گشته و در هر سی روز قریب سی طالب علم جمع آمده وظیفه میگیرند
و در خانقاه هر روز بفرمان این پادشاه کشورگیر روزی باطعام فقرا و ضعفا می‌پردازند و مولانا
کمال الدین حسین واعظ درین بقعه نیز هفته یکنوبت بموعظه و نصیحت طوایف امم قیام مینماید و بعد
از اتمام وعظ شیخ و خدام آن خجسته مقام حضار مجلس را بدعوتهای لطیف لذیذ مستفید و بهره ور
می‌سازند و قریب باین بقاع حمامی در کمال وسعت و نهایت زیب و زینت و کاران
سرای دلکش عمارت فرموده اند و داخل اوقاف همایون گردانیده پوشیده نماند که اگر
هر یک از عمارات این پادشاه فرخنده صفات بتفصیل مذکور گردد این رساله بطول انجامد لاجرم
بمجرد تعداد بعضی دیگر از سایر اکتفا میرود باغ چمن آرا تخت آستانه باغ بیت الامان دار الشفا
در باغ زاغان مسجد جامع زیارتگاه حوض رباط رباط کوهل سنجاب رباط معشوق رباط زرت مسجد
قبة الاسلام بلخ عمارت روضه حضرت ولایت منقبت مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی

ابن ابی طالب علیه السلام در سه فرسخی قبة الاسلام بلخ مشهورست و ابیات لطافت آیات برین مقوله
نقطه و اشتباه مذکورست خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی در درون بلده
هرات مسجدی مشید و تعمیر فرموده خواجه قوام الدین نظام الملک که وزیر این پادشاه خورشید ضمیر بود
در سر مزار فایض الانوار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد قدس سره جماعت خانه بنا کرده در آن بقعه نماز
جمعه میگذارند و در ایام چهارشنبه مجلس وعظ اتفاق می افتد خواجه افضل الدین محمد کرمانی که او نیز
بشرف منصب وزارت مشرف بود در بیرون دروب عراق مسجد جامع و حمامی عمارت نمود
و خواجه کمال الدین حسین کبیر نکی که منصب صدارت داشت در درون بلده هرات مدرسه در کمال زیب
و زینت که بوستان پیرا تکلف بهترین مدارس داخل بلده مذکوره است تعمیر نمود سید غیاث الدین
... در بیرون دروب خوش مدرسه و خانقاه و مسجد و حمامی از حیز قوت بفعل آورد و بسبب سعی
جمیله اولاد امجاد آنجناب امیر جلال الدین محمود و امیر نظام الدین سلطان لیسپاری از بقاع قدیمه
بلده هرات که روی بانهدام و اندراس نهاده بود تجدید عمارت نمود پهلوان محمد کبر و بیت
که چندگاه در هرات منصب داروغگی مقرر بود در سر مزار فایض الانوار نتیجه العترة الطاهرة عبد الله
بن جعفر طیار عمارتی فیض آثار طرح فرموده بود خواجه ابو المعالی حبشی در بیرون دروب قبچاق حوضی سرپوشیده
احداث نمود و ایضا امیر غیاث الدین علی در بیرون دروازه مذکوره مدرسه عمارت کرد
قرب مسجد جمعه بلده مذکوره مدرسه و خانقاهی و حمامی متصل بیکدیگر طرح
انداخته در غایت صفا و نزهت باتمام رسانید سلطان صاحب قران انار الله برهانه در سه فرسخی بلخ روضه علی ابن ابی
طالب علیه السلام را عمارت نموده و آن بقعه شریفه درین تاریخ مطاف اکابر و اشراف عالم است و مسکن
جمعی از اولاد و امجاد سید اولاد آدم صلی الله علیه و آله و سلم و همواره خدام آن روضه رجب الاحترام بر
طبق کلام معجز نظام و یطعمون الطعام باطعام انعام انام اقدام می پردازند و خوان احسان و سفره
اکرام در نظر خاص و عام مبسوط میسازند و از اولاد بزرگوارش شهریار جم اقتدار سلطان مؤید کامکار

خلاصه

خلاصه نتایج بعث و چهار ممثل فرمان ان الله یامر بالعدل والاحسان مهر سلطنت و خلافت
السلطان بدیع الزمان میرزا بهادر خان خلد الله تعالی سریر العز بدوام سلطنته و نشر نعمه فی بقاع الارض مراسم
عدله و احسانه در ظاهر دار السلطنه هراة بر کنار جوی انجیل مدرسه بدیع آیین در کمال تکلف و زینت
احداث فرموده و از مشاهده آن عمارت جنت صفت صحت و صفا و آن آب عذوبت مآب حقیقت
معنی جنات تجری من تحتها الانهار بظهور می نمود و درین مدرسه شریفه جمعی از افاضل و اعیان
بلوازم افاده و استفاده قیام و اقدام می نمایند و از اوقاف آن محظوظ و بهره ور میشوند و از
ارکان دولت صاحب قران بلند همت میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا امیرانشاه
که همشیره بزرگ سلطان صاحب قران را در حباله نکاح داشت در کارزگاه خطیره که در زینت
رشک بوستان ارم و در رفعت و وسعت غیرت عرصه این سپهر طارم تواند بود مسجد و در
آن بقعه نماز جمعه میگذارند و در ایام چهارشنبه مجلس وعظ نیز اتفاق می افتد و در سایر ایام جمعی از فضلا
ایام بلوازم افاده و استفاده قیام و اقدام می نمایند و از اوقاف آن بهره تمام میبرند و ایضا
آنجناب داخل دار السلطنه هراة کتابخانه تعمیر نموده و کتب نفیسه وقف فرموده و در برجی که در
میان شرق و شمال بلده واقع است مذکوره است گوشکی رفیع که در هر منظر از منظرهای او که کسی می
نشیند جاها بنظر در می آورد از حیز قوه بفعل آورده و در درون بلده هرات مثل آن عمارتی نبوده
امیر جلال الدین برندق برلاس در ولایت چهلکتو مدرسه و رباطی بنا کرد و آن را قوش رباط گویند
امیر عز الدین و امیر در مشهد مقدس قریب بروضه رضویه عمارت دلپذیر بساخت و در آن بقعه مدفون شد
امیر محمد رباط امیر شاه ملک را تجدید عمارت کرده و نزدیک بمنزل شریف خویش مسجدی منقش و حمام
دلکش ممهد و مشید گردانید امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و اولاد امجاد او در ولایت قندهار
و زمین داور بقاع نفاع از مساجد و مدارس و خوانق و قلاع تعمیر نمودند امیر نظام الدین درویش علی
که برادر نیک اختر امیر علیشیر ... است در موضع فیض آباد که قرب بقعه شیخ الاسلام بلخ است رباطی نفیس

بخش و حمامی طرح انداخت و بانیش رباط را نیز آنجناب ساخت در خیابان
هرات در محله سقربان مدرسه بنا کرده و در آن بقعه مدرس و طلبه تعیین نموده و آنجناب بلطف طبع و
فصاحت گفتار از سایر امرا و ارکان بلکه فضلا و بلاغت شعار امتیاز تمام دارد و دیوان اشعار
سحر آثارش مشهور و معروف انام است که مدتی بمنصب صدارت و وزارت مشرف
بوده و در زمان بلده مذکوره مسجد و مدرسه ساخته و بدین کیفیت سایر امرا و ارکان دولت عمارات
بسیار و خطایر بی‌شمار در اطراف و ولایات خراسان خصوصاً در دار السلطنه هرات باوج فلک
دوار بر افراشته و همچنین بسیاری از اکابر و اشراف و ارباب و کلانتران نیز در این زمان فرخنده
نشان بقاع خیر تعمیر نموده‌اند و مدرسه و خانقاه حضرت حقایق پناه نور الله مرقده و مدرسه
صحیح در بلده هرات و مدرسه خواجه جلال الدین محمود غوریانی در قوشنج از آن جمله است الحق بعضی از
مجلس نشینان مسند جلالت در ایام دولت این مهر سپهر عدالت عمارات عالیه و ابواب البر بنا نموده
و مسجد جامع شیخ منجه و حضره و حمامات باید مجدداً از آن قبیل است و باشد سلاف و خانقاه بتعداد و عمارات
که در این دوران فرخنده نشان وقوع یافته بعقد در بیان و مسطور خامه دوزمان نیست و نزد اعاظم اهل عالم
و اکابر طوایف بنی آدم بغایت ظاهر و هویداست که این همه خیرات و مبرات و معموری و آبادانی شهر
و ولایت بیمن همت عالی‌نهمت دولتمند است که باعث ترتیب این اوراق توجه ضمیر منیر فیض مدار او
و موجب تحریر این اجزا اشارت خاطر مستوده مآثر مهر منور او و بقاع فردوس صفات و عمارات رفیع
سمات از مساجد و مدارس و خوانق و قناطر و خطایر و جامع که در بسیط عراق و آذربایجان تا ممالک ماوراء
النهر و ترکستان ساخته و پرداخته آن مشید ارکان ایمان است زیاده از آنست که در حیز حصر و حساب درآید
و مصنفات فصاحت شعار و اشعار بلاغت دثار لطافت دثار که از نتایج افکار آن مرجع افاضل روزگار بر صحیفه
اظهار مرقوم خامه بدایع نگار گشته بزبان ترکی و فارسی موازی صد هزار بیت است که هر بیت از آن مانند
درشاهوار و لؤلؤ آبدار زینت گوش هوش اکابر و اهالی بلاد و دیار رسیده و قطع نظر از

کلفات

تکلفات مشاعرانه و تصلفات مترسلانه در باطبع نقادش مخزن درر اسرار الهی است
و بحر ذهن وقادش مورد لطایف نامتناهی [illegible] صحیفه ضمیرش محل نقوش وقایع و
لوح خاطر آفتاب تاثیرش محیط انوار حقایق [illegible] درک غایت خلقش عنوان مدرکه قاصر
زنگ آیت نقش نفوس ناطقه منقطع [illegible] روزگار [illegible] افاضل حاشیش را به پایند از
صفحات مکتوبات طبیعت صبا نقش [illegible] فواید استفاده نمایند و صنادید فضلا هروقت برسایل
فرخنده سیاقش نشیند التقاط بدایع جواهر نکات و دقایق فرمایند معضلات علمای
زیاده فوت دین دست فکرت بسر انگشت و کاملش بیداوند و بنابر آنکه شرح محاسن اطوار و تفصیل عجایب
آثار و تبیین تعداد زینت عمارات رفیع مقدار و تحریر کیفیت اوقاف و خیرات این برگزیده حضرت
پروردگار را موافق مزاج اشرفش نبود بلکه رقم حروف نوشتن آنچه در این باب در حیز بیان
توان آورد ممنوع شد قلم شکسته رقم زیاده از این جرأت و جسارت ننمود اگر توفیق سبحانی
مساعدت نماید و جناب مقرب حضرت سلطانی رخصت فرماید در ذکر آن امور مجلد علیحده ترتیب داده
آید بیت کتاب اگرچه بپایان رسید لیک هنوز بکار مدحت تو بیکران و بی‌پایانست اکنون بر
دعاگوی و دو زبان بندگان دولتخواه همان تواند بود اقتصار کند و چون از آثار ایشان بر ابر اجابت
امید اجابت بیدار و بیت الهی تا بود افلاک و انجم مباد انام نیکش از جهان گم باید اله
الهی باد منصور بیدیرش ممالک گشته معمور دعای نیک خواهش قرین باد سعادت بالخیر همیشه باد

الحمد لله رب العالمین

١٢٨

یا علی

یا علی